خزائن الشفاء ناصری

طب ناصری

خزائن الشفاء ناصری

۱۷۷۸۴

فهرست کتاب خواص [illegible] فجری

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

الحمد لله الذی خلق الانسان علمه البیان و دوده فصیح البیان لکی یعرفوا فنون [illegible]
الجسمی و النفسانی و هو اللطیف الخبیر و الحکیم البصیر . والصلوة والسلام علی خیر الانبیا
محمد خاتم الانبیاء و اشرف الخلایق اجمعین ... ارواح الانبیاء و طب القلوب
النقی محمد المصطفی و علی آله المعصومین ... الاولیاء
... اجمعین و بعد ...
... حضرت
جناب ... حاجی محمد خان ...
زاده ... مسعود
... تألیف مختصر رساله ... از کتب
و ترجمه آن ... محسن ابن محمد ...
... رساله ... و ...
بحوله و قوته و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم

خوان ... نمودم ...

بر ده مقاله

مقاله اول — در امراض آلات تنفس
مقاله دوم — در امراض آلات دوران دم
مقاله سیم — در امراض آلات تغذیه
مقاله چهارم — در امراض جهاز عصبیه و حیات
مقاله پنجم — در امراض جهاز ... منسوج خلقیه ... بدن
مقاله ششم — در امراض آلات بصر و سامعه
مقاله هفتم — در امراض ... و ...
مقاله هشتم — در امراض عصبانیه و دردهای عصبانیه
مقاله نهم — در امراض جلدیه
مقاله دهم — در مسمومیتها و اختناق

کتاب ... طب ...

مقاله اولی در امراض آلات تنفس

(۱) در امراض حنجره یا نزله حنجره

... نزله ... حنجره ...
... شده ... نزله ...

گفته چنانچه شیخ در تنفس خود دانسته و ما هم در سراسر [illegible] از مجموع تغییرات

نه به جهت ضعف در رفع [illegible] و [illegible] ورم [illegible] حنجره [illegible] از

در [illegible] حنجره ([illegible]) [illegible]

[illegible] حنجره ([illegible])

[illegible] علامات [illegible] از [illegible] علامات [illegible]

در [illegible] شود و چون [illegible] در صورت [illegible] خشن [illegible]

در حنجره [illegible] و [illegible]

و لازم است در [illegible] و سایر علامات [illegible] در حنجره

[illegible] خارج [illegible] صورت [illegible] و چون

[illegible] در صورت [illegible] صورت [illegible] حلق [illegible]

خروج [illegible] علامات [illegible]

و [illegible] در [illegible] و چون [illegible]

[illegible] در حالت [illegible] ([illegible])

و [illegible] خناق حاد و مزمن است

ورم حنجره [illegible] حاد و [illegible] آن

حاد

[illegible] حنجره و صورت است و [illegible] [illegible] نتیجه [illegible]

ممکن است [illegible] ([illegible] حنجره [illegible])

[illegible] حنجره [illegible] صورت و [illegible] ضعف [illegible]

و [illegible] و سایر علامات [illegible]

و [illegible] صورت [illegible]

علامات [illegible] در [illegible]

[illegible] و [illegible] است

[illegible] — [illegible] و [illegible] در صورت [illegible]

[illegible] در صورت [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible] حنجره [illegible]

[illegible] حنجره [illegible] و [illegible]

و [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] در [illegible]

[illegible] حنجره [illegible] در [illegible]

محض یک جنس نفس است و بهترین علاج است ولی از حنجره تب ... علاج ... است و
حنجره از ... و ... است و ... از حنجره ... علاج است

(۲) خناق حنجره یا خروسک

تنبیه — اطبای قدیم در کتب خود ... ذکر ... خناق کاذب حنجره ... و
در کتب آنها لفظ خناق ... نموده ... تعریف نموده ... عبارت ... از ...
نفس و ... نفس ... خناق ... است
... لفظ خناق ... خناق کاذب حنجره ... و ...
... حاصل خناق ... خناق حنجره ...
عبارت ... خناق کاذب ... حنجره ... علامات خناق ...
... خناق ... حنجره ...
... خناق و ... نفس و ... و ...
صورت ... خناق کاذب ... و ...
... علامات ... و ...
... علامات ... و ...
... علامات ... و ...

و ... علاج ... و ...
... و ... حنجره ...
... و ... از ...
و ... است

علاج ـــــ ... حنجره است و ... علامات خناق ...
... و ... خناق و ...
... و ... و ...
و ... علامات ... است ...
و ... خناق ... خناق ... و ...
... حنجره ...
... خناق کاذب ... و ...
... و ... و ...
... حنجره ...
... و ...

(۳) تشنج مزمار حنجره

عبارت از قاعده هرمی شکل تا محل اتصال است تقریباً در قاعده حنجره (در شکل ملاحظه
نمائید)

اعصاب — تشریح عضلات خارجی حنجره را در شکل ملاحظه نمائید اعصاب تمام عضلات حنجره مه
جدا شده از عصب راجعه حنجره است بجز عضله حلقوی درقی و این عضله تنها عضله است که از شعبه حنجره
فوقانی عصب میگیرد و تنها عضله که عصب آن از حنجره فوقانی است. بعلاوه تشریح عضلات
مزبور از عصب راجعه حنجره است و مانند عضلات دیگر در حنجره اعصاب آن از عصب مبهم
است فقط این نکته که عصب راجعه در حنجره در عضلات خارجی و عضلات داخلی تنفس
باید دانست که پس از خروج عصب از حنجره حرکات تنفس بواسطه دخول نفس باید
دستگاه صوت با خروج نفس آواز تولید میشود و چون در حنجره تولید صوت میکنند بهم
نزدیک میشوند و تشریح آنها و اعمال آنها برای فیزیولوژی صوت لازم است

حلق — تشریح اعصاب حنجره طرف داخلی در حالت دم که هوا
سریعاً داخل میشود فاصله رشته‌ها کمتر است و عمل تنفس انجام میشود و عمل طبیعی
آنرا تشریح حنجره یا از حیث ذکر نموده است فقط این بود که بطور کلی عضلات حنجره

فیزیولوژی (۴) تشریح عضلات مزبور

نسبت معروف است تصحیح نفس حنجره و انقباض عضلات حنجره و حس [illegible]

در مرحله اول که بتحریک مرکز اعصاب تنفس کشیده میشوند عضلات مزبور که بیشتر تنفس فعال
محصول است و این تشریح بواسطه مرکز در بطن اول فاصله در حنجره آهسته اول در دستگاه
بواسطه مرکز در طول این احتیاج حرکت و تنفس نتیجه بارگیری ضعیف است چند دقیقه
و زیاد آن تصحیح شده با انقطاع و حس نفس در چند دقیقه طول کشیده و چندان ضرر
شد با صدا و حس و کمبود با رنگ صورت و علائم به سینه و گلو که ضرر شده است
بوده خلاصه

حلق — و در بطن اول که مرکز طرف راست حلقوی است و جهت تنفس باز
در ضخامت عضلات از رگ ها بسته میشود در طول آن بسته و بطن اول در دستگاه زیرین
با عصب آن نمو در تشریح مرکز راجع به حرکات حلق و حنجره است که در زمان ولادت
و به تشریح آن که بطور زیاد است و در مرحله دوم این تنفس فقط بعضلات تنفس
رشد میکند و زیادتر میشود و بطور طبیعی میباشد بعلاوه بیشتر عضلات مثل ضیق النفس که در آن
و دهان حنجره بسته و در حنجره ضخامت پیدا میکند و در حنجره با اعصاب مربوطه است بطور ملایم
که تنفس معمولی نموده در حین تنفس طبیعی ضیق النفس و تنفس کرده در این صورت عمل حنجره
در حال طبیعی است

(۵) نقش عضلات حنجره در ایجاد صوت

اهمیت عمده‌ای هم دارد از اینکه در هر صفحه و در هر بار با هر خفقان و غیره بعد آن
تغییرات عمده‌ای که عجب بیتحریک بوده شرف و صحت حاصل از بدرست و تقسیم شد
خلاصی یابند و ... و عمده که عارض شود بر ذی ... حالی ... در آیات [illegible]
خاتمه با جمیع علامات [illegible]

علاج ——— هرگاه ... و صحت در این مدت از اول خوده ... که وجب
... جدول ... و چون اهمیت کمال ... مبتلا ... و ...
حواس بزرگ ... در مرض ... است هر حال خوده ... [illegible]
و ... در ... و ... و ... [illegible]
دیگر ... رجوع ... در این مدت ... و ... ق
رحم (۵) درین زمان ...

اهمیت ... از ... که ... عارض شود ...
... عارض ... است ... و ...
... و ضعف و ... و ... علاج ... شد
... و ... مرض علامت است از ... [illegible])
... و ... عظیمه ... آثار ...

دوام

و ... که ... از ... و تغییرات ... که ... [illegible]
و ... و ... و ... از ... مرض ... به گریپ ... [illegible]
... و ... هزار و ... و ... از ... مغرب و ...
اروپ منتشر شده و گریپ ... هزار و ... و ... [illegible]
... در ... رساله ... مرض و ... [illegible]

گریپ ——— علامات ... و ... علامات ... [illegible]
... و ضعف ... و ... از ... [illegible]
... است ... از ... مرض ... حالت
... علامات گریپ ... و ... و ... [illegible]
... و ... ضعف ... و ... و ... [illegible]
در ... و ... و ... مرض ... [illegible]
... و ... و ... و ... [illegible]
... علامات ... و ... [illegible]

درین زمان ... آن ... درین زمان ...
و ... که ... از ... مرض ... و ... [illegible]

لیمفاتیکی   یعنی ...

قوت ریه ضعیف شده مریض هم حس حرارت را نموده و از ورم آن گله میکند بعد از آن در جوهر
زیاد شده آن جزء [illegible] شرائین صغیره و کوچک [illegible] از طرف و حتی [illegible]
و در [illegible] ضیق کثیر [illegible] و در [illegible] کثیر [illegible]
[illegible] قسمی [illegible] طبیب [illegible] گشته [illegible] بعد از آن [illegible] و حمله [illegible]
و [illegible] فوت [illegible] در [illegible] و در [illegible] مرض [illegible]
[illegible] و در [illegible] [illegible] ضیق النفس [illegible]
[illegible] مرض [illegible] و [illegible] علامات [illegible]
رفع میشود

[illegible] (ربو تشنجی [illegible])

قسمی است از ربو [illegible] و [illegible]
[illegible] رنگ [illegible] رنگ [illegible] است [illegible]
[illegible] معرف [illegible] و [illegible]
مختلف [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] که [illegible] ضیق النفس [illegible]
خلاصه [illegible] نفس [illegible] و [illegible]
میشود

ضعیف و [illegible] ضعف [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] ضعف [illegible]
[illegible] مریض [illegible] ربو [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] علامات [illegible]
و [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] مریض [illegible] ضیق النفس [illegible]
حالت [illegible] (ضیق النفس رطب)
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible]

علاج ـــــ ترکیبات [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] مریض [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] تجویز می کند [illegible]

[illegible]

[illegible]

(۷) سیلان منی

[illegible]

(گندم) تجویز می کند [illegible]

[illegible]

رفع شود و اگر ظاهر شود مرگ بعد از زمان کمی [illegible] حتمی است نزول و تقسیم ظاهر شود
غالباً پس از دو روز چندین دفعه [illegible] پس از روز چند [illegible] علاج شود خواج
[illegible] ساعت و [illegible] حرارت [illegible] صفات [illegible]
[illegible] منقطع [illegible] خارج شود [illegible] است و غالب [illegible] چهار
ساعت [illegible] ظاهر شود [illegible] از [illegible] شب
[illegible] یک [illegible] است و در دو [illegible] ظاهر [illegible] است
علاج ——— در قسم [illegible] استعمال کنند و [illegible]
[illegible] و در [illegible] قسم [illegible]
[illegible] است [illegible]
[illegible]
[illegible] (رجوع شود به [illegible])

(۸) ورم [illegible]

قصبهٔ الریه و شعب آن

[illegible] قصبهٔ الریه و شعب آن [illegible]
[illegible] است [illegible]

[illegible]

[illegible] که [illegible] است [illegible]
[illegible] که
[illegible] ضعف [illegible] خارج شود [illegible]
[illegible] در [illegible] است
[illegible] ظاهر شود [illegible]
[illegible] است [illegible]
[illegible] صورت [illegible]
[illegible] شود [illegible] شب [illegible]
[illegible] خارج شود [illegible]
[illegible] شود [illegible]
[illegible] علاج [illegible]
[illegible]
علاج ——— [illegible]
[illegible]

(۹) تشنج شعب [illegible] عصبی

عبارت از ضعف یا آفت نفس که سبب [illegible]

[illegible] است [illegible] اوقات [illegible]

[illegible]

علاج —— [illegible]

[illegible]

[illegible]

اجتناب کند

(۱۰) تشنج عضلات نفس

عبارت از انقباض تشنجی [illegible] عضلات نفس [illegible]

[illegible]

علاج —— [illegible]

[illegible]

(۱۱) سعال تشنجی معروف به سیاه سرفه

[illegible]

و بعلاوه مرض تشنج ... ظاهر [illegible] چنانچه خروج نفس [illegible]
[illegible] دخول نفس [illegible] حرکت [illegible] مرض [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] (نفخ ریه) گردد [illegible] ضیق النفس
[illegible] وجود نفخ ریه است

علاج ——— [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

(۱۲) نفخ ریه

(نفخ) عبارتست از دخول هوا [illegible]
[illegible]
[illegible] (نفخ ریه) [illegible]

نفخ ریه [illegible]
[illegible]
[illegible] نفخ ریه [illegible]
[illegible]
[illegible]

و نیز در صورت مزمن بودن آن چون بسته شدن مجرای آنست تشخیص این بیماری مشکل است و هیچ وقت یا و
همه تولید تنگی نفس شدید و علامات سیاه زردی خاصه علامات قرحه مزمن را دارا میکند و عاقبت
مرض بحالت تنگی نفس مزمن میماند و با نقص مجاری جهاز ریوی تا آخر حیات دوام دارد

علاج ـــــ معالجات در مرحله ابتدائی و تشخیص آن بعمل آورده شود و چون بعد از آن ریه
بهتر شود باید کمی از جلوگیری از مرض با پرهیز و تقویت مزاج بکار برده شود و تقویت و ریه
و تنفس کامل را با تمرین از هوای صاف و تازه و هوای ییلاقی و تنفس عمیق از هوای آزاد و تنفس عمیق باید
و تغذیه از غذاهای مقوی مانند شیر و تخم و کره بکار برده شود و بعد از طبیعت حالت که چون تنفس ریه و
بهبودی حاصل شود باید از غذاهای ثقیل پرهیز نماید

(۱۳) انقباض ریه

عبارت از نقصان حجم ریه و ضعیف شدن نسج ریه و حجم خلایای ریه بوده بواسطه
ضعف نفس سطحی و سریع که خود باعث زیاد شدن سایر اعضاء و بدن و انقباض ریه میشود
و نیز در کودکان پس از ابتلا به سیاه سرفه و آبله و سرخک و کبود شدن مزمن و درد سینه
سبب خواهد شد و باید

علاج ـــــ در این ضعف تنفس باید در هوای آزاد و ییلاقی که مرطوب نباشد زندگی کند
و به ورزش کامل و تنفس عمیق و تقویت ریه که ملایم باشد مواظبت کرده و از غذاهای مقوی استفاده کند و هر گاه
تب دارد

سرخ و کبود شدن صورت و تنگی نفس و سرفه‌های خشک و اخلاط سفید و زرد و بسته شدن سینه و درد پهلو و عرق و ضعف
و تب زیاد و ضعف حال بطوریکه از شدت ضعف بیمار نتواند خوابید و قوایش تحلیل رود مانند سرطان
بحران

(۱۴) خفقان و تهییج ریه

مرضیست شایع در جوانان و آن ضعف قسمت اول ریه است که در بعضی اشخاص پیدا
میشود و بسبب آن نفس تنگ شده و تپش قلب و تهییج ریه بیشتر زیاد میگردد و قسمت ضعیف
ریه بواسطه هوای سرد و گرم و غیره مجروح و عصبی شده و در سینه
درد و سوزش دائمی پیدا میکند و اگر خون تف کند علامت سل است و عقده و چون
مرض مزمن شد ضعف خواهد بود خفقان ریه چون با علامات دیگر مثل تب و سرفه باشد
از روز تهییج ریه شروع شده تا مدتی طول میکشد و تنگی نفس زیاد خواهد بود و خفقان و ضعف ریه
ادامه تهییج ریه خواهد بود

علاج ـــــ هر چه زودتر باید از جای مرطوب و هوای سرد احتراز کرده و در جای خشک
تا به خفقان و تنگی نفس علاج نماید و خفقان ریه تسکین داده شود و آنها را اگر کسی دچار شود
نظر و معالجه مداومت باید کرد و در تقویت ریه و تسکین تنگی نفس و رفع آنها
دوا کرده و غذاهای مقوی و ورزش سبک کرده و استراحت نماید و با هوای خشک و ملایم در ییلاق بماند

و اجتناب از جمیع هیجانات روحیه و پرکننده شکم شرب مشروبات الکلی شدید نموده تا یک دو هفته
و ماده الکلی لکن سابقه مرض نفخه نبوده است بقیه عمومی و موضعی و سعی و استعمال قهوه
چون مریض ضعیف است به تقویت احتیاج دارد و تهییج ریه و از جمله [illegible] و
استعمال [illegible] نماید

(۱۵) نفث الدم

عبارت است از رفع خون که از [illegible] ریه [illegible] که از راه دهن خارج گردد
و [illegible] مرض [illegible] است [illegible] در صورت نفث الدم
[illegible] است [illegible] است [illegible]
بود که [illegible] و [illegible] و غیره و [illegible]
[illegible] و [illegible] خوف
[illegible] و [illegible] دیده
[illegible] ریه [illegible] آن
[illegible] نفث [illegible] خون [illegible]
[illegible] خون [illegible] باشد
[illegible] نفث الدم [illegible]

[illegible] خون [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] است [illegible] مریض [illegible]

علاج ———— در [illegible] و [illegible] مریض [illegible] و [illegible]
و [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] کننده [illegible] و [illegible]
مریض [illegible] است مریض [illegible] شروب و [illegible]
[illegible] کننده [illegible] مریض [illegible] و [illegible]
[illegible] است [illegible]
[illegible] است [illegible] کننده [illegible] نمک [illegible]
[illegible] و [illegible] نمود [illegible]
[illegible] است [illegible] در علاج مریض [illegible] استعمال است

(۱۶) ذات الریه

[illegible] ریه [illegible] نمودن [illegible] ذات الریه [illegible] است [illegible]

حبه قطره

حنجره

[illegible]

(۱) اول ذات الریه یعنی ناخوشی ورم ریه [illegible]

[illegible] (ذات الریه [illegible]) [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حرارت [illegible] تنفس و عطش و حرارت

[illegible] ضعف قوی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ذات الریه [illegible]

[illegible] ذات الریه [illegible] (رجوع شود به [illegible])

[illegible] ذات الریه [illegible]

علاج ——— [illegible] ذات الریه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ضعف [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

(۲) ذات الریه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ذات الریه [illegible] ذات الریه [illegible]

بروزش لبها زرد است ورم ریه نیز اغلب اوقات ظاهر میکند، بلغم ریه در آب بزیر میرود
و در تنفس صوتی است پس از چند روز کم کم شدیدتر میشود که تب و حرارت شدید و شدت تنفس
و حس حرارت در سینه و صدای عمیق در اوایل تنفس است که تنفس در ریه [illegible]
خونی بروز نماید و خلط آن خونی و زنگ زنگ است که [illegible] است خلط [illegible] بر ریه
طرف مریض [illegible] خلط بر طرف [illegible] بیرون [illegible] است که [illegible] شود [illegible]
[illegible] مریض [illegible] نیز مریض [illegible] در چند روز [illegible] که خلط [illegible]
[illegible]

علاج ——— [illegible] نوع [illegible] است [illegible] در ورود [illegible] ریه [illegible]
و در [illegible] از [illegible] نوع که [illegible] و [illegible] اخراج خلط [illegible]
[illegible] اگر موجود در مزاج مفقود باشد

(۳) ذات الریه مزمن [illegible] ذات الریه [illegible] شود [illegible] که [illegible]
[illegible] در سینه و سرفه [illegible] و [illegible] که [illegible]
[illegible] در [illegible] مریض [illegible] کند [illegible]
[illegible] ریه [illegible] شود [illegible] نفس [illegible]
[illegible] سرفه [illegible] موجود است [illegible]

[illegible] ضعف [illegible] شود [illegible] ریه [illegible]
[illegible] پس از [illegible] مریض [illegible]
در [illegible] شود [illegible] ذات الریه مزمن [illegible] است

علاج ——— [illegible] مریض [illegible] تب [illegible]
[illegible] سرفه [illegible] که [illegible] شود [illegible]
[illegible] که [illegible] مریض [illegible] نموده

(۱۷) [illegible] ریه

[illegible] ریه [illegible] شود [illegible]
[illegible] شود [illegible]
[illegible] مریض [illegible] ریه [illegible] شود [illegible]
[illegible] ریه است [illegible] مریض [illegible]
[illegible] تنفس [illegible] نبض سریع [illegible] مریض [illegible] ضعیف [illegible]
[illegible] مریض [illegible] شود [illegible] مرض [illegible]
[illegible] نموده [illegible] مریض [illegible] شود

علاج ——— [illegible] و شرب [illegible] که [illegible] باشد

عرقیه نعناع و ماء النعناع [illegible] و [illegible] را
تجویز [illegible]

(۱۸) [illegible]

عبارت است از [illegible] تنگی نفس [illegible]
[illegible]
[illegible]

(۱) [illegible] حاد —— [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] علامات [illegible]
[illegible]
[illegible] علامات [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible] تنفس [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] تنفس [illegible]
[illegible] تنفس [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]

علاج —— [illegible]

(۲) [illegible]
[illegible]

حبس زیاد کنند و در مجاری تنفس و حنجره‌ها به بعضی زننده عظام و مفاصل مجروح [illegible] در سینه جمع شده

و اختلال در اعضای مختلفه شود با تنگی نفس سرفه [illegible] و [illegible] از ریه [illegible] و درد [illegible]

و دق و عرق لیلی پیدا و دوار خفیف بروز کند که تشخیص آن مشکل شود و علاج [illegible]

ریه در اینجا خفی است بروز کند علت [illegible] صورت مرض [illegible] که [illegible] و [illegible]

نفس [illegible] و اضطراب شدید و عرق و [illegible] و [illegible] مرض [illegible]

و [illegible] و [illegible] شود [illegible] شود [illegible]

هم نفع کند و نقصان قوت نیز باعث شود عاقبت [illegible] خطرناک است

علاج ــــــ معالجه عرض است و چون عرض [illegible] است [illegible]

[illegible] است [illegible] بسته [illegible] و [illegible] تشخیص [illegible]

[illegible] و [illegible] و [illegible] تحت [illegible] تفاوت [illegible]

[illegible] و [illegible] است [illegible]

(۳) [illegible] و [illegible] ــــــ [illegible]

[illegible] و [illegible] [illegible]

[illegible] و [illegible] و [illegible] است و [illegible]

و [illegible] و [illegible] شود [illegible] هم [illegible]

[illegible]

[illegible] کار [illegible] و [illegible] ضربانات چنانچه [illegible] که [illegible] آنچه عادت

[illegible] فزوده شود و [illegible] و [illegible] بعضی [illegible] مرض [illegible] شود

در [illegible] عادت [illegible] و [illegible] آن [illegible] و اتفاق [illegible]

[illegible] و [illegible] و [illegible] وقت [illegible] شود [illegible]

[illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] نبض ضربانات [illegible]

[illegible] حالت طبیعی [illegible] و [illegible] حالت طبیعی [illegible]

و [illegible] است [illegible] و [illegible] است

و [illegible] و [illegible] و [illegible] جهت

[illegible] و [illegible] ثابت [illegible] شروع کنند [illegible]

[illegible] و [illegible] و [illegible] نبض [illegible]

[illegible] صورت تفاوت [illegible] و [illegible] و [illegible]

[illegible] حرکت [illegible]

[illegible] و [illegible] و ضربانات [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]

علامات [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]

لکن چون در ریه چیزی که مستعد [illegible] باشد ادعای برتقیه فائق نمیشود و تفسیر [illegible] نفث شود
نفث خون [illegible] به زودی [illegible] شود و نقطه نقطه [illegible] و [illegible] (تشخیص تفرقه)
[illegible] در نقطه [illegible] جمع شده علامات ارتیه [illegible] در تحت ترقوه [illegible]
[illegible] در فشار ریه

(در تحت ترقوه [illegible]) و [illegible] علامات [illegible]
[illegible] مزمن چنانچه شود [illegible]
[illegible] و [illegible] کرده [illegible] شود
نیز صفات [illegible] دارد [illegible] در هر حال [illegible]
فقرات منقطع است و [illegible] شود

علاج —— [illegible] معالجه [illegible] ریه [illegible] و [illegible]
[illegible] بعد [illegible] علاج [illegible]
[illegible] ترکیب [illegible] مرجوع [illegible]

[illegible] علاج [illegible] روز [illegible] و [illegible]
و [illegible] روز [illegible] ماهی [illegible]
و [illegible] است

ادرار

[illegible] کرده [illegible] شده [illegible] ریه [illegible] بغل [illegible]
[illegible] سرفه [illegible] و [illegible] سرفه [illegible]
[illegible] حال [illegible] و [illegible]
علاج کنند [illegible] نموده [illegible]

(۱۹) سرطان ریه

[illegible] سرطان ریه [illegible]
[illegible] سرطان [illegible] و علامات [illegible] قبل
از آن سرطان [illegible] موجود [illegible] سرفه [illegible] در ریه [illegible]
[illegible] سرفه [illegible] سرطان [illegible]
در ریه [illegible] و [illegible] ریه [illegible]

علاج —— معالجه سرطان ریه غیر ممکن است قطعا به معالجه [illegible]
محیط ریه و تبیخ ریه و نفث [illegible]

(۲۰) ذات الجنب

عبارت است از ورم غشاء جنب و [illegible] ذات الجنب [illegible]
[illegible] نقطه [illegible] علامات [illegible] طرف [illegible]

در بعضی اوقات از نفس و سرفه است که تنفس صعب و طول نفس کم، و در حرکه [illegible]
متوقف [illegible] شود سرفه خشک یا نفث غلیظ بروز کند که تکیه نموده [illegible]
یا غیر ممکن است و [illegible] بر مریض [illegible] تکیه نموده [illegible]
[illegible] طرف [illegible] از حرکت [illegible] تنفس [illegible] کند
[illegible] نبض [illegible] در بعضی [illegible] صعب و [illegible] در [illegible]
در علامات [illegible] در [illegible] مریض [illegible] و طول نفس
است که [illegible]
[illegible] ذات الجنب [illegible]
[illegible] کند [illegible]
[illegible] علامات و [illegible] نتیجه [illegible] در صورت [illegible]
[illegible] در صورت [illegible]
صورت [illegible] ذات الجنب [illegible] علامات [illegible]
[illegible] در [illegible] مریض [illegible]
[illegible] در صورت [illegible]
[illegible] صورت [illegible]

[illegible] ذات الجنب [illegible] نبض [illegible]
الجنب [illegible] ذات الجنب [illegible]
[illegible] ذات الجنب [illegible]
در ذات الجنب [illegible]
[illegible]
در ذات الجنب [illegible]

[illegible]

علاج ——— استعمال [illegible] در ذات الجنب [illegible]
[illegible] مریض [illegible]
[illegible] استعمال [illegible]
[illegible] مریض [illegible]
[illegible] استعمال [illegible]
[illegible] مریض [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بالنسبه بحجم جذب شدن رطوبت ترشحیه بسیار زیاد است

(۲۱) استسقاء صدری

عبارتست از اجتماع رطوبت سرزیه در جوف یکی از غشای جنب یا در هر دو و اسباب بروز این علت شدید بسیار استسقاءها است یعنی مختص بروده است بصورت ورم ارش و ورم زیرین شدید احتقان اعضا و توهم امراض ریه و سایر احتقانات آن و نقص عمومی و امراض بطنیه با احتقان دم شدید مرض برایت و سایر امور دیگر نیز باعث ترشح رطوبت سرزیه در غشای جنب میگردند و غالباً در اواخر هر مرض خطرناک دیگر شود و مقدار رطوبت ترشحیه از صد گرم تا چند لیتر است و غالباً مرض مهلک است زیرا که در جنب حتی دانه عروق ریه جمع شده و تنگی نفس شدید از جهت صدمت جهاز و حرکات مرجی بنیه در ذی روحی مؤدی بصدمت مهلکی

علاج ——— چون اینگونه مرض است از امراض دیگر معالجه خود مرض اصلی را در درجه اول ساعی داشت و مراقبت در این بنیه باشند و اینکه زیاد از ترشح رطوبت ضیق النفس شدید رخ شود عمل بزل لازم دارد

(۲۲) اجتماع بخار در ریه

و اینکه در جدار صدری نقبه موجود شود هوا و بخار گرد در جوف غشای جنب و یا از ریه راه یابد آن ریه شود هوا در آن راه و بخار تجویف مزبور گرد بخت عارض شود که

تقسیم بقحیه از هر دو غشای جنب و جمع شدن در تجویف آن را از این باب نیز بخار صدری گویند و این مرض در ابتدا عارض شود و در این مرض شدید و بعد چون این بخار صدری تنفس را نیز شدت میدهد پس از این شرح لازم نیست

علاج ——— معالجه فقط تسکین درد مرض است از قبیل داخل نمودن رطوبت و مدهات و استعمال مسکنات مقویه باشد

فصل ششم امراض قلب و عروق دمویه

(۱) ورم غشای خارجی قلب معروف به

التهاب عبارتست از ورم غشای خارجی جوف قلب که بزرگترین حد و بطور سرایت در تمام غشا زیاد باشد و غالباً قلب منحصر بدانست در غشا که پا از ورم غشای خارجی قلب سرد با غشای قلب است سایر اعضای ریه و امراض دیگر زائد جنب که خارجی است و غالباً هر جنس از جمله اهمیت دارد و بچگی جوش بمجرد درد در التهاب وضع قلب تحلیل در غم بیشتر پیدا کند و اگر زکام عارض شود زیرا شدید است و اگر در بچه همچو کسب بواسطه بسته شود در آن زمان هم بدیع اول عارض شد از مرض بمعده نیز حتی شدید بر وجه و تقویت و تعقل او زکام و وضع سایر در التهاب جدید و عارض اعضای بزرگ و مهلک آن در زکام مرض است سیری در امراض مزمن جدی و عارض بمعده مرض باطنی است التهاب غشا بیان با بطئی است

و حرکت نفس در کلام اطفال که صورت [illegible] هنوز [illegible]
[illegible] کنند از حیث تلفظ و غنی و نه هنوز تمام و کمال [illegible] و علامه و ترجیح [illegible]
[illegible] تخفیف [illegible] صورت [illegible] یک لب [illegible] حرکت و [illegible] آن
گردد [illegible] کلام [illegible] کنند [illegible] جهت [illegible]
[illegible]
[illegible]
و هم خفیف و [illegible] و ضعیف [illegible] و علامات [illegible] کنند [illegible]
[illegible] کلام [illegible] و علامه [illegible] ست [illegible]
همیشه [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible]
[illegible] کلام [illegible] است

[illegible] ——— [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] در کلام [illegible] (یک [illegible])
[illegible] (ب) [illegible] و معروف است [illegible]
[illegible]
خفیف [illegible] است [illegible]
[illegible] خفیف [illegible]
(یک [illegible]) [illegible]
و [illegible] خفیف [illegible] (از
یک [illegible] تعلق) [illegible]
[illegible] است

(٢) [illegible] الف معروف [illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] است [illegible]
[illegible]

و نوبت و سکوت و قهوه و چای و حرکات بدنیه و انفعالات نفسانیه و غیره که مزبور شد از وجوه
تقبضات قلب شده علاوه از آن در اصناف

صحیح ——— [illegible]

[illegible]

مقاله ثانیه در بیان امراض آلات دوران دم است

(۱) خفقان قلب

[illegible]

و دیگر اینکه در وقت ضعف قلب کرده، بدو فوری تنفس مصنوعی بهمراه مالش و غش کرده قلب را تحریک
در روی قلب تحریک خوبی بخشش شده بدهند و شود ضربان قلب خوب است در ادرار
در تعقیب تجدید نماید که فی المثل که تحریکات نموده بر جلد حرارت روز این حقیقت شده
در اینجا و اگر اینها اندر نیست رفتار و ادرار بر خاسته مرض بهم بها امراض که در آن آنچه
خطرها در صحت وارد آید

علاج —— اگر تجربیات نشده و عوارض تکه شده فقط عادت فاقه در روی
جنبه او تمر شده و با ریاضت ... سکتهی عضلی و سرعت تحریک که جمع طلبش قوی شده تر
فقط تمر فقط بخ روی قلب و استعمال رو رو ... ادرار به است نخود و ... ...
ظرف آورده و ... در کیفیت ... تربیت طبیب را ... ... خطر است ... در ... حکم
اهمیت دارد در غیر ... لذا هر که ... از این ... و تحریک و تقویت قلب است
جنب ... شیر ... چاره ... از شراب و ... و مشتاق کرده ... و ...
نقاهت و ... ... روز ... خوب و ... کنند ... به
ما در اهمان ... است ... خفیف ... عقیده ... تقویت در جمیع ... شده ... اگر
با ... در حقیقت ... قلب ... در ... نیست و ... خیلی ... دهند
آورده ... قلب ... ... دارد

(۳) تعدد و انواع قلب

هر گاه ضعف شود باید ... ... ضعف قلب و در وقت ضربان قلب و ... در ... تحقیق ...
که اول ... فرق ... ... و فرق تعداد ضربان قلب ...
هر ... ... دیگر ... ... حالت ... ...
ضربان قلب ... ... که ... ...
... ضربان قلب ... ... ضربان ... ...
... ...
و ... ... و ... ...
... ... دارند

در قسم ... تعداد ضربان قلب ... ...
... ...
... ...
... ...
... ... ضعیف ... ...
... قلب ... ...

دیده میشود وقتیکه مرض قلب در اثر بعضی از عفونات قلب بسیار است و با اضطراب قلب و در آن با ضعیف و در
عفونات آن دیده میشود و بعضی بیشتر از جمیع امراض قلب بسبب ببینید با و ضعف قلب میشود

علاج — بیماری نحو در تکون تغذیه بدن و حفظ آن و غذا تقویه به تنه و با پرده فقط
مقدار کمی بخورند و بهتر از همه شیر یا زرده تخم مرغ و گوشت و شیر است و جمیع علامات بیماری را تعاقب
بر طرف و بتر ترکیبات صحیح استعمال کنند و منع نمایند مریض را از حرکات عنیفه و شرب سیگار است
و چون عادت داشته باشد به ترک آن نباید جدیت فوق و جمیع کیفیه تنفس از یک مریض بیماری دور نمایند
کرده و جب است استعمال فوری ... و ترکیبات از دیجیتال و ... از قلب ... استعمال
است پس در جمیع امراض قلب در ضعف عضله قلب تجویز استعمال $\frac{1}{30}$ کند ... سی روز
روزه ... است ... و ... $\frac{1}{100}$ کند ... روزه
بخورند ... باشد

(٣) ضعف و ضعیفی عضله قلب یا ...

بعضی ... که ... ضعف و ... بر ... در ... تا ... و ... جدول
تغذیه ... قلب ... و ... است ... اثر و
... از قسم اول ... و ... از قسم ... خود ... است ... فلا
... بعضی ... ضعف قلب ... و ...

دیعفو

و ضعف ... و ... بعضی مرض ... باشد ... و جمیع
... تغذیه بدن و نقصان قوت ... و طپش قلب و علامات ...
... دیده میشود

علاج — ... از حرکات ... غذا ... شرب ...

(٤) ورم ... قلب یا ...

... که ... در ... بعضی ... خاصه ... و ...
... در ... و ... است ... و ... قلب ... بر ...
... و ... علاوه ... و ... اثر ...
... قلب ... ضعف ... طپش قلب ... قلب ... بزرگ ...
و ... در ... بعضی ... و ... و ... بعضی ... قلب ...
... بعضی ... و ... مرض قلب ... بعضی
... و ... قلب ...
... است ...

علاج — ... و ... بعضی ... علامات
ضعف عضله قلب ... استعمال ... و ... ضعف ...

دفعه مرض بشود باید مجری بهشت گردد و قلبیکه در موضع قلب وجع باشد و هرگاه هم اثر خفقان در قلب بود.
باید محرکات را بقدر امکان دور کرد

(۵) ورم عضلی قلب

علامات این ورم نسج عضلانی قلب که چه ورم انسانی که در مرض حرکت عضله قلب نمود و اتفاق
افتاده یا یکی دیگری بود کند و سبب بروز آن فی الجمله در سکته است و اثر بعضی از سموم خارجه از قبیل
وبا و تب محرقه و دیفتری و غیره باشد علامات عمومیه آنها عسر تنفس و طپش
قلب و تیره بالطبع عرق بی تب و نبض و وجع شدید در موضع قلب و غشی و حس ضعف مفرط است
مریض لبان زرد و نبض آن در حال حیات تقریباً غیر ممکن و در چند روز هلاک کند و بعضی از بیمار
فجئه هم در این مرض فوت شده و در تعفنه رئیه و حمیات مزمن اتفاق می افتد نسبت باین مرض دارد.
حال معدات عمده این مرض نیز قلبی است

علاج ——— اگر تشخیص مرض داده شود بیماری عوض دفعه عمومی در مرض و پرهیز مداوا
بکار بستن و درباب مقوی باشند

(۶) عدم کفایت و انغلاق اورطی

بنیت عارض شود از حالات مرضیه و دولهای عظمی شکل عده بواسطه رجوع خون را از اورطی بر بطن
مانع نتواند شد و غالباً عدم کفایت با انغلاق همراهی دارد و اسباب این مرض شدید اسباب علل عمومیه

(۶) عدم کفایت و انغلاق اورطی

بنیت عارض شود از حالات مرضیه دولهای عظمی شکل عده بواسطه رجوع خون را از اورطی بر بطن مانع نتواند
شد و غالباً عدم کفایت با انغلاق همراهی دارد و اسباب این مرض شدید اسباب علل عمومیه قلبیه است از قبیل
روماتیسم و نقرس و کار روحانی که با بعضی و غیره در موضع قلب علامات بالاده که در موضع قلب وحرارت با تپه
بوده هر دو حالت با نفوذ حرکات قلبی میکند و حرارت نبض و حرارت بروز آن دراز مدت قلب تپش دو فی
مسموع میشود خون بسیار از دخول در اورطی بواسطه عدم کفایت در اوردهٔ قلب رجعت که نبض شدید
و منخفض گردد و علامات عمومیه این مرض قلب از قبیل تنگ وحس تنفس در اوقات حرکت حرارت و غیره
در این مرض بسیار کمتر از سایر علل قلبی باشد و بعد از این مرض بطن غیره تا گنه و کاه بروز درفی
بلغم و در صورت وجع مهم در موضع قلب و عسر تنفس شدید و در اکثر بدن ضعف حالت قلب
بروز کند و هرگاه و عدم کفایت بعد شود مختصر است مریض را متهایدر که با یه مضمه شده مریض کم
و با خطر و متعدد میکند شخص را با غشی و حرارت فجئه

علاج ——— شدید مواظبت قلب است مادامیکه تا دل مرده و نبض باید اجتناب نمود از
هر چه در کار و شرب و شراب حسیه و عقلیه و بواسطه حالات شدید و بروز حرکات تا غیره
فصد تا بهتر است لازم نمود و جهه علاج انغلاق اورطی مرض چه نیز حد بطفه به ما باعث اراب
نکوه نه و در دیجتال باید سپتامنو و هرگونه تا دل متحرک و بر سم جزو و فرادی قلب با دیجیتال

(۷) عدم کفایت دریچه‌های شریانی قلب و تنگی دهانهٔ آن و غیره ظاهر است

نسبت خیلی بزرگی که بهمان کیفیت عدم کفایت آئورت بزرگی که در کاهش بیشتر شود فرق
مرضیه چهرهٔ ظاهری قلب در این مرض همراه است دم تنگی نفس و غیره با عدم کفایت بیشتر تند شود دل
حاصل که در نقطهٔ صوت الظاهر در این مرض بسیار قوی تنفس همراهی دارد و با حالت شدیده شب و غیره
مریض هر که شود در نقطهٔ تهیج سینه و شکسته دل بهم خورده رنج برده است عروق شعریه چند
تحمل لب‌ها که نه انقباض و تغییر این وصله اع و تصفح که دو چشم رنگ صدا زرد و دارد خفقان
انواع رنگ بعضی رنگ سبز یا زرد شود و زرد معده و معده بزرگ شده و خفقان است خفیف
و غیره ظاهر نمی‌شود

علاج ـــــــ ندرت در معالجه نسبت ثابت است با مسکنات عرضیه معمول است که در خفقان
به بروده با شربت‌ها شفا کنند (رجوع شود به خفقان و تهییج سینه) و با استراحت و استعمال دواها
دیگر با نهایت قلیل دو یا زعفران در وقت تقلیل نقاهت رنج در دل و دعا و با استحمام خیلی نفعیه است
و چه رنج ملتهب در کتابت عمده سینه و چه سینه است و در استعمال نمایند

(۸) عدم کفایت دریچهٔ دهلیز بطن چپ و تنگی دهانهٔ آن شریانی ریوی

مرض است بسیار نادر و ناشی می‌شود از بیماری هر که مورث بروز عدم کفایت آئورت است

علاج ـــــــ فقط معالجه عرضیه است شرح آنچه در مبحث سابق ذکر شد

(۹) عدم کفایت والول سه‌رأسه و تنگی آن

نسبت بسیار نادر است و صورت بیان نزد ندرت شود

(۱۰) عیوب خلقیهٔ قلب

انواع عیوب فراوان و عبارت از وجود سوراخ در دیوار بین دو بطن یا شریان رنگ نقص حدود قلب و غیرها
و گشتن دهانه‌ها و تنگی شریانی ششم و انواع عیوب دیگر و صفت که در بحث کتب مفصل است
بیان‌زدی مرکور در خصوص خط ظاهر شود و در شرح شرح

علاج ـــــــ معالجه با تغذیه نیست که عرضیه پس تسکین و تهییج سینه و تسلی آن بیمار را به
قدر امکان لزوم معالجه کنند

(۱۱) وجع عصبانی قلب یا خناق صدریه

بعضی از اطبا نسبت آن را تغییر داده و در جهات عظیم سبب قوی و بعضی دیگر از امراض عصبی دانند
از جهات تغذیه هر حال مرض است و در وقت که حصول آن خاص متوسط است و جنبه تغذیه
صاحب بطن شدید و در حال ابتدا نسبت عوض است از تغییرات عضویه قلب
شدید مرض و در اوقات آن در وسط و نهایت شدید قلب و به اسم آن در وسط مرض شدید آن التهاب و تنگیت
آن مریض در این شدت به مرض نوبت مانند که به وجع شدید سینه حتی در مجاری قلب و در منطقه قلب
هم تقریبا همیشه تمام شده به بازوی چپ و به ندرت در راست و شش و وجع به خصوص

علامت تنفسی در مریض که در تنفس نباشد صورت پریده و سیما متغیر و حرکت قلب مختلف شود و گاه
ناقص و گاه تند زیاد گردد و هم چنین است حالت نبض که مریض را ضعف تام [illegible]
و فاقد در این زمان مریض فجئةً هلاک شود

علاج ــــــ در این نوبه هشت قطره تولفورینک و هلیکب را مخلوط نموده به دفعات [illegible]
بخورد و قند چای خوری آب را در [illegible] مخلوط هشت قطره کنند و نیز هشت قطره کلروفرم [illegible]
چهار قطره [illegible] باشد و چون نوبه طول کشد زرق تحت جلد [illegible] در وضع قلب لازم است
و چون خوف است از خطر قلب [illegible] حرکات [illegible]
و مسکنه مرض خاص عصبانی بدهند همین مریض که در برومور پتاسیم و [illegible]
و [illegible] در حال [illegible] مرض [illegible] طپش قلب است معالجه نمود

(۱۲) مرض بازدوو طپش قلب اعظم غده درقیه و جحوظ عینین

عبارت از عظم غده درقیه و جحوظ عینین و طپش قلب است مصنف [illegible] در تحقیق آن [illegible]
دانسته و نسبت [illegible] طپش قلب و [illegible] واقع [illegible] کردن و سر
[illegible] غده درقیه و جحوظ عینین و حالت [illegible] ضعف [illegible]
[illegible]
[illegible]

بلوز

بلوز که [illegible] مریض [illegible] از طپش قلب
با سرعت نبض [illegible] صد و پنجاه و چهل [illegible] رسد

علاج ــــــ [illegible] مقویه و ترکیبات حدیدیه و استعمال [illegible]
و برومور پتاسیم و ترکیبات [illegible]
بعض از حکما استعمال [illegible]
[illegible] طپش قلب [illegible]

(۱۳) طپش قلب عصبی

عبارت است از سرعت حرکات قلب و سرعت نبض [illegible]
[illegible]
[illegible] مریض [illegible] حرکت در [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حرکات قلب [illegible]
[illegible] قلب [illegible]
[illegible] مریض بیش [illegible] است

دو قیمت دارد و حرکت آخرینه جنبه دقیقه ایچنده رعشه است و شروع ایسری کنه و جواره
وطنین گوش وار و تش و ثقل آنلر دائم زنبه دقیقه دیه رقی اپدر ثبوت و لاه زود و دینه حجب کنه

علاج ——— ورما ایچون مقداده کوز اولکمه مقدار بنی استعماله ترکیبات حدیدیه ویره

و تحقیق ایچون رجحی ویریه ایلی رجح ارباب حق کنمه یا پس کنکه جوم نا ینه ودر مقداده ایل پاپاچوزی
مرتبه اولور مکلفه سیه دار ال حق مقداده بعضیه هر جزء حقنات مرو و سقو نیع زره قوچ ودرشتک حقنه
واکثر وصو بس نا ینه اما دسلانه ابه عادت بیق از بیو مه تامه ایدر ابی ودر ایلی زنه
بدیر اولور جر جار بجو یرسه ترکیبار رسم نیه ونیا تیه دنیع ظرطیه و ربایق وتقیه اثری مستقبل اولیو دینش ال
اشناکار بعضیه اشنه

(١٤) ورم شغاف

عبارت است از ورم شغاف وغا رجی قلب غیره وغطه دار وده رقیق قیه اپرووت وعلا یک کوچ جوروه اولی
شهوده تا عل باب بده زیاده اولورغیه علامات ترفعیه وجعی است که یازیه دیمه و رززیق ایچون
یاز نیک حرا فرق بحث اخص حق حرکت رشحت کنه دم جانی ربط مرمه ورقات تنفس
مزنا بعقب لیاد بیره زیاده ثبوت وغا ئی اتا مرمزمع نا یده وکتم ایدر دبو جهت تعلقه
دم نقاره ایچه نموده نه بعدت متکفا کره ایلمه صوت دم در مده دخش ارده صاعری پنیه از محلفه
دم طبقه برکی یده ضروریه تشدست ازشه از لمرب وغاتی عتره ورتنفس وحش ایشاره دیواریه تنفیه

دم ایله

در رابطه حرکت بدرت کنه مزه د ثبوت ماتیه بدین نا یدر برابطه شمر رطب مزنه ودر بکی ارده مستعمل
ثبوت قبلی ابهی اجرامی ودار دوبا جعل حاره ونربه مرف قه ما قیمه تفصیل عادده ودر حضه تیمع تقصد ودم
بلندکرده بیم ذیر بمرک ثبوت بمرض بدرب وتکتالی تحقیقه بعتر زوی اوده هر فی ترزنه ممتنع ونورلیم
آور مطاحی توس دیده بعد و مرحمه ودفیه

علاج ——— ثبوتیه محکود است الجنب ودار عشه وطرق قبه تب وسکتیه علامات شد زجر و رنا فع
مزج ونیم قصه قدر شو اما فصه بوضعی رجمتی حبل جهه زنی وجع بمه دقت اندر اسب وده با دیت
زو لطف بر غلیظ قعر ارماب وارده وشانه معلو ابع بجتی قبا وضع تا ینه ودار مرحم لطیف
تب دارد مع مصل تنفس وقدر بدل است تکرر تنفیه ودفع علامات سانیدر وتسقاه تجدد وثبوت باتمال
ژن یالی لیاد بلنده ثبوت هرت ربل دستهلات ترنه و درکیات پر و منضجات بعضه اینه اما
دمعرت برفی وترتیع رطوب مزنیه ودر برکی ره صاعد شه وحالت بر برنزیره دبه بهره فتیه
مقویه ومرکبات حدیدیه بامیه بمسحالطوو دخی مرفا قلب صاعد اجزا حرکات لیکار زنه شستی
ورای مرجهه ضرب رطوب مزنجه ارماب وارده وعبارتی را با بیه محکوریه تحریر تکیه عبرت
تنفس لیاد بنده دخی بر بعض قطع شه اسیه تربه بیجواد نجا

(١٥) استسقاء شغاف

عبارت است ازورم اثیه دی ترشح طبیعی علت قلب ضمرتیه وصفر حجم اثر ون وتعض ترجمه ایربیه

[illegible] اند و [illegible] و [illegible] و در [illegible] بیرون بود
[illegible] علامات شرط علاج انسداد [illegible] با ترتیب [illegible] و ضعف [illegible]
در صورت [illegible] هیچ [illegible] اعتقاد [illegible]

علاج ——— شرط علاج انسداد [illegible] است و [illegible] مجرب [illegible]

(۱۶) ورم طبقات آورتها

ورم حاد طبقه خارجی آورتها و تقریباً از اغلب [illegible] شرح [illegible] دارد [illegible]
[illegible] و [illegible] است [illegible] طبقه [illegible] داخلی [illegible] شرائین
[illegible] طبقه داخلی [illegible] شرائین [illegible] علامات [illegible] ورم [illegible]
آورتها [illegible] انوریسم آورتها [illegible] بعد [illegible] ورم [illegible]
[illegible] نیست [illegible] تشخیص داد
[illegible] انوریسم آورتها [illegible] ضعف [illegible] نبض [illegible]
[illegible] نبض [illegible] آورت [illegible]
[illegible] کرده [illegible] بیمار [illegible]
[illegible] نیست [illegible] و بعضی [illegible]
[illegible] در [illegible] واقع [illegible] است

یعنی

[illegible] است [illegible] زیاد [illegible] شرائین تحت [illegible]
[illegible] نبض [illegible] شرائین و [illegible] انوریسم آورتها [illegible] است

علاج ——— هرگونه مریض را [illegible] اجتناب از جمیع چیزهایی [illegible] زیاد [illegible] لطیف
[illegible] و [illegible] عارض شود [illegible] در [illegible] [illegible] است
[illegible] و [illegible] استعمال
مسکنات

(۱۷) انوریسم آورتها و سایر شرائین

عبارت است از تومور مخصوصی [illegible] که [illegible] شرائین [illegible]
(انوریسم حقیقی) و [illegible] صورت [illegible] تومور [illegible]
[illegible] شرائین (انوریسم کاذب) و نیز انوریسم [illegible] است [illegible]
[illegible] شرائین [illegible]
[illegible] انوریسم [illegible] انوریسم [illegible] علامات [illegible] انوریسم [illegible] است
[illegible] شرائین [illegible] تومور [illegible]
[illegible] شرائین [illegible] تومور [illegible] شرائین
تحت تومور [illegible] تومور [illegible] تومور [illegible]

وجع و ثقل [illegible] غلیظ [illegible] و هیچ [illegible]
[illegible] حرارت [illegible]
[illegible]
[illegible]

علاج —— [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

مقالهٔ سیم در امراض [illegible]

(۱) ورم زهدان

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

علاج —— [illegible]
[illegible]

ییرتیرلر ، بر کره معاینه ویجع سبب حصره و ورم حلق و زکام معدیه اولوب علاجی ایشانلرده و هم چنین ترشح نزله و دماغ
ده بالخاصه حراجی جرحی اولوب قسم لدنیه ده موضعیه لازمدر ، دیکر نوعی ایسه ده بالخاصه
وعامی علاجیدر ، ادویه مجربه بقیه نفخ قطعات صغیره ، بونه ایچون تبدل اوله محفظه :
مهمده بالخاصه شرب آبدار طبیعی نصف اوقیه ، شو آخر الکنه ویجع باشهدر نفع ایسه محلول بالجمله
(یک یا ایکی کرم درجه حرارت) یا محلول تکنه حبه (یک کرم در نصف اوقیه)
مرورلر ایله مستعمل ماینه

(٢) ورم دماغ بالخاصه معروف بقلیج بر نوع

عبارت بتی در جراحات صغیره نفخیه یک مشترک ضده ورود ، مادة دماغیه ایله ...
عبارت دماغ اتصالندن کلمنه لوزتکولایلر سعاف متوازیه ، بر دوادن ورم دماغ
دماغ منتشر کرده و ورم دماغ یا بر روزیک که ماهری رنک ایله نفخیه باشه عادی تخت شبه بیرلیلر
کوچک ظاهر اولور و ورم دماغ ، بیم ورنکیلر رطوبت نفخ زیرینه کلنده یا زنانه جراحات صغیره حالاتی
ده که بایاد و دوام ایدرکمنه دقیقه ایله بونه بر دفعه الکه بر آنه ، تا ، نه ده نفخ و تلویث ایله کلنه
بلوره صغیره ، جبهه تمامی ایله سرعتله کنه بزی و دماغی ایلشم و با بحرین آب ما یا یاد ایله اکر که
وغیب بلوری در لطافت ، و تو ده بهت و تحریک بر فضی نفث ، ایله دماغ ، نه ورده سقوط ایدرت
تغذیه سبب بولدن مرض له و سایر علامات اوده و ورم دماغ تیقه ایدر دوام ، نه ترشح براق و دوجع

مزدان بعضادم ترجیع ، دوقت قیتم و کهم دماغ ، تا ترحبه عملی یره زدانکه وورداه بر طبع
بحر او لاحفی ترتیب ماینه ایله بهرتیه ، بودر صغیره ماتبع و ده و نفخ تکرار بوده مرک دوام
علاج ——— در دوقت ساله شربات منبه بعض بالخاصه خطروله جوده ترتیب ایله که و وجع
جراحات برجع باشه لعاب بهبه خالص یا بوده ترا باشه و وجع ترقی حقنه ، ترقیم تربت
وعلی سبب ترکیب بوده و ده لعابات و شربات ترش بهبه و وجع نفخه وعبارت نفخ مقاوم بانچ
و بالجمله ماینه ده جوهر نک خالص ، یا بکیر و لدر یا ماینه ده بکیر خالص و آب بکلو نیه دیر لبلر
نفخیه بهت علاج راجح نفخیه بعقیتس و بو ده ارنی و سک جمع و ملاحت مع تاکره بهت در بازل
(... بوده بیم دماغ و ورم لوزه ده ——————— بنی ضعف و نقص ده در
(بر نفخیه و شرب بوت کم که ده یه بره ده تمییز و علاج جمیری و رده غی ماهی و محلولات
و تمامی ورداه نیاد آب تغیره ایچام اریاد علاج ——————— نفخیه باشه

(٣) ورم دماغ دیقی معروف بتن دماغ القرح

ورم ورم ترشح نفخ در جرح ، خل ، ماهی نفخ تقسیم ده جوده بر نفخ از نفخ ، تلبد عمره ترکور بعد از ، تکه
و بالجمله ترشح ارجیه ای نفث و نفخ ظ کرده و جهده رده ، بدنی خط نه سکونده ده ، حکمت دماغ تر
بر نقطه ، ای جرح ، ای نفث ، نفخ بر بوده و نفخیه ایله و بالجمله عادت ترکیبات نفخیه ، بر خط و دماغ
بر ده بت نفخیه لذاتکه خاصه در کنده عقیمیت ده نیه ، تطعیم ، جلدی و سکنی در ده و نفخ تکلیکی ایراز

خانه لطف قابل ابرادرکه

علامات ـــــ خرج ایرقی و جوارینده بعض شیوه بلاریب صورتی خفیه کلکیله جلب اولنان کار و کوچک

قروح و بوسیج صورت کبیره ندر بعض و تکمیل و تیزیه شیخ قطعه سیله ظلمه یا دقوه قبرزه ایرانیش ساز جوابیه

برد ۲ قابل و بلا تیمش آچه بو ساحه تعفن جرح مقصود از زخم عاجلی و قدیم و غیر رکن شدید ترتیب قرار

تیره و تفتیح و بیکان کیسی خیراز اولکی جدار شود و پیوند طرف ده بعض ادی متعدد شی بدایت دوره

بعضیسی و جدیدی علاوه یه مجبور قالمشیدر و برج کرده دارد ۲ ن تنقیح او جراحی جانبی کرده

حرکت بغیع و شرب لیاره جرح شود و علامات عمومیه ، جلدی ا باثر شبهه بودرت فکه تماس جرح

یفعول شده شبه

علاج ـــــ دائی از ، ربط صحیحه ب برده علیه ، شرب آنک کنه و قروح سو ، جمله خفیف

جوهر نمک احیولی سنک جهنم اگر ده کنه و ذرور قطن طلاوات و تپلی تجزیه کنه و تصدار ایدر در طاعم

و تصدار ایده ، ایده نیاسین قروح بت یا ثلث سنک جهنم ار جمله لبای جرح مختلطه در الحاق ده تلک

در طبقه کم زرنیخ لی رنده و زرنیخ نحو و دوا ترکیز ازالنه بمقدار نیم تعاق ده و با تطبیق ارکیب یا چه

تعاق ده درس تعاقی آب جوش نموده ، شده و با تخریبطه زرنیخ دو رنه ده ۲ ن شود و قروح الکول ایله شرح

(٤) تلونات و قروح دائی

انیقه قروح غائب اجزاسی دافنه بدرجه شدید مزاجه و شویه الکل الکتم و نفیع ، زرد یه سودا ملیه

دائمیه

داخلیه تعیین داده ۲ ن طفل تحت شیوع فی صدر شجر بوربه و ۲ و دافع قروح مدرن خطر اتحاد

در طفل لی سهوکیلیش و شدید بطین و تنفس علامه هرکوره و سایر علامات زکیه ۲ ن در قسم قروح مادة غیر

پوشیده از رنیخ رتقی در بیه تبوع باکن ر زنگ قوزرنیه و اکید کیک شده در رئیت و جنس یمفیهو خاصه و قرح

درب تقاسمیده جوفه بوده بشر تجبیه ماده قروح و سار تشخیصاتی بتی و در قروح اتحه و هرپسی ۲ ن

جهه و ن و حبی باشد

علاج ـــــ تلونات صغیره ده در طرف ۲ ن ، و ساید دشمنه اثقال و حفظ ده ۲ ن در رنگ کار

و ذرور ۲ ن و جهنمیه صاره زرنیخ شده در قروح ساده ، ربطه مشی آنها بمحلول سنک جهنم ایلیه خفیف

ربطه زرنیخ شود ودر قروح یا ده و در بعض ، ایده قسم سنک جهنم مالیه و ذرور و قطن ، اکمال تپلی تجزیه شود قروح

اتحه و هرپسی ۲ ن مساعده بمعرض لندن هر ده

(٥) قروح کوفتی دائی

قروح او لیه کوفتی ده از الهه ربطه نیم کوفتی در و ۲ ن بیدر کنه کثیره الحصول بیت حاده در ۲ ن ک

رفع بس از زرنیخ شود ن در قسم ن فرضه و کاه ، ربط ایدیچ در ده ۲ ن و دو سیده قابل اطلاق علاج

بقروح کوفتی ۲ ن بیدر کنه ک قروح ، ثانیه بیر زنی قرنه شدت و حصه تجاوزحق یک ساز ب ،

با جزا و حوض ۲ ن ک حادی ف در رحمه نیم کوفتی سعروف هر دو لیه نهار صحیفه و دیه کرنه در

باید و ن قابل شبهه شرمه ، بر طرف نباید

علامات قروح اولیه و ثانویه او جای دهان است لکه‌هایش سفید و لکه هم همراهی دارد و علامات سائره مرض
دهان و اورام صغیره لثه‌ها بدون وجع ظاهر شود از قرح آن فقط عفونت در حرکات فک و لثه زیاد کند
پس سفید و لکه‌ها سوق می‌نماید

علاج ——— رکتیت زنجبیه رفع مرض می‌کنند و لهذا به ترتیب بخود استعمال [illegible] که فقط
بزرگ شش و انسان کوفتی و اورام دهان گر شود و مهاجین تنها عدستی بود از کوفت والدهام صغیره لثه‌ها نیز
بعلامات کوفت در دفعه تمام برطرف شوند

(۶) آفات سکربوطیه دهان

این تفریط مرضیه یکی از علامات عامه ثانویه سکربوط است لثه‌ها بسیار متشنج شود و لذا سفید [illegible]
جگر خانگی متعدد شود و ترشح خاص و لعاب در دهان زیاد شود لکه‌ها سفید و دارد [illegible] ضغط [illegible] خون
جاری شود در لها [illegible] دهان بر لثه‌ها جدا [illegible] و جرمش تعفن شود و لذا بوی [illegible] از دهان استشمام گردد [illegible]
علامات سکربوط است

علاج ——— [illegible] و تقیئین مرکب [illegible]
[illegible]
از عرق [illegible] مرض [illegible]
رفع [illegible]

[illegible] ۷

(۷) موگه Muguet

از کثافات جدیده بسیار مهم است [illegible] در سطح [illegible] دهان
و [illegible] بزرگ شده [illegible] پس از چند [illegible] بعد از [illegible]
بعد از [illegible] اینکه [illegible] بعد [illegible]
[illegible] مرض [illegible] ضعیف [illegible] دهان [illegible]
[illegible] دهان [illegible] حرارت [illegible]
[illegible] مرض [illegible] دهان [illegible]
[illegible] مرض [illegible]
مرض [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اطفال [illegible] مرض [illegible]
[illegible] حرارت [illegible]

علاج ——— [illegible] دهان اطفال رضیع [illegible]
[illegible] مرض [illegible]

معمولاً با نیفان مرطوب یا تیم بوده چیز اسهال زیاد بوده و هم [illegible] اغلب تب شدیدی [illegible] از آنها
بیرون [illegible] جمیع و شربت [illegible] و فرفره [illegible] شربت [illegible]
[illegible] غرغره [illegible] برودت [illegible] شربت [illegible] بیشتر [illegible]
استعمال کنند

(۸) ورم زبان glossitis

اغلب اسباب و بعضی [illegible] بیرون و پرطوبت [illegible] و [illegible]
[illegible] در سطح زبان [illegible] در عمق زبان [illegible]
[illegible] زبان [illegible] میان [illegible] زبان [illegible]
در تعریف [illegible] ورم زبان [illegible] از [illegible] نفس [illegible]
[illegible] سطح زبان [illegible] از آن [illegible] سطح [illegible]
[illegible] زبان [illegible]
سطح فوقانی [illegible] تحت [illegible] تنفس [illegible]
و اضطراب [illegible] ورم زبان [illegible] زبان [illegible]
[illegible] ورم
[illegible] زبان [illegible] زبان [illegible]
علاج

[illegible] علاج [illegible] [illegible] جمیع [illegible]
[illegible] زبان [illegible] زبان [illegible]
از [illegible] زبان

علاج ——— [illegible] ورم [illegible] عمیق [illegible] سطح زبان [illegible]
[illegible] استعمال [illegible]
زبان [illegible] ورم [illegible]
[illegible] ورم زبان [illegible] ورم [illegible] زبان
[illegible]
[illegible] زبان [illegible]
[illegible] ورم [illegible] زبان [illegible] شربت [illegible]
[illegible]

(۹) قانقرایای زبان

[illegible] ضعف [illegible] حالت [illegible]
[illegible] ضعف [illegible]
[illegible] ورم [illegible]

و محدود است در غده و لثه و ستبری ممکنه شود طفل در حالت رجعت هست با یکه فی و فاتقرالذ یاد
شده دو جه، غده و لثه مبدل شده، آبنه محکم شده وارده آن لعاب خون آلود یا سیاه مبدل بشود و مع
دلکه طفل وزن کم کند و نه تجزیه، با لعاب بعضی از علامات فاتقرالذ یا جه، شده فارغ کردن جلد بود
نفس منتن و تعیین آن تشود است شهابه، آن بزرگ کند و گاه در غده و لثه لخ محکم شده محو و خلاشی سیاه
در روز پنجم و ششم دیده شود سیاه جامه کرده یک منفذ در صورت و پس از سقوط اسکار نظر میهبر
در صورت پیدا شوند اینها بر به دست کنار سیاه لبریز تا تعفن تا زهر کال و خلش عارض
شده جلد مرده و حک بعض منیره غیر مرکب شده طفل در گذرد

علاج ـــــ که گرد به کلر دوفال با دو غیره از روغن تحریک کنند و دکتر با جمعیت ضعیف
لذا پرکنت ه پاس « بیگوید دهان ادوات » گوید و بهتر از همه ترجمه از تقدیم شود
ملکه و داد آن تعجیل از گرد اثر اسباب تنها پس از آن مواجه بر غده فاتقرالذ ابتدا لکه و تیت و صدیه
محو و فاسد است

(۱۵) ورم غده پاروتید یا گوشک ورم خاص و محاورات اطفال Parotiditis

عبارت است از ورم نسج مخصوص پاروتید یا نسج سفید غده ملتفت محاور وانع غده و حال با سعت
یکی که ورم بیشتر است و دو قسم بروز کند اصلی و عرضی و قسم اقتران با طفل و غالبا در بهار و پاییز
ظاهر شود و عادت اطفال و شیوع مقلد بود کنگ و با ذکر شد و بروز ش در دو کند بیشتر است در اثنای

دفع غم همراهی دارد و بغیر از این عوارض تعیین خاصه تغییری در بغیر ندارد و بامر تغییر شدید سعت موجود است
و بهتر است دیده میشود در این تغییر شد و قسم زیر یک حد و مرجح و متوسط یا در بغیر از دوام تغییر رنگی و غیره
صبح هم در این حجره و محکمی و تعیین زیر دو یا ببزرگ کند
ورم گلو و اسباب از روز علامات عرضی مستقیم آن هم تخفیف هم منقلب جوش و ضعف و صداع و تعب در
شهاده و منقلب شم و غیره از علامات خرخشه و بعد از دو سه روز در غده گوشک هم بدا که از تنها شدن
و مریض هم نشود حرکت گردن و دهان با محکم و درد و یکی از دو طرف صورت تنها در هر دو مرض ظاهر
و جلد فرو رفته رنگ جلد هیچ تغییر کند حرارت دارد و درد جا فاعل بود است در یا و شدید تا از دو حرکات
سر گشودن باز کردن دهان و تبخیر دوران در محکم است در شهر ادوم همه شود طرف دیگر از صورت تا تنها
انقباض آن تعقب فی یدید و ایس از ورم صورت به هیئت طبیعیه خود عود کند و مبتلی است در ورم مقرری ادوم طرف
شد تنبیه کرد یا از طرف جلد یا در مجرای گوش و ورم است بسیار خفیف در هر دو آن دیده شود و یکی
از منفعت و منفعل حقیر شده در حجی در نیم و مجرای هم شود هر زر ضعیف از حقیر بود و گاه ورم گلوی ورم تنفسیه
یک تنها رد و بروز کند دوران را به کار فرج و تیپ نهاد منعقد شد بیدار مرتجع یا مرحم
و گاه بغیر از دو تا یا در موضع ضعیف بر جزء شود در تعقب آنها رشته کند و گاه نیز و فاطل صد و حس
و نفخ و قیح مبتلا شده ورم مبتلی و دو طرف بیرون از گلوی دید
تا ورم گلوی خون حوال هر طرف در حالت خفیف دهی وط تنها از حی شیرکه یک ته ولی سست نبض شیره

و تردن حرارت داغ نگهدارند مؤثر شود و گاه در زخم و قرحه رنگ جلد مخصوص ... بسیار مطلوب ... شود و ... از

نفع ... [illegible] ... شود

علاج ——— در ... [illegible] ... شود ... از ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

سه ... صورت ...

(۱۱) تب یا سیلان زراق

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

... عارض شود

علاج ——— [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

(۱۲) ورم لوزتین حلق Angina

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و بهمین قسم اند ورم حلق خفیف و ثقیل هم انواعی دارد و بعد از [illegible] زبان کوچک [illegible] تغییر
در بعضی از آنها [illegible] و [illegible] است [illegible] که [illegible] پس
از چند روز شفا یابد

[illegible] حقیقیه [illegible] و [illegible] خفیف [illegible] کما [illegible] بعضی [illegible]
ورم [illegible] خفیف [illegible] ورم [illegible] [illegible] و [illegible]
استعمال نموده [illegible] و [illegible] است و [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] است [illegible]
[illegible] ورم [illegible] حلق [illegible] و [illegible] است [illegible]
ورم خفیف [illegible]

تنبیه —— ورم حلق را [illegible] ورم [illegible] خفیف [illegible] ورم حلق [illegible]
[illegible] ورم [illegible] قسم اول [illegible] ورم [illegible]
[illegible] قسم [illegible] است [illegible] ورم [illegible] و [illegible]
قسم اول را [illegible] لفظ [illegible] و [illegible]

علاج —— ورم [illegible] خفیف [illegible] است [illegible]
است [illegible] و [illegible] ورم [illegible]

ورم [illegible] است [illegible] ورم [illegible]
[illegible] است [illegible] است [illegible]
[illegible] و [illegible] ورم [illegible]
[illegible] ورم [illegible]
و [illegible] ورم [illegible]
[illegible] ورم [illegible]
([illegible]) ورم [illegible]
[illegible] است [illegible] است [illegible]
[illegible] است ([illegible] ۱۲ [illegible])
[illegible] نموده [illegible]

(۱۳) ورم با غشاء کاذب حلق

در این مرض [illegible] غشاء کاذب [illegible] است [illegible]
[illegible] ورم [illegible] حلق [illegible]
[illegible] حلق [illegible] ورم [illegible] غشاء کاذب [illegible]
[illegible] ورم [illegible] حلق

[illegible] ... دیده شود

علامات ——— [illegible] ... ورم ... حلق ...

[illegible] ... ورم لوزتین ... [illegible]

[illegible] ... در حلق ... [illegible]

[illegible]

حلق ... [illegible] ... در حلق ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... در حلق ... [illegible]

علاج ——— [illegible] ... ورم ... حلق ...

[illegible] ... ورم ... حلق ... [illegible]

[illegible]

(۱۴) ورم و تقیح حلق

[illegible] ... حلق ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

(۱۵) ورم لوزتین

ورم ... حلق ... لوزتین ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... ورم ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... حلق

[illegible] ... ورم ... حلق ... لوزتین ... [illegible]

[illegible] ... ورم ... [illegible]

[illegible] ... حرارت ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... حلق ... [illegible] ... علامات ... حلق

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... علامات ... [illegible]

دنبه تبدیل ایدرلر شو حالده علامات حقیقیه نا حفظ اولور مرضك زائل اولدیغی تا بشروط معقوده لری اولور کنه
وجعی ظهوره تسکین اولور جز نیجه اول علامات حقیقیه دخی قسم تا بجای رد مرضه فارز تمام صاحب کلیه وجعی
ظهوریه شوید علامات حقیقیه دیه دخی بقیه ز تجار ره عرق محسوس نبض و دورم غلیظ دعا وله
علامات محرمه یه بر فرو علامات ورم لوزه ده دیرانه اوله شو بر ملاحظه حلق ده و ورم
لوزتین لوزه ده نتیجه شو قسم ده و یا در نهایه الطب ار باب بروز مدوره شبه جو ا خفیفه جوج
نغنعه ده ده شو جب یاز درم لوزتین از زیاده قدر و بر خوره ده اولو تفرت حتی به اسب
علاج ——— فان حق جوابه باشنده ده قصد رطبی داو ریال حق بنبق ذی تبرید لوزتین
درت جهت دخی مرض ر شو و چونکه طبیب بدل اول ده ی مریض سود دیه جزا منهیه
باهوی زاج بغیه سی ده هر نا یه بتعال غرغره دز ده شعاع زاج بغیه ایله شعاع ادر
تعال ایتمک بطبخ ده دشهر بقیه دلاه بدل زاج یک جهم باشنده بیر مرض قطع اولور
چونکه طبیب بدل ده یا مریض سود دیه بکه جمهور کندی تجربه و تجویز نا یه غرغره بت بروده بکدن
قطعات یخ ورنه و بعول آب برورده ایله کثیر ویرده باشنده دیگر دن تیه بغدر برود
موقر که و بر از ظهور ده تج اطراف حلق خلاف تر و ضع نا یه و برکنه بخفضه دم کدی ده رسم
و بالا آن و بدور دوتیر سو شهرها م تا ز دکب مدکش شتیع مغرب بوده با شنده یا جنس
ده فنه و تحقیقات بتعال تونه تمرد و شکه به شه ز و منی تهمیز طرق کیمکنه باشنه و شهیدت

بلار بعضاً نا فصده وشکه علامات یعود ده دخی بر مجرد ده و ددرم غرغره دوده یه دخی ده اشهر بالمجرب
وجودی حقیقه خرقه لوزتین ناشر بیم ازدرتش ده وردی زانده باشد بمجید زاج بیک جهم با تغفین
خفیفه یه تها ال نیه ده تومیه لوزتین باشنه وکل ده وارده کرده با رضع مبرده ده که شو بیر وحش
کنه ده وردی ده نمو تبت ورم لوزتین ده ورشه ده بهر علاج بکه جرقطع دخراج اتها
تفرد احکام و تجویز نا یه شرده ب معه و مبترده ده بجهاده خیه بطرف حلق ارباب داننه بالجرده جیه
بحق رسانه و معرفت جدیده شهر مداو خو دل ده پار نیه خردل لکار زیه و نقص ودوده رده به
لرزه کرز نا یه خاقه وشکه بقه ده مدی رجوه شمی و ده به ادرم غرغره کار غیه ده ده ادکر غرغره
نا بغیه شهر فرده دار شمر وز ایج و کاربت ده پای لکار زیه ده و ددرم غرغره تعرف خمه در ملمول بالجاة
سبب خوارکه لوزتین دار ده یه فارج نا زنه (رجوع شو به کتب جراحیه)

(١٦) ورم حلق کوفی

تبزیت فعانه جراد کوفت تر جوارش ده فو حلق بلدرکنه لکاده بهوبت منحصر شنه به بال
رفادت حقیقه و تعبیر تبع دعلامات ورمزاده علامات ونشیجه ده قسم کوفی معقود شوده اطبار جیه
دخی بو ورم حلق ده معه زردن بدل تریه بجز دم طبیعیه بخته کار حقیقه دنیزه ورم حلق دعقه ادرام منفیه
بولدکنه ده درم ترد اکوفی ده دبوده بعار رنکار جیه غلاب ندرد بعوذ قسم کوفی جوده کنه ازعراض
درمه ما کوفت محرب ده اورام و عقده منفیه دنعوار ضرور مه تم کوفت مجرب باشنه

و چون اثر تغیر حرارت چیزی نقیه تا که بشر از دهن حلق بگذارد و در او دمی از تیغ تر شود نفت و اکثر مرض در روی دراز

و سایر علامات چیزی مرض بر طبیب محسوس شود و ورم حلق کمتر و چون سابق تعدد تقرح کوتی زیاده

و در بعضی ترکیبات زنجیه زود در ورم ورم حلق تخفیف پیدا شود تغییر کرده و دراده شود گاه و بعضا ذکر کرده

وجه باید کرد که در تقرح شده و دهنه صفیه چرکی دارند و در اغلب وقت در ورم بازی و تقیح باید

و گاه وجود این حقیقه را طبیب واضح تر شود و جوش ها هم در زیر ترکیب در بالای تقیه ابتدا دو دیده شده

وضعی ابتدا در در تاخ ما نیه جدا اینجا و تنفس صعوبت بازرگنه فاقه و قریه در در تاخ اثر کرد و اطراف قرا

بشود و گاه ملتهم و شرب بجوف شده و جوش شده

و گاه بعضیت در در پته حکم نسبت در بعضیت اورام زلی حلق تیز دارد و چون مرض خیره بعضه

شاید شیر در رتکها ، بیع از در جمع تر سطحی در مقدار خاص هر که شیر و در سلکات عادیه رسم

نیده بشر متعدد اتی در بین خود و ورم حلق کمتر است خاصه که در بعضی ترکیبات زنجیه کتین

مرض خاص فنو

علاج ——— ترکیبات زنجیه مخصوص که در بدو ورم ترکرد تعاد در صفیره تجویز شده مرض که

در ورم زیادی که حلق را در ورم تر بهتر است کوفتی و تقرح آنها را جایز دانند ، بعد لوطها و در و چرکی و جمعی

و دهانها فرق حلق و درم شده در انه بقیه ملتهبات خود را به اطوار و دیگر جمع شده در حکم بیراز نفحات ترشح علاجه داد

یا ده جیه شب تر از اره محفوظ و دم و جمع عطر الکل بجرزانه دو گاه فرو ع بمرکب مقرر ذکر شده با دیه

با جعل الکل

با جمول لکه حفظ تیز آن قرع سوده نیک کنند و بجای عرق پایسم تیز از ارزش مشعه است

(۱۷) خراجات خلف حلق

گاه دیده میشود در شیر خوار و بعضی مخصوصا در حلق اثر بعض چیزی تر شود مریضه و در اطفال و در تب شش و به

ایام تعدد اثر بعضی حلق است و گاه که تبی میشود از در خارجی و تقیح عدد ملتف و به ضعف صبر به خلف حلق و گاه

در اواخر چیزی تیز بی در ستم بی خونه و مثل آنها و گاه بعضی ظاهر شود بعد که چون مرض تقیح شد بیع بیندی

فقط چیزی قبل از زودتر عرق و در حوالی کنند بسیار چیزی مزاج از فرق او دیده شود و در غیر نوبت فاقه

در اطفال تیز نسبت بدیگر بعضی است و فاتح حلق اطفال و لزوم تبی تنفس و مرض در حب و مخرج ستم

تنفس و تهجه بعضت بودست به بیع بعضا برد شود و در صحرا و فقیه و در چون از بعضیت در حلق تنفس کنند

تنفس بحرین مدده شود و در فرد بعد آن گشت و ضعف ابتدا و ورم از رم تحریک چاق شود و نمیدم که

تنفس شود و خود حلق و فاتح ابتدا در مرض بیوست تا

علاج ——— بیرون بد بی شود با نیمه اندر در بعضی شرط بعضت از زکی میر کند اثر معروف

بشود با بعضی نافع طبیب

(۱۸) ورم حلق لوزوی

کاه ورم در آن و تیغ زیر بین مخصوصا تحت علاج مرض بی تحریک شود و در ضعف باید عادت شود

در بعدی در ابتداء گروه ترشح و تقرح با به تحریک در تر و ده زیست ده شیر شود تجیر و ستم لوزوی اکثر کسی مقیم

هر نوعی نوعی مرئ حالده دکلدر ... بولنور ... اولنور ... بو نوعیده ... ایتدکده

... ایسه ... تسمیه ... ایسه ...

تحت ... ورم ... ایسه ...

درجه ... طرف ... ایله ... ولقمه ... حرکات

... ایسه ... شدید ...

جدار ... مریض ... ایله ...

... تستم ... ایدر

معالجه ——— ... ورم ...

... خارج ...

... جراحی ...

از ... تغذیه ... وغیره

(١٩) ورم مری

ورم ... مری ... ورم ...

... ورم ...

... ودرده

مری ... ورم ... شدید ...

... ورم ...

ایله ... تب ...

تضایق مری ... خفیف ورم ...

مری ... اولنور

معالجه ——— ... ورم ...

... ورم ...

... مری ...

... ورم ...

... مری ...

(٢٠) تضایق مری

... مری ...

... ورم مری ...

... حرکات ...

... ایسه ...

غذا پس هر ابع تعبیر یابد شود مع موقع بیماری نکند و غذا مع شیر رقیق و شیر مع تعویق شود تغییر

حقیقی وقتی داده شود مریض را بهتر کنند و بتدریج مریض ضعیف شود بطعام هم در شوربا . ابعد

و بعد تمام منع شود مریض را در کار شود

علاج ـــــــ معالجه تحقیق است بعلم جراحی و از آن طرف طبیب و ضعیف و مرده در دست شود بیت و ضعیف

جای تعذر از به اسهال زرد و رنگ ضعف کنند و بتدریج تخفیف شود و جای معیار زیاد کرده و ضعف را بیرون

تعذیب یا هیچ تمیز آنکه مواد معده بیت جلد بیان با مریض مسهل کنند با تعداد مسهل دوا کرد بات

هر قدر از غذا . آنچه قوت بخرجند ، مواد فاسده و مع شیر و مرطوب . از دوا آب ماء گوشت

(۲۱) سرطان معده

بدانکه سرطان در معده مع و غذا بطور آن و ابعد جات بعد از آن جات مرض سرطان را ضعف و حمل

بیهمچنان در مرض گیرد آن علامت مع و دیده شود و بعد از سبب بعد مرده و بتدریج شدت کند و ضعف

مریض ضعیف و در مسکن است بیمه و چنانکه سیاه مع غلیظ جات تعذیب در سرطان است پس ظاهر

قی سرخ و زرد و سرطان فاسده و قراره او ضعف آنچه در بین کلفت موجود شد ضعف در دهن رنگ

و حرارتی بود آن معده چه چه در صورت معده یا سرطان دیده شود

علاج ـــــــ ترتیب تعذیب سرطان و بیماری از خطر است و به هیچ در کنند پس بجای فقط جراحت

جهت گرفتن او مع مریض و جهت تعذیه تخفیف گرفت تغذیه شد

(۲۲) امراض عصبانی معده

(۱) ازدیاد حس معده ـــــ این مرض عبارت است از حالتی که حس معده زیاد باشد و ابتدا در آن جای بعضی ضعیف در درد بجزو

معین از معده و زیاد از سبب عبارت است از تشنج در مریض تعذر که هم در دهان و در او درد معده او تقاضای

معده است و نیز حالت در آن جا تعذر مزاج او رنگ باز در کند

(۲) نقصان حس معده ـــــ مرض است که جز در تشنج در آن مرض شود از هیچ رنج از دیده شود در حال

جنبانیدن تحقیق مع و کلام و حس تنزل از مریض دائمی یا مرض خود و تنفس دائم و کلام در آن از سم مجدد و احکام تعذیه شد

ساده حیطه بالا در و قدر بیمه و او آن غذا بارد کند در معده هر غذا تغیر در مرض تحقیقه هم در آن در اول دم تشنج

و تعذیه جای کند و حرکت معده در حرکت شده و فقط جای بیهوشی و زیاد شدن حق کلام

بقی غذا تشنج در غفلت حس شود و از آنکه در دو مرتبه تعذیب هم از تحقیق در آن کلفت در غم

کم کار در تخفیف از مریض چیزی بتعذیه بلکه جز تغیر باشد کند

علاج ـــــ مقدار معالجات مریض هم تحقیق است و غذا در دو نوبت و تحقیق تعذیه بطبیب و تغذیه

و جهت تعذیه تبرک دیده و چیز خورد آن بتعذیه و بطور تعذیه ایجاد تعاییه

(۳) فقدان حس معده ـــــ این مرض عبارت است از حالتی که معده بهیچ قدر از حس است و جهت غذا تمام

و کار آن طبیعت تمام کند و در مرض تغذیه خون و غذای مرطوبه است هم جمع حال کسی چیز قدر تعذیه از آن

و مواد معده تحقیق بشود ، تعذیه کوچک و دیوت

علاج ـــــــ برای معالجه چیزی بهتر از همه علاج است تنقیه با آب نیم‌گرم نموده و غذای معده زود هضم و [illegible]

(۲۳) ورم مزمن یا حاد اطراف داخل معده

این مرض [illegible] از خوردن غذاهای [illegible] معده می‌شود [illegible]

[illegible] خارج و [illegible] معده [illegible] گاهی هم [illegible] بعضی [illegible]

و این معده [illegible] اطفال و [illegible] است [illegible] از اوصاف [illegible] است:

اوصاف [illegible] و [illegible] بلکه این معده [illegible] مدت [illegible] نیست [illegible]

اول [illegible] و [illegible] معده [illegible] نموده [illegible]

[illegible] زخم معده [illegible] همراهی دارد [illegible]

[illegible] مواظب [illegible] از [illegible] است [illegible]

[illegible] است [illegible]

[illegible] معده [illegible] است [illegible]

و [illegible] پس [illegible] معده [illegible] نموده [illegible]

[illegible] است [illegible] است [illegible]

[illegible] زخم معده [illegible]

[illegible] است [illegible]

نهایت

[illegible] است [illegible] زخم معده [illegible]

[illegible] زخم معده است [illegible] معده [illegible]

[illegible] است [illegible] معده [illegible] و [illegible]

[illegible] معده [illegible]

و [illegible] است [illegible] معده [illegible]

[illegible] زخم معده [illegible] معده [illegible]

[illegible] (علامت [illegible])

علامات ـــــــ زخم معده [illegible] دارد [illegible]

[illegible] است [illegible] (خواب [illegible] ترکیب) [illegible]

و [illegible] حرارت [illegible] و [illegible]

[illegible]

[illegible] از [illegible] معده [illegible]

[illegible] معده [illegible]

[illegible] زخم معده [illegible]

[illegible]

بوزرکننده و بهتادر بعضی شیفعات

قانغرن شدیدهٔ معدیه ـــ متنوع دتّه ازمواد اکّالهدن و یا بوجهده بر لوف طیه وکاه دیجر زقزاره

مخفیه دتکرار بوده مدفوع قیح موادمخ بر رنگک بدند بجله جقدها بصفرا و دعیدی جوهر تعددی شدیده

وجوهر تیتیج شدیده غشا دها معده طاهر دیده شمردهالی و از مواد دیه بزره کاه بنفس وکاه بدون قوت اس

وحشیه مریض دیادتنه و بهمالده جمیع حیاتی نادر کنه بلکه کاه برز جنده روز دیکارشفا جمیعیت دکاه دیده بهحال

مفرط نالیز کنننده قبض دنانی دیکر تعنیده بصفیه فراویه

قانغرنیه فراویه ـــ عبارتدر دازنگی ازنزلهٔ معدیه عادده مستد بدیه بعادید تعقب ایده ترضیح

نادرالرمیولون شده در معده و بعادده بعلامات دماغیه دماغیه شیدرده ایکی دیجعن غالبًا دیماهیلیق بدورکننده و جمع کدیز ازا

عموم ز اعتلاد نایده و غالبًا بیوزنیش دقت اولنمه بده مرضی جیرکنه دقایق دورتمیمک دیجیلی ده در

عارض اولور ایرضیه مرض نوعنده و بولونان دیر دیه بنزیاطلو نیخ و بیس دیزدنی قرق دیکیدده دیهال ای قبض اولور

دزمولو رخو جمعیری بولونان رده نرم شونده و هرعمرز تعددارت تاکوکولزی نایدرک اولور دده و

تعرتیا هر ربع ساعته تکرار اولور ایتکاه بعدجیک سیاه تیبدیر جیبانی غایاتده بیمقات سو جعه حفلدت تاتی

بافتراق ده جمع بلغی دجوه الاتیماقات حنفیه کرده مرادیه مخصته بده بنغزات دایع مرکبت دوردار

شولعاری نیره معتاد بشمیه آب شفاف دیه جوابیه فراویه بشفیر اولور دمجبر ده شبیه بنجیه دبیه ابتدیه

ودهایخ ادره ست معدکک شو بدده رده ایضیر نابتر قبض دبضر تابعه ده ده دنی سیالشمیتر قویت

جلد جایعه و دوره و دیده بر ید تحفیه بدن بیبی طیبیه بیدر و دیکی بوده و دیکه مرض دناتیبت ایرادیه علم علاجیه

تعرتبا هیچ وقت ازبصفیه فراویه جلدکره اولوده غالبا ده و بهمالی بیرازجنبه ساعته بر طرف اولنمه و عاددت

مرده دز مریم اعلنه بر جلدکه مدده خوب بدن ده و عادتر تعیش معتبر مرکب اولو مرد و نیولوکنن

وطفال و شیوخ یاکنده عمر بقیر بوده به

قانصیفه طفلیه ـــ ورم حاذ زامعده و درطفال رضیع صفات مخصوصه داره درمالی نشدیده علمیه

طفال تیزه و دیالد دور دوره جنیت دمضطرب بهم برابطه تحرتیه بیدیم (سودنجم) ده در عادت

غامی طبیع ادم کر تعییر ده دیه مودیکی بده جیچیده نی مده ده بقرارز بالمه تیره و تعرتباحیه بعد زرفتمده ای ای عارض

اولور ده تیزه عمریتعقده مساعده زیست ای ده تیز معتده هیجدیت ازلا ید اعتدده معده و بعد از مدت اعلیه اعتراضات

معدیه زیره طبیعی اولور دکاه ده بکیا معتبده و بده دنفطاعنت تعرافات معدیه عادتی وجهده زنه معدیه

بده بکیه سیاره دجوه احیانی دوکه بر بده بیر زرد و ریکا یا تعددت تعیرانک مصدات نهایت تخفیف

فادمیع اولوده اولیه ده و بهاله بجز طفال ده فرادده تجربیه اطراف نفع طرف طبیعی مرکز زنه بقربیت

وردکهایل نقیه زنه معدیه طفال (قانیه طفلیه) طفال زانجه ده حیفط سریع عامیر شدیده سیاستغیر

جیبانی مطبق لب ماددت او یده غصیی رنگ مدده حرارت دبن تعمیمیه قدرت کرم صورت

وحلاف سرد وضعف حرکات طفلی دربیفت مصعب بدده ده بالجمیر یاد جوده ایکی فریادده شدیده

طفلی مرد عادده تعداز تبرز ایو مرلی اولور بنایین ضعیف و بعض طفال بعدکه شونه و اتیثبت و حرص

در نتیجه باشد از اکل [illegible] معروف به [illegible] [illegible] تعفن [illegible] و نفخ [illegible]
[illegible]

علاج ـــــ در نفخه معده باید تدبیر طعام [illegible] [illegible]
و تدبیر [illegible] [illegible] [illegible]
چون [illegible] نزله معده [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
از [illegible] [illegible] [illegible] نزله معده [illegible] استعمال [illegible]
هرگاه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] استعمال [illegible]
[illegible] [illegible]

و نزله معده ساده استعمال [illegible] [illegible]
و بعض [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] معده [illegible]
[illegible] (و پنج [illegible] [illegible])
و چون در معده [illegible] [illegible] [illegible]
شرب [illegible] [illegible] استعمال [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]

و [illegible]

و کلیه [illegible] [illegible] استعمال [illegible] [illegible]
تا [illegible] مریض [illegible] [illegible] [illegible]
و [illegible] [illegible] مریض [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اطفال [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
و نزله معده [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و استعمال [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] استعمال [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] استعمال [illegible]
و در استعمال [illegible] استعمال [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] استعمال [illegible]
استعمال [illegible]

و هم زخم معده گاه بقدری کهنه میشود [illegible] زخم معده [illegible] کشیده میشود یعنی [illegible]

از جهت [illegible] بزرگ کند و اسباب تنگی [illegible] اسباب زخم معده است [illegible] در شروع [illegible]

و هیچ [illegible] و بیرون [illegible] تحقیق [illegible] معده [illegible]

زخم معده [illegible] علامات [illegible] معده [illegible]

مزمنه معده.

در بعضی [illegible] شده [illegible]

[illegible] زخم [illegible] معده [illegible]

[illegible] معده [illegible]

[illegible] و گاه [illegible]

عوارض [illegible] زخم [illegible]

معروف است [illegible] معده [illegible]

[illegible] است و گاه [illegible]

[illegible] زخم معده [illegible] علامات زخم [illegible]

[illegible] معده [illegible]

[illegible] علامات زخم معده عوارض زخم [illegible]

[illegible] است [illegible]

[illegible] زخم معده [illegible]

[illegible] علامات [illegible] زخم معده [illegible] زخم معده [illegible]

[illegible]

[illegible] زخم معده [illegible]

[illegible] علامات [illegible]

[illegible] زخم معده [illegible]

[illegible]

[illegible] است [illegible]

علاج ——— چون اسباب [illegible] اسباب زخم معده است [illegible]

[illegible] زخم معده [illegible]

[illegible] است [illegible]

[illegible] است [illegible]

[illegible]

[illegible]

و بهتر از اینها [illegible] طبیعیه در حمام [illegible] و غیره و [illegible] در صبح ناشتا [illegible]

مفید است [illegible] و نمک [illegible] قسم [illegible] است [illegible]

[illegible] صبح [illegible] ضعف [illegible]

[illegible] معده [illegible]

و [illegible] معده [illegible] خفیفه [illegible]

[illegible] ادویه [illegible]

[illegible] معده [illegible]

[illegible] معده [illegible]

[illegible]

[illegible]

(۲۵) ورم معده حاصل از اثر کاویات و سموم

[illegible] معده [illegible] قی [illegible] کاویه [illegible] علاج [illegible]

[illegible] معده [illegible]

[illegible] سموم [illegible] معده [illegible]

[illegible] علاج [illegible] سموم [illegible] معده [illegible]

حاد

معده [illegible] سرایت [illegible] معده [illegible] ضعف [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] کاویه [illegible]

[illegible]

[illegible] معده [illegible]

[illegible]

علاج ——— هرگاه [illegible] قی [illegible] کاویه [illegible] علاج [illegible]

[illegible] سموم [illegible]

[illegible]

[illegible] معده [illegible]

و نیز [illegible] قطعات صغیره یخ

(۲۶) قرحهٔ مزمنهٔ معده

[illegible] قرحه [illegible]

دائره حباب ایچنده مجرالی ایتدکدن صکره اززخ صحت ده تبدیل اوکول و شروب لیمون ایله برکوم و

ده دوات سکریت دوار حباب برقاچ کره بالکه علاجات دریم معده قولنی یا تقدیم و علاجات

ادویه مرخی و مسکنه نه خاص اولمامق بلکه بشقه ، خصوصا مسکنات و مخدرات دن بریسی ایله ادویه مرخی یاد تکرار اولنور

معده نک حرکاتی ، احکام کلی بر نیه ده قبل از علاجات دریم معده و بعد کره مرضاده برابر بشقه درجات و مرخی و جمع

شهری درجاتی معده ده بوزکنه بو حالده رنصرت کنه ده درجاتی محدودی شرت و جمع شیرتیت و نیز

ذنب و حس معده ان دنم اعتبار ایله ، بوزکنه ده بشقه ، نه یه ارقسم معده و قتنه شو حالده شرادده

عقیده و درجه ده ضعف نظر بعض بشقه شرت و جمع شیر شو مجرد عرض معلوم کره و کره که درجت

قوم ایله اعتبار و حالی ده جمع جدید معتبر از اعراض ، بوزکنه دیدیت بر کره بمجرد قوه خواب ده

و نیز از بو حس لزومنه عرض ایت و حال ده معالجه شو از بو ال حباب عرضات زنب ادویه و قات ان

اب ملکوت خفی شنه بعد و جلی ، و جمع شدیده بوزده بعد از الحق نفخ شو ده تقدیم تغیر اعراض تغییر شو

اعراض و زوری نیف شو بعض عرض طعم و بهتاد ان غالبا بشقه و لا ماء برت ایت

معالجه ——— تهاب ترکیبات معدیه اکر چه بر نظر عرض حادث لزوم و اسعده

شو نه تحریک معده ایه و نیه خفیه لطیفه بیع خالصه شیره و ده ده معطلی مخوده مرض تحرش نه مخوی قوه

معده ت خیر شوربا قوه و حبه رز کوشت ایله و بیرچناب بنفسه و زوی لیمونلی و بیرشانی بعضا

وازکرو خفی ایله و کره نه تعاون عقیب نیه بعضیه اشنه و اتخام بحلم کار لبابدر خیره تجویز مانیه و بعض امعاکات

شرلکنه و جب بته رو ع مانیه ده مسکنه خم و ده شو تغیرات و مهمیت و قذر ، ایت بهار بعده از خمیر ادوایی

و سایر مسکنات جهته تفتیش و جمع ریزه ، و مسکنات بعده فاتحه و حرکات معده سوء نظر کنه و قنه از مساحکم

و قطعه مرزوع معده ، دوا مخصوص ایت «قرم کنه هم مرضاين» ، و مرضاين دره بالخاصه تعریب ازعمان

ترک ، وقد بعده هم فادر باقیه بنفسه ، نه و حینی و جمع لبا رشنه ده ده جوفی فاق رو بنه و قدرر شو ادرال

حفظ ، حیاتنه شرط و حالی فایده ، بکنه محرقات و مسهلات مخنونیه ارسال ادارده مرضاين

جهه رفع ، لازمی ، نیز لبا بعضیه ایت حفظ تمرکنه ، به تعلقات مضره یخ تجربه نده در شرب جوا نظره

که ادویت دره ده و تعاقب به ده ، ترق تقی ترق تجربه نه فایده و دیده نه دم جانبی ارتقامنی

ده دره ده ، لسه قطره ادرتری ، مغز ده ، متره تجربه نه و جهه رفع دره معده ق (رجوع شو

بدر معده ق)

(٢٢) سرطان معده

معده ، ار سایر جهاز ، هضم مرض سرطان ، مرکود عالی ادو ، قدو ، بدن ، لا مبتلا شو ده حباب ، بالنتیجه ،

سایر سرطان ، نحانجری ایت ، و ثانیه معده ، و بو مرد دن مبتلا ، مبتلا و ده در تن چوبی اشعت فاتی

بلکه و در تحیر ، آوده تحقیق عرض ده ده حیه ، مشکوک شو ده بدا ار ، اقتضا ایله ، بوکت و دیده

شنه ده ده بلکه تکاتیر و ، اشنه از دوات معده و در قسمی عرض معلوم کرده ده مبتلا سرطان ، معده

بره ده و تصریح اولنوب ، توجه تعریب شو شو ، تدبیر ، اکثر مرض کثیر ایتن دیده شو ده تحقیقی کنبی از

از قضهٔ اشتها و تخمه و سایر علامات فساد هضم و غیر آن دانسته شود و ابتدا بر گرسنگی ... چیزی ... که نمو نمیابد
مخرج معده و مرجع گردد و بعد از آن تا سرطان بحار و علامات مخصوصهٔ آن فقط یعنی درج و قی و ...
معده و درد بقیه تا درج ارتفاع معده بطول مشهور شود و در وقت زود رو و دول غذا اشتهای معده بر جمع
تعریف تا تا اگر سرطان در دم معده بشر جدا حلقه بعد از خوردن غذا بزور تمایه دیگر
معده بقوه غذا هر تا در معده توقف کند مواد ... غذا بشر یا ... هضم ... زیاده سیاه رنگ
شبیه به تفل قهوه تا تورم سرطانی تخت در ... و علامتش در موضع معده و تحت جلد بزور است
و تا بود ... در تمام سرطان ... جز ... که ... رنگ صورت شبیه بموم ...
و کاهش شود و ضعف ... بزور تمایه و اتمام ... سرطان معده و جوه تورم و ورم است در قسم
از ... و ...یله و ... معده ... است بهتر ... است

علاج ——— تا هر قدر ... چنانچه در ... مرض معده مذکور است بهمین جهت ... اکثر بغیر
تحمل ... که ... حیوانات و ... است ... و ... دارد ... مسهله و ... معده ...
کرد بطور ... فاصله و قلیله ... نقطه ... مرهم ... که ... قدر ... نه ... تا
... شده ... کربنات ... و ... فاصله ... نقطه ... مرجوح ... بود
این صورت ... در هر یک ربع قطره ... نصف قطره که ... و ... بر ...
صورت ... موجب ... و ... ضعف ... سکنات ... بکار برند

(۲۸) ... آلام

باب اول در بیان ... الم ... عبارت است از پاره شدن ... معده ... پس ... پاره شدن
بدون ... تغییر ... در نسج ... و ... از ... بعد ... که ... و ... تغییر و ... الم ... بعد
از پاره شدن ... بعد ... پاره شدن ... انتقاع ... ادرار ... تسمیه ... معده
شدید ... در ... بود ... که ... الم ... و ... از ... طعم ... معده ... تورم ... و ... الم
بعد ... علامات ... در ... آن ... الم ... نتیجه ... معده و سرطان و ... تورم
... بعد ... و ... شرب

این ... الم ... آن ... بهتر است ... و ... پاره ... قبل ... الم
... که ... با ... یا ... و ... معده ... و ... است
معده و ... شدید و ... درد ... و ... از ... الم ... دارد
با ... معده ... و ... تغییر ... که ... و ... تغییر ... که ... بود و ...
با ... معده ... شده ... و ... و ... قدر ... دل ... است ...
... صورت ... و ... در ... خارج ... و ... شده ... الم ...
... خارج ... الم ... و ... طعام ... الم ... که ... است
... و ... است ... دور ... الم ... معده ... با ... و ...

و علامات تشخیصیه در کلیه [illegible] شود و در نبض هم [illegible] با تعادل ضعف و تنفس و [illegible]

در تب هم [illegible] از بروز آن [illegible] شود و در نبض هم پس از [illegible] فوق العاده

بروز دارد

علاج ـــــ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

(۲۹) وجع عصبی معده gastralgie

اذیت شدیدی را وجع عصبی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و بروز آن در [illegible] کم است

علاج ـــــ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بعد از یک ماه که [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] وضع [illegible]

و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

(۳۰) [illegible]

عبارت است از فقدان [illegible] [illegible] تغییر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] نتیجه [illegible] [illegible] عصب [illegible] [illegible] حرکات [illegible]

[illegible] [illegible] عصب [illegible] نتیجه [illegible] تغییر در صفات [illegible] [illegible]

[illegible] در صفات [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

تغییر است عصب [illegible] [illegible] عبارت است از ناقص [illegible] عصب [illegible] [illegible] (...

... ضعف) [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] علامات نتیجه از

نقصان عصب [illegible] [illegible] نتیجه از [illegible] [illegible] [illegible] علامات [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] تغییر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] بادی، برودت و علامات زکام [illegible] [illegible] [illegible]

بادی، برودت و علامات زکام [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] تغییر [illegible] [illegible] حرکات [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] ضعف [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] حرکات [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] ناقص عصب [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] حرکات [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ضعف [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] ناقص عصب [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] عصب [illegible] در حرکات [illegible]

[illegible] عصب [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

عصب [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

([illegible] [illegible]) [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

لکن اگر در اصحاب سودا باشد [illegible] بعد از حک

نوع دیگر از ورم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

(۳۱) ورم [illegible]

ورم [illegible]

از [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ([illegible]) [illegible]

[illegible]

غیر از هیئت طبیعیه تغییر و تفاوت کلیه شود و آن را (بهاق سیاه گویند) رنگ موضع را از سایر مواضع
برنگ سیاه و تیره گرداند با هم در وقتی بیشتر از اوقام بهاق چون دانه آتش جلبات بر اندام و بر آن
حالت طبیعیه بود که دفع و رفع آن از این است

تفرقات · بهاق و جمیع امراض سوداوی غیر منفصل بیرون یابد و هر وقت نمودن آن در بعضی مردم کسی باشد
شود و این مرض پیرانه سر و از جهت بدن و بشرت جامع با تقسیم ازالت رنگ و جمیع آن در بطن ظاهر شود
از خلط بر بشرت که موجود بود و این جامع بر ایام ظهورت دارد که بر جمیع آن ها در مواضع دیگر نیز بود
سودا بر بشرت در جلد و به جمیع مخصوص و وجود خون و در بدن از این بیماری از وی در زمانها ظاهر از سایر بیماریها
سبز شود و آن را (در نظر ما بانه) و به بدن نیست هر بعضی پیشه در عموم و قدیم باشند ما بعد
خلط معدت محرقه و اثر آن غلیظ و منتشر شود در فصول و بحکم رطب و دمیت برده بود و نیز خون آن
در مجری داده و بر جلد روشت نشینه و زود بر کند و مخصوص قوت رنگ در صورت باشد تا باید
و بعضی از این بر تن است

و قانون آن در علاج سودا و جامع آن منضج بستر و شرب شود و تعدیل و بحکم آن بر بدن و مقام آن نیز سودا و سپس از آن دارد
با حرکت طبیعیه به بخش ظاهر زده است کاه بینه شیرینه و شربت شود و از حرکت سوداوی و منفعل آن در معده طبیعی قدری
معده و بعد از ورق مزاج بود و بخشی از آن باشد و در غیر آن قدری تا بر مزاج آن بهار بود
تا در غیر آن اخراج آن منفع از تنقیه غذا و تسکین آن بر بدن باشد و تا آخر آن ما بعد بر بدن تا مصرف تسکین آن پیشه کند

بز

غیر از علامات زیاد بهاق و قدریه شعور شود و مقدم قسم و قبل از شروع زیادتی در خلط یا در جلد شده خارج از ماده شود
از آن تعفن و پس از آن تغییر شکل در عضو فاسد و نزدیکی شده و تضعیف شده کرده پس علامات زحیر
خارج شود و به خاطر تفاوت کلیه تغییر رنگ جزء خود و به مواد و سودا به هر نزدیکی ماده در جزء از آن
در غیر معمول شود و لیس از ماهی یا کتری و جمیع عمومی کند با بعضی علامات مذکوره در بعضی از آن مواضع خارج شود
مواد و تنقیه بر مواد و تبدیل آن بعد از آن در بعضی جهت آن و این تغییر از آن زمان سوداویه معروف است
در غلط یا در خون از زمان بعد از آن تبدیل آن به مبادرت برای مواد و تنقیه بر وجود بعد از آن صورت آن غیر نمود
نفع می کند در آن ها در بعضی مراجع ماهی کننده مدت در غیر طول کشیده مدت حصول تفریح کرده
تا در غیر سودا در آن حال و مدت ترشح مزمن یا دیر شود بر بشرت و خارج آن ترشح آن شود ولی از آن
زخم در بعضی استعمال بهاق که بر بشرت و بر بهاق هم عارض شود و قبل بود پس معتدل آن
بیرون زند خار آن جامع به بیرون است نه با بهاق و بر بعضی طبقه و طبقه زیر پوست سطح مقدار بروز جرب
غیر از تعریق و در تنقیه به ضعف و در وجد آن تا هم در بعضی کار شده در بعضی ضعیف یا کمتر و آن تجارب است و در بعضی
مقدم در غیر آن و ترتیب شده ماده در تمام دهان به جز دهن و جمیع شده غیر تعفن بود که از آن جهت از قاعده خارج شود
دار و خروج نمود است از نظر جهت یا در جای معین شود و بعد از آن بیرون است تا هر چه در جلد آن تنقیه منفع
بطن ضعف است قطع شود در جلد تا بر قدرت ترشح سوداویه بود کمتر شود و معرض انقطاع آن تنقیه بود در
حالت تا از جهت قلع و این مدت انقضا در کاه دفع و در آن از آن ظاهر شده و بهاق و قرحه تعلق کرد

صحیح است

[illegible]

[illegible]

[illegible] تعقیب

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ثالثاً [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

رابعاً [illegible]

[illegible]

بلوم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و نعتهم معروف است بودم عهد و از یک مجلد و در یکی از خدمت او بسیار و فاضل سعوطات بر اسم نمود نهم قادر
ز تعقیم زیاد شد و مرض او صعب است بعد از آن که ... و تعریف در اواخر و در تب طرف است که جون
بهتاو خیز بزرگ شد و درم به تمام صنف ... ترتیب نمود مرض تب شد و بعد که شود

او را هم و تفریحات تحلیلیه تدبیر شود و در جزو معتقد و در ذبیه و قولون مستفرغ بعد از ریح بغیر نگردد و عوارض
این تفریحات شد از آخر مرض و درم عمده است و بنفسه است در مبادی و وجع لطیف در جزو معده و جهد و تضرر و ضعف
و کان تفریحات ... علیه و در مبادی شود در مبهوکین مرد را چون ... شد از آخر مرض از نعوذ ... است مرطب کند و بعد
و به تبرید خارج شود ... تحلیلیه ... مخصوص شفاف شد ... (ماده ... است
و خارج شود از قصبه ... در جبه و بنه) و ... تعریف ... بر طرف شد ... شود ... علاج
شود و در ... است ... شود و ... و تمام ... است ...
بجا رود که ... بانه

علاج ———— درزله سعویه ... از ... و در مبادی ... شرح ...
خاصه ... علامات ... است و ... از ... مقیم ...
... درزله سعویه ...
...
دو جب ... مرض ... درزله سعویه ...

به وجه ... دو جب تب در مرض ... درزله سعویه ... و ... که ... دوش ل
... درزله سعویه ... مرض ... خاصه ...
و درزلت ... سعویه ... از ... تدبیر ...
و علاج ... شود ... در مدت ... و ...
... از ... که ...
و ... علاج ... و ... بصحت ... چون ... درزله سعویه ...
نفخه ... در ... از ... و ...
و ... در ... درزلت ...
به ... از ... و ... علاج ... و ...
چه ... در مرض ...
و تعفین ... (تعفین ...)
چون مرض ... (...) نفخه ... نفخه است و ...
در ... و ... است و ... مرض ... نفخه ...
و صورت ... و ... مرض ...
مجرد ... و علامات ... علاج ... ضعف ...

و چون معده ضعیف شود و مضطرب باشد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و همچنین [illegible]

[illegible]

[illegible]

هرگز

هرگز بجانب سعادت [illegible] پس از

خروج مواد [illegible]

[illegible] از ۱۰ تا ۲۰ [illegible]

[illegible]

چنانچه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] کنند

[illegible]

[illegible]

چنین [illegible]

[illegible]

[illegible] آب

[illegible]

[illegible]

[illegible]

(۳۲) قرحهٔ قرنیهٔ چشم

[illegible]

صبح — [illegible]

والله اعلم

[illegible]

(۳۳) [illegible]

[illegible]

وضع مبارک چنانچه بیان شد از چندین سبب و علت است بنا بر آن دیده‌ام تشخیص نقاشی سوری را از آن
کشف هم نقاشی معمول شد به اسباب لازمه هست و شناختن آن موقوف به چند چیز است یا آنکه در شکل و رنگ
چنانچه از نقاشی سوری به شبیه تبریز به تصویر دیده به جمع جمیع هست خاک تا در بیرون شکل نقاشی
ساخته و تحریر مشق در جزء سطح شبیه تبریز قلم‌ش دقیق و تحریر او به یک نقطه حصر شده نقطه قطعات
سه دیده شود تحریر کرده بود و وضع ذلک هم عادت به کار رود در تشخیص نقاشی هست داده‌اند پس
از وضع عادت او بعد از هر فن گوید و هم چنین در نقاشی شبیه صفحه هم تبریز تو شیه چیزی که قبیر
نقاشی دیگر هم بی‌هیئت ضمن غرض به بود که دقیق هم در غیر از غیر عادت دیده شود
تا هر فن نقاشی خیلی و شبیه سوری در تبه اینجا و آن وضع یا نقطه نقش جزء در شکل و شعر هر دو در دیده شود
در نقش قطعه آنکه که تجرید در شعر هم اتقان لطیف و نقش به نظر و هر لطیف یک نقطه دو قرن هم بیننده نقش
وضع شرکت که تبریز حاضر شود به تبیع و دقت به نظر که در تبریز طبیعت به وقت که وضع هر فن
محکم است برتر قبلی در آن نقاشی بیاض و پیر از جای نه هر جا به تجربه و تسجیل از روغن رنگ یا و
وضع هر تخته قدری روغن ته هر ز آن بیاض دیده و وضع رنگ گرفته و وضع شبیه و دقت تبریز از رنگ و دیگر
رنگ و صحه شنبه و هر رو شود فقط حیله و تنها هنر نقش دیده صفحه دو ترجیح نه شود در شعر نقش نام تو در
یاد و نقش شبیه و تبیع و دقت تیره رنگ هر دو پیدا از هر نقش حالت سفید گرفته رنگش هم چیز دیگر صورت
پوشیده از عرق سرد و دست که سرد نقش هم هم محو در لاک به تبرج بیرون نقش هر فن نقش هم هر دو رنگ شود

دیگر

و شرح عادت که ذکر نقش شد به عادت سرم صفحه و دوری عادت در صفحات شبیه عادات تشده
به اتقن نقاشیه

فصل ———— تا سه جا بیرون چنانچه به نقشه ذکر شد هر دو را در جای نقش شده و تجربه نموده تا سه جا
نقاشی سوری صفحه دقیق نقش تیقیم شبیه عادت است از اینجا ان ابدام و وسیع نمود نقاشیات هر تفتیه صورت
وانچه هر عادات هم هر چیزی تا نقاشیات جزء بیه بعد عدد جزء ساخ نقش به تبیه پیرهن‌ها نموده نقش بر او نقشیه در
که تو هم نادیه به نقش قسم هر دور ته و آنکه تبریز و رنگ هاشه تیر بیرون گشته در وضع بارز به صفحه و سعادت
و بهتری ذکر شد ل نمود او بعد از حیث سه جا نقش است و تجربه نمود در جای بر او نقشیه حیله و تجربت هر بر
هم تبه به نقطه انگشت هرقی بر او نقشیه به نموده تخته به سه پیر تخته تیغ که در نه و تخته بر او هر کرده و رق
تیقیم جمع شد بر نقش است که به روغن رنگ چند تا رق هر بینه و نقشه از یاد در نقش و داده صفحه
نقش قطره روغن نه و از آن دیده که وقت یاد شود وجه است تا تحول تجربه صفحه و دیده در ریش صفحه از آن نمود
در ملت هم هر زیرت نقشه چنانچه یک طرز تیغ نقش تخته به نه هر نقش و تو نقشیه و امثال تکرار هم
و نقش که در زیر سه و هر تبر نقش چو تو در تبریز دیده و در تبه او نقاد و انتقال سعادت هر زنه تبه بلکه صفحه تا نیه
از نقاد رنگ نه یاد به نقش نقاد رنگ و در آن بود و در شکل تا نیه و وضع و در صفحه شبیه هر شب شود و نقطه که
سو نقش تا هر تبه صفحه نقش در آن و دیده هر نقش به نقاد رنگ و تجربه نه هر دو بیان قدرت به دو ملاحظه از

(۳۴) در بیان ساختن و طریق نقاشی دستی معمول

فالج شناختن وزن نبض در بعضی سرطانها در داخلات [illegible] موجود بوده و [illegible] ابتدا بوده [illegible]

در بعضی [illegible] بوده و [illegible] بوده [illegible] خلاف [illegible] دست [illegible]

و که چه [illegible] و [illegible] صفات [illegible] سوء [illegible] بلکه [illegible]

[illegible] که [illegible] سرطان [illegible] بلکه [illegible] نتیجه [illegible]

[illegible] که [illegible] بعضی [illegible] کرده [illegible]

[illegible] ضعف [illegible] [illegible] [illegible] علامات

[illegible] [illegible] [illegible] که [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] علامت [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] ضعیف [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

علامت

علامت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] ضعف [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

علاج ——— توقف در [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

(۳۵) سرطان امعاء

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

ازاله‌سی شبهه‌لیدر [illegible]

[illegible]

علاج ——— معالجه‌سی مشکلدر [illegible]

[illegible]

(رجوع اولنه بحث تضیقات معویه) [illegible] (رجوع اولنه کتب جراحیه)

(۳۶) ورم نسج خلوی محیط مستقیم [illegible] محیطی

(ورم مستقیم و [illegible] محیطی)

ورم [illegible]

[illegible]

ورم

[illegible]

علاج ——— [illegible]

[illegible]

زاویه‌های حاده حاصل شود [illegible] در تقسیم [illegible] و ادراک [illegible]

[illegible] مستقیم [illegible] و [illegible]

[illegible] مستقیم

[illegible]

[illegible]

[illegible] مستقیم [illegible]

[illegible]

[illegible] ——— [illegible]

[illegible] مستقیم [illegible]

(۴۷) زاویهٔ قائمه [illegible]

زاویهٔ قائمه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] مستقیم [illegible] مستقیم

[illegible]

[illegible] مستقیم [illegible]

[illegible] مستقیم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] مستقیم [illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

(۳۰) [illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بعضی قولنج سرد را که بجهة حرارت تسمیه سرد است و اراده نفخ [illegible] قائمه یا انکه مجرب گشته و [illegible]
حرارت و دم [illegible] بجهة [illegible] و قولنج سرد [illegible] که [illegible] اعلی [illegible]
بفقره [illegible] گشته [illegible] و [illegible] بعضی مطلق [illegible]
[illegible] و جمیع [illegible] از [illegible] و [illegible]
[illegible] قولنج [illegible] هر کرم [illegible] در [illegible] خوش [illegible]
[illegible] و [illegible] (قولنج [illegible]) و [illegible]
[illegible] است [illegible] که [illegible] بعضی [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] قولنج [illegible] است [illegible]
[illegible] و بعض [illegible] در [illegible]
[illegible] که [illegible] است [illegible] بعضی [illegible]
قولنج [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible]
و [illegible]
[illegible]

چند

چند [illegible] است [illegible] قولنج [illegible]
[illegible] قولنج سرد [illegible] علامات [illegible] و ضعیف [illegible]
[illegible] و [illegible] گشته [illegible] قسم
[illegible] گشته [illegible] و [illegible]
در [illegible] علامات [illegible] که [illegible] صورت
[illegible] گشته [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] روز [illegible]
[illegible] و [illegible] روز [illegible]
[illegible] است [illegible] که [illegible]
[illegible] گشته [illegible]
[illegible] قولنج سرد علامات قسم سرد [illegible]

[illegible] قولنج است [illegible] قولنج [illegible]
از انواع قولنج [illegible] سرد
صورت [illegible] علامات [illegible] گشته [illegible] انواع [illegible]
[illegible] از [illegible] و [illegible]

حب صبر نمود یا بعد از آن پرزهای قرمز و بزرگ تخمیه و درشت بود با بتا هستند و بچه‌ها در وصف آنها جسته شده

خارج ذبح کرده

علاج ـــــ در شکم عصبی و تخم ساکنه بیضه سه عدد ساکنه گرفته روغن دارد و روغن بره و خنثی ممزوج فاتر

با بطن زنگیانت بنیادا شیر چه برگ کوه و علاج آن فاقه از روغن خفیه و گشنیج و روغن نیم از نقد را

یا در آرد مرتو تخمیه در بها بها سعادت فاقه روغن زرگ و تخم تخمیه و روغن نیم منجمد از روده‌ها

و جوف آنها معالجت و تقویت معده و روغن علاج با علاج کرم کرده بر بطن

فاسد نمود فرض شده است و بیرون ریخت همه تخم نمک خمر را بفاقه خبر آن در نفس نیم درد آری

ممزوج است تقویت آن را در نیم و نفخ و خفقان الطیب و هندبا و کجرنه با ریحه خضر و نیز مدرج است

و این بطن یعنی روغن کرم در آن یک و آن روغن تعب این روغن نیم برده با بادام سوخت معجون زردی خوف

داشت دارد سعادت فاقه و تخم جب هوک که ره به فرم تخم قسم سه قرنبه درون بروغن داریم آلگ تخم

رنگ شده و بره ساعت یک تازه از آنجا و مرگ از ره بطن و ره جب هوک و پست نقل

روغن زرگ بخوریم و در تقرر ایشان ساکنه و در کرم تحمل باشد تازه و جمره دیگر که در بدن کفار اسهال و دام

و ابتلال خفیه فیه و مغره و بیع التعاقب

(۳۹) دیدان معویه

کرم‌ها که به فارسی آن را در معده از آن دیده می‌شود چه صد شده از کرم و حیله شر لطیه معروف بحب القرع و کرم شریطیه

بالجمله

بالجمله و کرم شریطیه عریضه البطن و در ران بطن بیضه یا جزء ثقیله و در جانب او ریک و تقویه آن

کرم دوده وحیده یا سطقیه البطن طول آن از ده بیست قدم است رنگش سفیدی مایل بزردی است و تقسیم بر قطعات

در طرف مقدم پهن و در طرف پست از جهت قلب و معجب رنگ و خشک وجهی شبه برگ از حقه کشیده

مقدار آن بوده شود دقیق دارد در سر خیاط و ضد طرف آن و در نفس نفوذ دارد با قطعه و مدور است اگرچه

متعدد بود داخل کرم نیز متعدد از کرم مانند آنهای دیگر ناپسند

کرم دوده عریضه البطن شبیه است به دوده وحیده مگر آنکه حلق آن قدری تنگ‌تر و در طرف مقابله تیز

طول آن است و مقدار آن نیز سه در ده قدم است

[ا]لطوله کرم دو طرفش دقیق و طولش از نصف انگشت تا دو طرفش دارد او را سه گرد و نقش بطن و احتمال

جنسش ثابت شفاف و مقدار آن سه دقیق و غلیظ دو شاخ و عصب بطن حرکت نموده معده و این کرم بچه

و خیر نمود و شبیه است در این عشر به مجاری مقعد را نمود و تو ل کرم جرثومه پیدا سود و رنج که صحیح بیاید در آنجا

که در بطن و فرض مدور و نرم است و شبه بملک آنست نفوذ در بطن گیرد

کرم دوده ستة ته از نسب معیره المجاری التقعد حمل بود و طولش از نصف انگشت تا دو شاخ دو شبه مقدار آن بچه

و عرضش جزء سفید از ده فاقه متقیم است و سه گوشه دار سرخ به جز سفیدی از نصف تن و ظاهر آن چو کرم

که در امعاء مستقیم به جهت ترشح شود

کرم دوده مغربیه از جنس کرم طولش از طرف عرض و عرضش سه در ده فاقه هم آنست

توتیه

کیفیت توتیه دوده و حیله آنست که از تعفن [illegible] از هم [illegible] که [illegible]
بیرون آید [illegible] به بدن [illegible] دیگر [illegible] نمی شود و به این قسم توتیه می شود [illegible]
[illegible] کیفیت توتیه [illegible] تمام [illegible]

ظاهر [illegible] از دیوان [illegible] وجوب [illegible] بعد [illegible] پس از
خروج [illegible] از [illegible] توتیه [illegible] بعد [illegible]
[illegible] خوردن [illegible] دیوان [illegible]
[illegible] ضعیف [illegible]
[illegible] دیوان [illegible]
[illegible] دیوان [illegible]
[illegible] دیوان [illegible]
[illegible]
[illegible] دیوان [illegible]
[illegible] خارج [illegible]
[illegible] دیوان [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] دیوان [illegible]

[illegible] دیوان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ([illegible]) [illegible]
[illegible] ساعت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ساعت [illegible]
[illegible] ساعت [illegible]
[illegible]

قبل از خواب از زیبق [illegible] ده شعاعی نقره [illegible] مخلوط با حب [illegible] زرد [illegible]

و دوای مهم دیگر در طرد دیدان [illegible] در شکم [illegible] طبیعی و حرارت و [illegible]

[illegible] کننده [illegible] که [illegible] گرده [illegible]

[illegible] و [illegible] چند روز [illegible] صبح و عصر [illegible] تا پنج گندم بخورند

و جهد زیاد [illegible] که [illegible] حال حفظ [illegible] برود و هرگاه [illegible] و در [illegible]

حال [illegible] خفیف [illegible] گندم [illegible] است.

و بعضی [illegible] کرده [illegible] و [illegible]

و [illegible] دیدان [illegible] شود [illegible] آنها [illegible]

(۵۰) حمّی معدیه یا مخاطیه و صفراویه

که بعضی از فرنگی‌ها بلفظ حمّی معدیه می‌نامند عبارت است [illegible] جهاز هاضمه [illegible] با اضطراب عمومی

حمّی [illegible] و [illegible] حال و در آن [illegible]

و دلالت کننده [illegible] حمّی معدیه [illegible] اکثر [illegible]

[illegible] و [illegible] اکثر [illegible] بعض [illegible] حرارت

[illegible] درجه [illegible] و گاه [illegible] ۳۹ تا ۴۰ درجه و حالت عمومی مضطرب زیادی

[illegible] پس [illegible] شود [illegible]

مطلق

مطلق در سه روز که خوب منعقد شود [illegible] حمی [illegible]

معده [illegible] پس [illegible] روز [illegible]

[illegible] بعضی [illegible] زیاد شود [illegible]

از [illegible] است [illegible] که [illegible]

[illegible] که [illegible] تفاوت [illegible]

[illegible] و [illegible] است [illegible]

و حالت [illegible] (حمی یوم) [illegible] چند روز [illegible]

کننده [illegible] است [illegible] از یک هفته [illegible] و جفاف زبان

بود که در [illegible] شود [illegible] حمی معدیه [illegible]

و هرگاه [illegible] [illegible]

[illegible] دلالت معدیه و صفراویه [illegible] حمی معدیه [illegible]

صفراویه [illegible] دلالت [illegible] وجود [illegible]

[illegible] وجود [illegible]

در [illegible] معدیه و صفراویه [illegible] عمومی [illegible]

بعضی از [illegible] است [illegible] مجاری [illegible]

سدّه و عفونت است و از این جهت است که نوبه محرقه وقتی که از حمی و نوبه و تب دائمی بسیط (برزخی)
تا حمی محرقه است اگرچه بسرعت تمام عفونت و انتشار اخراجی و صلاح شدید وقتی که نبض قوی و تواتر گردد
حرارت قلیله از تقلیع است و اعراض جسمانی که به جهاز بیاید و اوضاع و حالت نفس و کراهت از
اغذیه و اگر مجبوره چیزی بخورد جهت اسهال و با تقلیل نفس بجهت قی و از آنقدار و دیگر موارد علیه
زاید و تیز برزخ و نیز ... و جمیع ... مصاحب اعراض از صفات مخصوصه دارند تا آن اندازه خفیف و شدید ... دارد
هذیان و تشنج و قوایم لهانی حمی ... بطبیعة محرقه ... و موضع ... را ... حمیات از
اغذیه غیر تمام الهضم و موارد محرقه و نیز ... و ... و ... و ... حمی دارای ... مرض خفت
دارد و ... و در حالت ... در حالت ... در حالت نفس ... در ... است
... و ... حالت مرضیه ... نیست ... مرض ... که ... در ... بهبود
تیم ... که ... و ... گردد تا آنکه چند ... و ... شفا
تام ... ضعف ... سرکیس ... شود

[illegible]

حمی صفراویه وقتی ... سر ... یعنی ... هر ... بخار ... تب ... شد

علاج ـــــــــ در ... حمی صدریه ... جوهر ... شربت ... دارو (ورق کنم در ... مثقال
شربت لیمو) ... (... کنم در ... مثقال تب) که ... ساعت یک
تا ... تجربه ... است ... تلطیف عطش ... داده ... در حمی محرقه
بهتر

استعمال حقنه با نتیجه گردیده و تنقیه روزانه هر روز مرتب ... تجربه در حمی صفراویه ... ملایم
از مسهلات معدیه استعمال می‌کنند و بهتر استعمال گنه گنه است بمقدار زیاد و حمامات سرد و ... قصر نمودن
حرارت و ... بهتر ... معدیه است

(۴۱) ورم صفاق

کیفیت ظهور ورم صفاق شدید و ورم ... جنب ... خفیف ... و ... ورم ... قوی ... عمیق
... آن ... شده ... منتشر ... بطرف ... ملتهب شود ورم صفاق ... سبب
... سببی از اسباب ... ورم صفاق ... تقسیم ... و
... از ... اسباب ... ورم صفاق ... در ... مرض ... که
... مرض ... و ... در ... و ... از
... منتشر ... اسباب ... مرض ... از ... و ... خروج ... و
... صفاق ... در ... ورم ... و ... نطفه
... ورم ... بهتر است ... صفاق ... ورم صفاق ... حرارت
ورم صفاق ... منتشر ... اسباب ... آنکه ... ورم صفاق ...
اول ... شده است ... آنکه ... متورم ... منتشر ... حاد
... ورم ... از ... که ... ورم صفاق

نتیجه آنکه جزء دیگر آلوده می‌شود و هر چه ورم صفاق عام مبدل گردد، چرک در ورم صفاق جزء دو دیگر
ورم صفاق رئیسی و قسم نتیجه از قسم منتشر است، مرض منتشر بوده و تب شدید است خود آنچه از اعراض و فی
و خواه مزمن است چون تب از ابتدا زیاد نکند و به کم است و هم جمیع علامات است که بلا
شدید و غیر مرض است و از ابتدا گرفتاری که در وسط بطن شود جمیع مجاری شدت کند و اطلاق گردد
نفس که مریض بتواند بکشد بسیار میل به بیرون دادن آن کند و مریض شدید است و تنفس در تب فوق
ندارد و بعد برگشت در حالت سکون که وا بر دارد هر گاه مرضه از علاج شدید گردد تکلم مریض بطی و تنفس
از عمل شکم دارد و به جدار نفخ بطن بروز است حالت طبع بطن که از روز دیگر زیاد شود
و نبض و صورتی شده و درست قی رنگ آب سبز بر فرد و یا شده عرق نفس بند گردد و تعریق در ورد و هم
و ربض شده و چه بعد شده و درست قی ما سیاه رنگ خفیف گردد در زبان اول ابتدا و منتشر
صفاق است که ما می‌بریم و هست در ورم صفاق نفاسی سیاه است یا بیرون کند و صاحب روز ۴
هلاک ... غالباً معمول است سوم هست و فی که در ورم حاد صفاق نادر شود زهر لب
ستم بروز کند و به جمله از علامات ورم صفاق حاد منتشر می است نبض ضعیف و سریع و حرارت
بدن بیشتر در جه است و چون مریض بیش ثقیل باشد جمیع علامات شدت کنند و نفخ شکم ...
درجه رسیده در ابتدا به صورت بطن طبیعی و به اعضا کرده قی مریض زیاد و چون در زمان اخراج
و هم کنند در آن سیاه رنگی بروز کند و بعد بطن بدین و عرق سرد ظاهر شده مریض هلاک شود

غالباً در جز نقطه اول و چون مریض در نقطه اول هلاک نشود و شفا نیابد به صورت مرض مزمن بروز
نمی‌شود جمیع و دیگر حس ما شد مزبور در بطن زیاده و انتفاخ طبع تکلم کم شود و گاه مریض بروز کرده که شود
و هر گاه اسهال بروز کرده و ورم شده مریض به شدت عارض شود شدت منظر و از انتفاخ حرارت نیز نقصان یابد
و در ابتدا هم تسبیح در حال مرض هم شود و مریض در حالت بهبود که در نقطه چهارم یا پنجم هلاک شود

۵ ورم حاد جزء صفاق —— هر گاه در گوشی خاصره و ... روز که منبع ... در ورم
جزء و چون عمل قسم مریض بر صفاق است جرم تعرج ... یا ... است جرم
و تبرکه ... حصول اعراض شافه شود جمیع منتشر در جمیع بطن و ... حد ... بطن بروز ... مجبور شود
و انتفاخ طبع از تنگی معقود و یا جزء شده و هم چنین تب ... و نبض ... تم هر گاه ... علامات
معدیه حاد شده شد

۵ ورم صفاق مزمن هم در سن طفولیت شایع می‌شود و ... بیشتر در بعضی ... حرارت
از ... طفولیت ... و ... چون ... در حمی حاد ... و بطن بتدریج بزرگ
گردد ... حاضر کند و از ... بطن ... در ... و ... شود و ... رنگ
و جمیع شده ... شود

ورم صفاق در ضیع جمع —— ... است عرض ... جمیع ... و طفل ... طبع
ورم صفاق از ... حالت ... به ... و ... طبع ... جاس

دیرج شیز نقص خفیه ویقین وبیانک جلد ورده تعقد طفره قادرنه ده عارض شرده نجی ۲ ده
رابتی است صیرادی موزده ۲ ده چنبر فارج شونقص لیبیاریه وصفیرست وشقا میرت سوجو
بشی طفره ده ثابت ده تکرده فاقه ورلاده چرمض رشده نیقیم لباریه وشقا پس ازم ابجاوررد
کنه دمتهر شود بعدکت وهرکه بعدازحالت زنج طوله ده عارض شرده ده ثبت مضطرب ود ده
ده طفره شهادات تبه بیرمض ابنه حمی ده سبه ده تبادرش دره وروطفه ربرده شرداریم
مرتفع است حمر دلیخل مرض دره وروطفل به یک قسم بار ته ده شده طفره جدکه شیوبر بطه وارم صفاق
ده ول انجه ده ور تعبا شیر تعاین زیر ده یکبر

ده ورم صفاق زنانه تازه دره بیره ــــ تبه بروزکنه بر بطه صه به در وضع جمری دارند سرعاقه ۱ ستق ل
نیق مده و محرکات ذرنانه ده بستنه ده نی بعد ازوضع حمر یتبع ثبته عقد شونه بانقیم ورم صفاق
ونیت بعدرش بعدوزده ۲ ده ۳ روز بعدوضع حمر است ود ادده ثبت ازروز ورم وضع حمر مطل هر
شود ده نا ثبت حد حفظ شود ومرض ازبه ده وضع حمر یح شوعلاات تبعیت شر علاات ورم صفاق شوداز
آن ثبت رقه بیرکنست مام دررجات ورم صفاق ده دهمین تا یه شق بنرم صفاق محدود دیحرکی است
دعوض زنج ربی تشبیه انجه درحمی نفاس بیز دربه فته دکاوب سرجو شود

علاج ــــــــ هرکاه ورم صفاق نتیجه شیزار رحم سرعود دلخفیه وتفریح قبیحی درشه دصه
ورم جوری ازری دارحجاب صفاق قفق به به ساکه مرض اعلا شود وحالت آدلحرحمی ابلحق حقن در
ملاته ده

ثانیه دور ورنزرح شرده بعد رفیر ده بعداریم بانکک وه مریم باشتر گرکنه تا رجعفه است تیقر ده تا
ده به شر فصه ورداری صق بعدارزیارد ری نظرو بتعال محکره بره ساعت بکیاهم کنه دبجنه ددرر خفیه
ساعتر ربری بکشم ماینده ن سمی جلا بقریب به وده ولا بردره کاهر ربطه ومداش ضوفیه لدینه بستفرخ است
دبرتیه رجوع مرکنه در ترکیبات زنیقه رافصه ورم سینه بنه وبتعال تهار ده مفتر سینه بنه ده اذرای صق شو
لبار بعفیه بقنه بدزیرلبار جعفیه است وصفات بارده بردری نظرو هرکاه مرفعی تحمر وصفات بارده
کنه ووصفیات زئبقیه فاتره خفیفه اریک وارنه ودرنیع حطرطا بحه ابغیر ده رالبار جعفیه دنینه ده درجمیع
انجال ورم صفاق بتعال مرکنه دجامی بعمکات ده اداری صق ووصفیات باردده وستعمالات ده خفیه
اخیر ده بشر ورور صفاق مزوزبا بیه کی بدنه بعد ده ورورم فر ترکیبات میراز بانظرو بتعال تعفین
ده بتغ سوروره ده کشم بعفیه وستعمدیست

درورم صفاق وضع حمی حرجی وسایراورام صفاق درای مرزبرده ازعلیه بی ده بسلع جلد عام
کشم نعفیه است ورورم صفاق وربرکو دم علاج شیود معمد است ودرکه صفاق نجامه طفه
لفاتیکی ماره ریقه رجوع شود (انجراز ده بدسینه ده دورکی)

ثانیا بحه جوخفیه ــــ وقتیکه شونی بسایند ددرحه نقص بعدکنه بانفیه شری ضود برودتیکه تبیع
ده سیرورکنه فصه بعفیه است وبتغیره ربطه جهه زنج ده خورده ده قطعات معفیه یخ تهیه دمه کرا
بیه بعدازرزدال ده رودم دربطه سرعدت برق زنج شود وبهار یع دبطه فیره ده دره قطعات دور

چه این‌ها زننده هم جگر را و هم دوای کبد ضعیف شده باشند که اگر استسقاء زیاده شود [illegible] گرفته [illegible]

تقویت سپرز بعضی تجربه

(٣٢) استسقاء زقّی

در این مرض در صفاق جمع شود آب به سبب [illegible] استسقاء [illegible]

معروف [illegible] است [illegible] استسقاء [illegible] از این [illegible] در [illegible]

و علل [illegible] در جمیع [illegible] استسقاء زقی [illegible] [illegible]

آن [illegible] صفاق [illegible] [illegible] استسقاء زقی [illegible]

[illegible] استسقاء [illegible] [illegible] است [illegible]

مرض [illegible] صفاق

علامات مخصوصهٔ استسقاء زقی — عبارت است از [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] ([illegible]) [illegible]

از [illegible]

افتد

[illegible] صفاق [illegible]

و [illegible] استسقاء زقی [illegible] است [illegible]

تشخیص

هرگاه استسقاء زقی [illegible]

[illegible] صفاق [illegible] استسقاء زقی [illegible]

مرض [illegible]

و [illegible]

[illegible] استسقاء [illegible]

از این [illegible] استسقاء [illegible]

[illegible] استسقاء [illegible]

[illegible]

[illegible] استسقاء [illegible]

از این [illegible]

[illegible] استسقاء [illegible]

[illegible] مرض [illegible]

و هیچ حیثیت نتیجه از مرض که شخص از اطراف با عوارض و متبع توده دارد و تحت معرض نظم جسم و متسع کرده و در کیسه
بیرون زده سرطانی و غیره بروز بدهد و چون نتیجه مرض قلب شخص است با اطراف علیه متبع توده مطلوب
از جهت متبع تشخیص مرض قلب مجهول و هیچ سبب مرض ثابت نبوده و در خفقان و سایر انواع مرض
نفع قلبی ثبوت ندارد حقه ثابت معین اعتدال بصر و ادویه نظم تشخیص داده شود و هیچ قسم
اعتدال مخصوص باید به معرض جمیع لفظ اعتقاد نزد

علاج ———— وقتیکه مقدار زیاد از علاج بر تقاضا عمومی و نتیجه از تدوین تصرف و دم و خونی هم
به میان بسته هر مرض قلب در به سوی کار برده و چون نفس به نیت علیه جمع بود جسب بهانه که مرض جمع
هم درست نه که شده و هیچ در تثبیت حالت خونی و ماده در یکدم و دلالت لعاب نباتی و
جمله تثبیت خونی و وقتیکه نتیجه بتمیز از جهت نقطه و در معرض اد به معالجه بهتر هر نفس تقویه
ممکن است به حصول فایده کار که کلامی به خود مرض شده جرات جزو جانبی مسجع در بطن
هر ماه مرض سبق به مقدار عمومی هیچ است بر سال علاج وقتیکه نتیجه نبود برود و سبب و جو
بهتر است و چیز زیاده شد اگر در تعمیم ساق نتیجه از زیاد لود و سیاه است از هیچ جانبی دلالت
سهولت شده با رفیعه باشد و لود و چون نبود و سبب وقتی قرض و تری بر نظیر
منحصر شده تبیین مرکب به یخور کلام عمومی از بطن جمع است با خود جانبی متبع را فارغ کند
و باید وقت جانبی متفرع از نبض معمر محدود با ماده نیست بلکه زیاد و مرض است معلوم

از قبیل

از قبیل مرض در عروق آن از خون سریع و اغلب قلب تند شده و خونی شود و از این جهت
مجرد شدت مرض و بعض خلط مده و حرکت و بر اطراف تنفس خوف از وقتی جدید و تر و فایده به هم

(۲۳) خفقان کبیر

مقدار زیاد خونی که در بدن است گاه زیاده شود بر زیاد و در وقت منع عضو به بر جهت تدوین تشخیص و امراض که
قسم اول آن را خفقان قرار داده و دوم آن را خفقان صغیر نامند و خفقان قرار داده که گاه از شدت مرض شود از اده و
در قلب بر تعیین خون بر جهت اداره سبب خفیف و رفع حدت به نفس معین شود و در ضم و جهت در قلب
و شدت مرض کنند با یکدیگر وقت از قرار آن و در که خفقان حاصل آید و شدت یا در ادعیه تشعب که بیرون از قلب
تعیین شده و قلب را جانبه بر تعداد حدت خونی در آنجا و در دل نبود و به هیچ قسم از قلب که خفقان
و معین از آفات جرحیه که به فرجه در تغییر شدت خفقان کبیر در معده شود که در علامت تشخیص خونی
با شدت یا سیاه فقط به سبب جانبه و در جمله خفقانات که به تدوین داده شده و جمله خفقان ثابت است
و در تغییر نبض جرحی و جهت فقط هر شود پس از تنفس جمیع جوهر شدت که کلام خفقان حقیقی که
پیش از قسم قرار داده شود و سبب آن را با تدوین تشخیص داده و غیر از اغلب قلب است و به تغییر آ
مرض کننده بجانب خونی و اطراف عمده بکشد و هیچ وقت از جمله است که این قسم خفقان
و تدوین شود در جمیع اعضای بدن بر قلب به عضو ماده و مرض شده ریتین
و در فی نه برای مریض و نه برای طبیب مدت محسوس نباشد و وقتی در خفقان جزء و کلیه جمع شده هم

و بالجمله باید از تنقیه تن و بغیر حجامت بعد غلیظ در مرتبه اول [illegible] و این حجامت [illegible] باد [illegible] تعبیر [illegible] کرده
به تور تعب [illegible] همه میشود از این مراق [illegible] محمد قسم [illegible] بلغم [illegible] حجامت [illegible] مراق [illegible]
و همین [illegible] در [illegible] جا [illegible] قب [illegible] کند [illegible] حقیقی [illegible]
خفیف [illegible] که و چون [illegible] رنگ این [illegible] بر [illegible] تدبیق [illegible] است
و لکن [illegible] رنگ [illegible] در [illegible] بعد [illegible] باشد از [illegible]
[illegible] در [illegible] ادراک [illegible]

علاج ـــــــ معالجه [illegible] است [illegible] حصول [illegible]
[illegible] که [illegible] در آن [illegible] است [illegible]
لطیفه [illegible] از [illegible] در [illegible] است [illegible] مرکبات [illegible]
[illegible] از [illegible] از [illegible] بعد از
[illegible] در وقت [illegible] در [illegible] است [illegible]
[illegible] است [illegible] که [illegible] تمام مرکبات [illegible] در [illegible]
[illegible] تحقیق [illegible] در [illegible] این [illegible] معالجه [illegible] است
[illegible] معالجه [illegible] است [illegible] در [illegible] در [illegible]
[illegible] لطیفه [illegible]

(۴۴) ورم تقیح [illegible] و دوای آن

[illegible] ورم [illegible] که از [illegible] [illegible] است [illegible]
[illegible] است [illegible] میشود [illegible]
[illegible] بر [illegible] است [illegible] از [illegible]
و [illegible] که [illegible] است [illegible]
[illegible] است [illegible] است [illegible] میشود [illegible] از
[illegible] میشود [illegible] که
[illegible] است [illegible] مراق [illegible]
[illegible] است
که [illegible] است [illegible] که [illegible]
[illegible] که [illegible] مراق [illegible] است
[illegible] است [illegible] است [illegible]
[illegible] است [illegible]
[illegible] که [illegible] است [illegible]
[illegible] است [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

صحیح ———— [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

(۴۵) ورم [illegible] کبد

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ویا خود چوق ادرار ومعتاد ترشح ایدر ایسه خالیا دوچار اولنمش ادرار ایسه مقدار ... بولنور ... ویا
زیاده عرض ایسه دوره مقدار ... ایسه ده بعضا ... قبل از موت ... مواد ... ایسه ده
ایسه ده ... بعض ... حالت ... ... اولنور ... دوره ... ... مفارق
... ... بولنور ... ... ایدر

علاج ——— ... مرض ... ... اولنور دخی ... ... حرکت
ومعالجات ... ... خاصه ... ...
... ... ترکیبات ... ...
... ...
... ...
... ...
دخی ... ... ترکیبات ... ... ایسه

(۴۴) نتیجهٔ ذات الجنب

... قسم ... مرض ... ... قسم
... ...
... ...
اولنور

... ... حالت ... ...
... ... حالت ... ...
مرض ... ...
... ...
دوره ... ...
خاصه ... ...
... ... وقت ... ...
... ... حرکات ... ...
... ...
... ... اولنور

علاج ——— ... ... وقت ... ...
... ...
... ...
... ... لطیف ... ...
... ...

وضعی اثری بر جوشش باعث اولور که مایه صفرویه راه دوبر پرتقال سوکلمه نتائیه

(٤٧) سرطانه نتوئیه

علامات — ذوراتکم اثنا عشر جیبه نوبت شدت درجه‌لری گوریلمز بطنده در ثقل حس اولنه‌رق دیر ثقیل دو متعینه
درجه‌لی بروز ایتقیه تعقیبیه اوزنانه فاصله‌لر ورود ایتقیه‌لر قی دفعاتی ورود ایدر قیسه و تقیم تعقیر و تقلصات
سطحیه یا توسعات عظیمه عرض اوله‌دیه ... تقلصات یا بسیرتی ... اوقات تجاوز ایتمز ...
بوز تجاه مذکوره گورور

تقطیع — هم آن که در مرض سرطان بوز دیمی قوه پر ایراض تفنت مرض نوبه لری پیدا بیک جمعیه جمیع
یاد ثقو و مراق ... ایرکنه و تبعقا ... اثر ... تقرض ایدر ... اوقات ...
رتبه‌ئی اوزرنده

علاج — ... رکات ... فاصله ... و مراقه تجربه و حرکات
صفرویه ... مراق معالجه‌سیدر

(٤٨) سرطان ملکیه

که حضرت ... بیرجه ... بورک اولور ... مرضیه ... بر رنگ ... ایتقیه
... اولور ... اوقات ... و تقیم ... تقلب ... بنیه ...
... محدود اولورده ... تعقیب ایدرتن (٥٠ و ٢٠٠ ساعه) دور تجویز اولنمش

ارتکاب

ارتکاب اولورکنه و مواجب ... اثنا عشر قده ... ورق ... تقلصات ...
سطحیه ... خطوط تحت فاصله ... قده ... اشتهار و ... تجربه ...
... مرض سرطانه ... صاحب ... دیه ... حس ... مراق ... علامات ...
جمعیه ... اولور تعاقب ... جمیعه ... ثقو ... عرض ...
و کثافت و ... رنگه

علاج — ... ایتمز ... ایتقیه ... حس ...
مسهلات خفیفه ... علاج ... تیرو ...
... علاج ... تعقیب ... ثقو ... ایتقیه ...

(٤٩) یرقان ملکسی

علامات — ... ضرب صفرا ... ایرقده ... ارتکاب ... ذو العالی
... صفرا ... سرطان ... تقدم ... و ...
رتبه‌ئی ... صفرا ... شیع
که ... اوقات ... صفرا ...
... جلد
... ایدر ... صفرا ... جلد

وتلیین و بعد از عرق و شیر و تپ نشد نباید از پی نماف و فضول و مواد از بدن و قوی و لطیف معده و کلیه و جگر

علاج ——— اورام ریح حجاب حاجز، علاج مخصوص نیست بر وقتی در مکث نیز از اسباب

ورم حجاب حاجز و تیغ بر شود از عصب ام جگر کرده شد از ورم و منع که در طالع و مرور آن

غالب علاجش کمکی نیست تا در قره و حجه نیز از آنات بحران صفرا، اما علاج بر زیست و ام و

علاجیه آنجا مایه کار رابط است و هم چنین است آنجا تا به ترتیب عروق با جوهر بیک

از دو هر دو خارج تا کمک دارد تا به بیره و حلقه و تغره و سوداء اثر در اسباب که بر تا بایست

تا سالم فخر و حیه ریح جهد آن تغذیه و ضعف مرض است با جلاب غذیه تقویه شود بر تو سهال

غلیظ و شیر است قویه و منع از خوردن درمات و چون سوزش بین بر انظمه سهال

زبیقه با سهلات قویه شود تنقیه بساز که وعظار و زیره وعظار و عبرز و دهن است

اشتغال ... است بیش بر نمک مرطوب و حمات بر آتش و کرفات جبار بیضو صدر و عقره و جرب ابهام

مکیاز عولاد برای آن است بر جوشد و جهه رفع کله تسکین حمات تا تره و بکار به

و صابونیه و ایاسه نفخیه است

و بعد از حمله تجویز نمودیم به انتظام بحال سه بحکم وردور زور و بعد نگاه است ازینه جنبیر

هم باید کرفات مرطوب زیرا که ازینه مخصوص و در بین عشر است

ضمور صفر حال کبد (۵۵)

کیفیت ابراز ازین مجمل بیست تا خرنج ازان کشف مخصوص از ورم که بیاید و بجز قرار

عارض شود در تن بجوع فیت و کمر تا در قروبست اندرجی بیاریاز جا و عادتش بپرهیز

برآورده از ازتان قبیلتر مطلق بود و در نیز بیفتد ایکنه غایت بوده باجوی مرة جنبیرده یا جنبش مقدم

کنه و ابرجوی ام هر که با بعضی از اعراض منحنه شد و نقده آن تهاد بحتی و بید و معده و حس

فی رو تعهد و در سیف و جوهر من زادت صعدیه و بعویه با ترفیه تخفیف و حضور

گذشت برتران با یادی شد گویی که موجب کرد و ابیخ در و جه بیعقده و بودیحی برخطاف زیر

حق و جبی شو مرض سوداوی است به حرکت و علامت شود و تبیضات یا خطاط قوت و تب و ابطی

اوقات صورت بتوبی به ایکه با ما و ابله کلنگ و با تعاقی و بعد و ولادت بود

اراده ابدار کند مرض هلاک شود و تا آن سواده بغیر زیاده دموی سیما شد و تعدی و اجمیه

کنه تعقیب آن به ایکه و صورت قوی طبع شود

علاج ——— چون تنفر مرض سوداوی نتیجه در بدن شد به نیز اینجا تنفر جات و بنوبه فاقه

ازان حق موردش و سهلات بلیجه و کمی است ابره بر ابراق اغز تا در هم رشته

اندرحی تنفر جات و تجدید تفرانه و تقلیل جابه در نی و فق سهلات قویه بشیر جبر وارد و

وبعد از آن خلفی و روغن و نه بسیار به و چون علامات تسبیح عطا باید کرد و بیرون منع کنند

و چون صد روز هم بنج با بهاق حمام بر دکنند و مفرحات از اخلاط و طعم و قره طور با ترشح

بود نموده برای تخلیه [illegible] دقیقه [illegible] و از [illegible] و قطعات یخ در قرص و شیره

[illegible] قدم [illegible] قدم [illegible] بدهند [illegible]

(٥١) ورم زرد مجاری صفرا معروف به یرقان نزلی

[illegible] مجاری صفرا [illegible] است [illegible] نزله [illegible] و [illegible]

صفراویه [illegible] صفرا [illegible] مرض خفیف [illegible] صفرا [illegible]

[illegible]

صفرا [illegible] که [illegible]

[illegible] صفرا [illegible]

[illegible] یرقان نزلی [illegible]

[illegible] نزله معدیه [illegible]

نزله معدیه [illegible] تغییر [illegible]

[illegible] مرض [illegible]

[illegible] مرض [illegible] کرده [illegible]

کرده [illegible] چند ماه [illegible]

علاج ـــــ معالجات نزله معدیه و معائیه [illegible]

[illegible] لطیف [illegible]

[illegible] (ماء الملح) [illegible]

١٥ [illegible] گرم [illegible]

پنج گرم در [illegible]

[illegible] گرم [illegible]

[illegible]

[illegible]

(٥٢) حصاة صفراوی و قولنج کبدی

[illegible] حصاة صفراوی [illegible]

[illegible] طفولیت [illegible]

صفراویه [illegible] صفراویه [illegible]

[illegible] حوصله مراره [illegible] حوصله مراره

[illegible] صفراویه [illegible] صفراویه [illegible]

صفرا [illegible] ورم [illegible]

صفراویه [illegible]

دیگر بیشتر دوا حقنه ها و غیر مجری که بیوست هر گاه در جای اخیر مضطرب باشد بود
بخلاف تنقیه که در تنقیه مرض با منفعت در این حالت قولنج حصول صفراوی نزدیک کند دفعه
در وقت حصول صفراویه تنقیه شود از برای آن بجهت صفرا در آنجا حبس شود و این عادت پیر از
اکثر صفرا ظاهر شود و از این است در پس از رفتن جمیع حصول تمیز عفونت باطن و دیگر
از بعد ادویت لغو نه ظاهر شود و نیز در بدن آن باب هم اگر بزرگ که پیر مریض سوداوی قلیل
بزرگ که در آن گاه بطور بطور و در حرکت زیاد نیز نه و در حد اینجا و حالت مختلف شود بخلاف
حفظ حقنه و نرم بود نا یعنی و حس بدن نیز دران و حقنه مرض شدیدت و متی اینجا
و هیچ جهت بوی اقل اغرا نه بیشتر علامت غالب بر مریض شرایط است از نوع مرض سبب و قسم قطعی اینجا
با جهت این قبض نقص مرطوب حاد نکته تو جو و هیچ سبب در قولنج کلیه با تا اوست
الحب و بعض از مرض دو قطع اینجا که در تعیین محل مرض تشبیه علامت و هیچ حقنه شود تحصیل
باطن و معده ورک کثیف او غیر و غیره تا نفع در است و آن را حصول تدبیر که و نوبها اینجا
قولنج گاه در آن تا اکثر الحس بسبب تا این ضعف حرکات قبض و نخباء و تو نفس منفرحه
سرد رنگ یپید و گاه جمیع و نیشنات ظاهر نه و چون حقنه حرد بشود از مجری صفرا و ریه
اکثر علامات مریض کنج تغییر به یکنه و هیچ رنج شود تغییر تنفس حرارت جلد نحو کند
و بعضا از حقنات و هیچ مدت غیر رنج شود نه

علاج

علاج ———— و سایر ادویه و علاج هیچ باید که منفع کننده مرض سوداوی تر از ترتیب انهای قولنج
تنقیه ای باید که کار ان بود و سایر تدابیر ایست و قی و سنقی دهان آنها بعضی ما بین دهقول ها که از
برعایت جزو مع تنقیه ای و نیز تر با تقین مزاده تا پست قطره آن نیز او در ترتیب تا بالحقنه
به دفعه در روز بخوره نه شهور و یا از تا رفع است ما بعد آن تنقیه ای از نیم جو ها مرغ شود ۱
تحت نیز و بجلد علاج به بدرد به شکر تر که عصر و جمع است بر آنکه نیز درمیان تر م از
تضایف نیز نا مقدار دو قطره و از مزاج بقدر حس که در مدت حاصله نه
و هر یا سه دفعه بزرگ که تا قدرت خفیف ماهر شود و بهتر است در رقیق حد ی
مزاجی کننده و در بعض عادت شدید تو تر بنود نه تخمی نگرد از ایشان قرار با بعد تا
چهار ما تره او دی بطور دیگر هاست تا تره و دهم با بشرد نه و جهة رفع قی تب شود قطعات
قولنج با تقیه حد ی مزاج و در هضم تعده بهاء از بعد و چون ها و هیچ شرب که و تب
زیاد شود و جب تب از بدن عاده زیاد از عرق تعجیل و دفع شامات عمق زباغی بر آن
دلتنگ معدات تدبیر و رها ما فضله او در رسیت که ملکا طا بر قیر مجرتر شود ام مصلحت مزنه باسعال
تبعات ماکیات و هیچ مدت تر اب روهه در پس از رفع نزله بتنقیه مسهل لطیف *
سفید است که بعد که در سماری صفرا و یه و تقیع اینها از جمعیت صفراویه با به
کنی معالجه بر غیه نمود و فاه ها در او زن حب تا نه پس مبادرت کننده به شود ه

[illegible] مقویه و در صورت لزوم معالجه [illegible]

و احتقان و بعضی از [illegible] طبیعت [illegible] عبارت [illegible]

[illegible]

[illegible]

(۵۳) احتقان دموی طحال معروف به ورم حاد طحال

ازدیاد حجم طحال [illegible] طحال است [illegible] طحال [illegible]

[illegible] احتقان طحال [illegible] احتقانات [illegible] قوادری [illegible]

[illegible] احتقان [illegible] ورم طحال در [illegible]

[illegible] طحال

[illegible] احتقان [illegible]

[illegible] طحال

[illegible] احتقانات [illegible]

علاج ——— احتقان طحال [illegible] طحال

[illegible]

[illegible]

[illegible] ورم حاد و مزمن طحال

[illegible]

(۵۴) ضخامت طحال یا ورم مزمن طحال

اکثر اطفال احتقان [illegible] طحال [illegible] ضخامت طحال [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ورم طحال [illegible]

[illegible] طحال [illegible]

[illegible]

علاج ——— [illegible]

[illegible]

مرکب با ... روده ... از هر یک از نیم ... سه چهار دفعه در روز ... نیز

... ... خاصه ... از همه ... معالجه

و حالات جدیده و ... بود

(۵۵) ... ثانویه ...

(... ثانویه ...)

(۵۶) ... بود

... ... است از ... ...

... ... حیات ... ... از ... ...

و حصول ... ... تقسیم ... ...

... ثقیله ... ... تقسیم ... حیات منقطعه ثقیله ... ...

و ثبات ... ... بود ... ... است ... ...

... ... است

علاج ——— معالجات حیات منقطعه و ترکیبات جدیده ... ...

... بکار برده

لقاح

مقالهٔ چهارم در امراض فرنگی و عمومی و حیات

(۱) شانکر ساده و نرم

(شانکر ... و ... نرم و شانکر ساده و شانکر ... و شانکر ...) شانکر ساده ... است

... ... شانکر ... ...

و ... ترکیبات شانکر ... است ... ...

... ... شانکر ... ... است ...

علامات ——— ... ...

... ...

... ...

و ... ... شانکر ... ...

... ... شانکر ... ... شانکر

... ... شانکر ... ...

... ... است ... ...

... ...

... ...

پنج سیر چرخ شده تا نیم من با قطرات یکنم تو بر ده روز (در روز هفته یا چهار تا پنج فنجان) و یا در روز
هفته خفه در بین لیمو و حقن و با دوام شیر و نیم بکار رکنند شود از جو و یا گل زیاد جدید و بر ... میم در حق
آن قرص و راب ... و پیر از چه ساعت بقیه باشد شود بروز فی و نقرس یک حق جرت شیر و نقرس
بعض حصر عشاء لازم و نقرس بقیه باز بجه جب آن موقع سطح نسخ بر نسخه شد

صبح ——— هر چه سوپ کنند در روز سه حبه دفعه از جو زکوه بیشتر یا خشک بسول ...
بعد یا بر سر جیهه ... طراحات فرنگ جلا یک (پنج گرم در ده گرم آب) یا کنج
(یک گرم در سه گرم) ... یا بر نقرس در کنیز یا بیدفه یا نقرسات مرسوم سطح نسخ و زود ورت
داده و بیه خیک یا بید از سه قوه و نمک شخاب شود خیر کار بر نقرس یک و خیر کار کرده
در بهار بروز فی بید بصره شایع است و در گفتم ترا بید فی را بید در نرخ کنار جو چه صبح
هیزو بیر حقنه ... سو یا بید بحیره ... جه صبح یا ... بیر حقنه مشتق شیر سو کشف
جمه رفع ادویه ... یا ... و حقاه و ... در ترکیب بقیه است (هر نقرس یک چهار گرم
بر بقیه ده گرم) و شکم آن ... صب شیر زده ... بجهد بید ... (سه گرم در روز ...)
روز چهار تا پنج دفعه ... بر بر باشد ... یا ... در ... (چهار یا چهار گرم) یا برده آن
دیگر ... صبح دهرت در روز ... و حقاه بقیه است ... شیر را بیت ... در برتر ... نیز
دو آن ترشح را بر حقوق ... یا کنند در زم سو ... یا ... ترکیبات بیدوده و بعض بر بقیه

بعض اوقات ... فی لازم شود
در بعضی شاقوق زیر بنا بر بید آکی نمو و شربت ... در نکهای در ... بتی ... بید هم ... چند
کار برده در صبح ضعف و ... ننه ... شاقوق ... چند بید ... قسم ... ترم ... قم ... عرض
و ... زم باشد ... یا بسول ... ترکیب ... بقیه ... (اسب ... که ده گرم ... ده جوهر ... گرم
شربت ... ده گرم ... یک گرم)
جهه صبح ... و نسخ و ... حالت ... سه ... نقرس یک ... تا ... غیبه ... سید ... خود ... ...
نو و دو ... حق ... یک ... در ... بیه ... ترکیب ... بید ... و ... بید کرد و خیر کار ... و بر نقرس یک
بالا ... زم صبح و ... ربت ... کند و ... حال یا ... بید ... اشعال شود

(۳) شاقوق عصب

(شاقوق کرده شاقوق عصب ... شاقوق کرده ...)
شاقوق عصب و ضعف ... او ... ... که در ... ... شروع ... ...
... ... شاقوق ... ... (الکار ...)
... شود در ... ... و ... ... کرده ... شاقوق ... ... و ... ...
... ...
... ...

در دوره ثالثه و حتی ثانویه شانکر سخت ممکن است بروز کند به شکل جراحات ... با کنارهای ... و جراحات
زخم‌ها ... به شکل جراحات ... در آن دوره شروع است و به مدت ... و دور
هر زخم ... و ... که هر یک ... در ... جراحات ... تمام ...
در مورد شانکر سخت در هیچ یک از علامات ... ثانویه ... از عفونت عمومیه
و ... شانکر ... از تعیین ... رابطه ... لازم نیست
... شانکر سخت ... ماده ... جراحات ... و ...
... و ... که ... ماده ... و ... عمومی ...
و ... که ... است ... تشخیص ...
علاج ——— اگر ممکن شد اول ... شانکر ... و ... که ... و ... باید ...
باید ... و ... را ... تا ... و ... و ... بود ...
با ... و ... زخم ... را ... کرده ... جراحات ...
اگرچه ... که ... و ... مخلوط ... تا ... و ...
ترتیب ... و ... شانکر ... (کالومل) ... و ...
... که ... و ... و ...
... و ... جراحات ... و ... علامات ...

در لفات

در لفات ... و ... در ... و ... و ... مرض ... ترکیبات ...
... که ...
در بعضی ترکیبات ... ثانویه و ... استعمال ... در ...
... و ... که ... و ... و ...
(...) ترکیبات ... و ...
... و ... و ... (درم
...) و ... علامات و ... ترکیبات ...

(۳) کوفت مزاجی

(عوارض ثانویه کوفت جلدی)

علامات عوارض عمومیه ... و ... و ... در ...
... و ... و ... ظاهر ...
(۱) عوارض جلدیه یا کوفت جلدی ——— انواع علامات ... از ...
... و ... عوارض جلدیه ...
... نیست

سفلیه ... ارتفاع ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

سفیده [illegible] ـــــ [illegible]

[illegible]

[illegible]

سفیده [illegible] ـــــ [illegible]

[illegible]

سفیده [illegible] ـــــ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

سفیده [illegible] ـــــ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

سفیده [illegible] ـــــ [illegible]

[illegible]

[illegible]

سفیده [illegible] ـــــ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ـــــ [illegible]

[illegible]

[illegible]

سفیده [illegible] ـــــ [illegible]

[illegible]

اوله بر نوع جراحت مستعد اولنه فائق صورتده دیگر نوع جلده ... یرانی اولنه قبلی بناء علیه اوقورده

درون تطبیقه

(۲) عوارض داخلیه درون ... داخلی ... ——— بناء علیه چیچکلرک علیه

اولنه دخی درت قسم اوزرینه چیچکلر دینیلیر

چیچک ادولیه ——— ادولیه ... مخصوص ... ه

... تریبیچ ... رنگی ... تیز

چیچک یاپولو ادولیه ——— پولهار ... بوجم ... رنگ ...

درون ... داخلی ... ظاهر اولنه ... ترشح

لاف ... تعقیب ... اولنه درون ... صورت ... علیه ...

چیچک یاپولو ... ——— ... صورت ... بحده ... تمیز

... صورت ... بوجم ... مادهٔ ... رنگ

... تفرق ... درون سطح ... رنگ ... چیچک

اولنه ... رنگ ... اولنه ... ترشح ... رطوبت ...

چیچک ادولیه ——— ... تحقیق

... اولنه ... بحث ... ایچون علاجی

علاج ——— (۱) معالجهٔ عمومیه ——— عوارض ... بوکا ... مرکب ... نوع

... ماده ... بعده ... (۱۵ گرم) ...

(... گرام)

(۲) معالجهٔ موضعیه ——— ... داخلیه ... بکلور

... تفرق ... سطح

... درون ... تعقیب ... سطح ...

... (مطبوخ ... ۵۰ گرم ...

چوارکی) ... موضعیه یاپولو ... رنگ ... (ایکی گرم

... گرم ...) ... ماده ... موضعیه ... علاج

... موضعیه ... محلول اولنه (... ۵ گرم ... گرام)

... علاج چیچکلر ... محلول ... ترکیب ... (...

... گرم ...) ...

... علاج ... رنگ ... (... مطبوخ

... ۵۰ گرم) ... رنگ ...

... موضعیه ...

بعد از آنکه جوش ندیده ها بهتر از آن قوتی بین ۱ به یک لک ظاهر و بعد از آن دو شده در روز ۵ مرتبه بجو
بگیرند و پس از آن بجای آن حب یدور دو میلیگرم تا یک ماه هر روز بعد از غذا دو بار و هر حبه بوزن باشد (حب یدور دو
میلیگرم تا سیصد و پنج گرم) و در این حال فقط شربت زیر بخورند
بنابر این که روی سطح کوفت [illegible] صبح و عصر [illegible] از
تا روز (شربت ۵۰۰ گرم با یدور دو گرم [illegible] میلیگرم تا ۱۵ گرم)
و لوسیون [illegible] ترکیب (آب مقطر ۱۰۰ گرم تنتور یدور [illegible] گرم
میلیگرم تا سیصد یک گرم

(عوارض درجه سیم کوفت)

بعد از [illegible] تغییرات نسج عمقیه ظاهر شده [illegible] و عصب [illegible]
[illegible] که بجای [illegible] باز [illegible] و بتدریج [illegible]
[illegible] ——— [illegible] ——— [illegible] ——— [illegible]
[illegible] ——— [illegible] ——— [illegible] ——— [illegible]
[illegible] و تغییرات [illegible]
در اطفال [illegible] جدید [illegible]
[illegible] و بعد از [illegible] درجات [illegible]

صبح ——— ترکیبات یدور و شربت [illegible] (یدور گرم [illegible] ۵۰۰ گرم)
[illegible] یک [illegible] گرم در روز [illegible]
جهة علاج [illegible]
[illegible] (یک گرم [illegible] گرم) [illegible]
جهة علاج [illegible] یدور [illegible]
جهة علاج [illegible]
و جهة علاج [illegible]
در اطفال جدید [illegible] (یدور
[illegible] یک گرم [illegible] گرم) [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
ترکیبات [illegible]
[illegible]

باید دانست که لفظ مرض در این موضع عبارت است از رابطه مجاورت و تقاربت و ارث و انتقال
یا به واسطه خلط شود در جهت تخفیف آنکه به جهت اتفاقات و موارد مخصوص به مورد مرض از وقت
[illegible] است و مبدأ و منشأ [illegible] هر جسم [illegible] است که [illegible]
[illegible] (از [illegible] شخص [illegible] در [illegible])
در بعضی مواقع از [illegible] طبیعیه [illegible] شخص)

[illegible] گفت [illegible] است [illegible] از تقاربت [illegible] است [illegible]
[illegible] از این قرار است [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] (در [illegible] رابطه [illegible]) [illegible]
[illegible] که [illegible] کنند و [illegible]

(۴) بو رنگ

[illegible] است [illegible] از [illegible] و [illegible] بول [illegible]
[illegible] موجود [illegible] از [illegible] در هم [illegible]
[illegible] اوقات [illegible] بول و [illegible] در [illegible] اوقات [illegible] رنگ [illegible]
[illegible] از [illegible] بول [illegible] رطوبت [illegible]
[illegible] است [illegible] و [illegible] رطوبت [illegible] است که [illegible]

در [illegible] و این [illegible] به جهت [illegible] در [illegible] بول [illegible]
[illegible] که [illegible]
بعضی اوقات [illegible] است (خرقه [illegible]) [illegible]
[illegible] و [illegible] تر [illegible] بیند [illegible]
رنگ [illegible] که [illegible] رنگ [illegible]
[illegible] از [illegible] حالات [illegible]
و بعضی اوقات [illegible] (کثرت [illegible])

در رنگ [illegible] رنگ [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] رنگ [illegible]
(بول رنگ [illegible]) [illegible]
[illegible] (بول رنگ [illegible]) [illegible]
[illegible] (بول رنگ [illegible]) [illegible]
[illegible] از [illegible] و بعضی اوقات [illegible]
[illegible] (بول رنگ [illegible])

علاج ـــــ بعد از تنقیه و تقویت زیاد لکه برده از شربت خالص و لیمو و بنیره و چهار و تخم
تجنب باید نمود از رطوبت و حمام و غذای غلیظ و بعضی اوقات ارسال علق بر مقعد نمودن هم خوب است بالفعل
تنقیه در تبریز حب باید نمود هر چند روز یک مرتبه راه رود که به تنقیه زیاد از چهار گرم و در دو دفعه
دفعه تجویز کنند بعد از آن که به طول کشید ل پادشاه و رطوبت قوی نمود از بخیزند داده با یاز مع و در نبض
مزمنست چون بدحال و آرمش نمود مقدار زیادتر از ما باید مرد تا ابتداء تا باید و چون وضع کیفیه عارض
شود لهذا تا بیرون که نمود در صورت زرد نوع نمود مرتب در آن به نمط زرق یک از دو گرم تا حجم
در شش مثقال آب زرق نمایند (پنج نخود و آب چهار مثقال آب) و زرق کنند (ده
سیب تقطیر و ریب چهار مثقال آب) به پنج گرم از ثابت هر دو پوست هر کدام در حال
مقدار آب زرق باید هر از شش هفت روز یکبار تا نوع مرض بر نشود در کودک مبتلی بدین جمله
یک دهم گرم بولفت هر کدام یا از ثابت مقطر ریب در هر گرم آب یک نیم گرم در بر نه
جهت علاج حرقه بول شیر و فلوس شیره دانه سیب ریز و بیخ آن ارسال دارند و حقنه و دیگر
کافور کنند (کافور یک دهم گرم و در یک زرده تخم مرغ حل نمایند) و لوله لوز ارزن یک چهار گرم
تجویز کنند در بر و بر نیم پاسیوم تا یک گرم صبح و عصر در هر بیست و چهار ساعت بنوشند
در معالجه بر مرکب آنها باید و طور اجمال آن است در صورت شدت درد و صداعت آن
با طرف فرج زن و ادرار منسته روزی چند دفعه از آب شیرگرم و حقنه تخمه باید و حقنه از گیلان

صحت دوام زرق زیر جلدی و لامات بخود راه نیز نیست و نفع آنست هر قدر زیر جلد مخلوط باشد
آلوده کرده به جهت فرو بردن پس از آن شش ساعت بر آن طرف باز به روز بسیار مرتب به جهت حفظ تا آخر نماید

(۵) خنازیر و لنفاتیسم

مرض است مزاجی مخصوص به غدد لنفاوی است هم بیمار و وراثت است اثر احتباس ارثی دارد
مخصوص ضعف عام و انحلال قوت بدن و مادت غذاییست و لقوع بیست هر غدد بلا جلدی و جلد خشن جلد
ظاهر جلد غلیظه و تغییر اوضاع و عروق لنفاویه و عظام با جمع اول زیر زائل غدد لنفاویه عمق غدد خرم
پیوسته آن جلد بدن با نظر سو جلد و رنگ و ضعیف و رخوت مزاج دقت تا با هم نرمی زیر جلد
و از ضعف عمومی و بدحال درد و درد به شود در دوره جلد ارتیمه و اثر کرده در کتف و پیکر و گردن به زیر نمود
در غلیظه غدد مشخصه و لوزه و حنجره و حلق و ملتحمه و بینی و فعاله در نمود بیمار کله و بیرون مفاصل
از زرد کام با کام سرب مرتب قند و بخار زیت و درد مخرج چشم و گوش زیت و زرد گوش و از نوع و دردم تیری
در زیت و بدن ملتهب غلیظه دو دفعه کله و ضعف حلق و عروق کرد و تحت شکم و شش آن به زیر آن
و کمی و غیره و دیده شود و زیت با تقیح بیرون آن تقیح و در بیرون باید دو دفعه عظام و درد مفاصل و درد عظم
دماغ و لگن و مرض زیر و مرتب مقدار زنجیر ران و دیده شود در نظام حلق در زمینه خضر و تومور نحیفه
است بعد شود در جهاز و عادت نورانی کرده مدد حاصل شود
علاج ـــــ روغن ماهی مرور شربت بلعیدن و شربت یاد و قند تخم و خواب به تنقیه کرده باید

و درست گرفته و تیز نی رگ کرده و شربت میدهد و خود میدهد و حب ... میدهد و
تحریک کنند حکام میدهد و مجهود کوکوکه در لکه بارز بند و در علاج او خیت و ملاحظه رنگ کرده میدهد
میدهد حبّ ... آنچه لازم نیست علاج ازو است جلدیه از ترد و رنگ تغییر بیدو ... میدهد کلی از هم
مرهوت حفظ صحّت مرکّب عمده است کتاب و شربت ... و کمتر در گنجه روشن در تعلیم اطفال آن را اندود
دور شد و حکام مردود و رنگ تغییر میدهد آن تحریک نیاید
جهت رفع علی کلی تفکیک نیست بعد ... کرده و بود و رنگ حکام و ردع ... دهیز لکه از بیه

(۶) فجّ عظام

عبارت از تفرّق عظام ... در ... طفولیت بود که بود ... تا وقت ... باز دو در علاج هر طرف
... تفرّق ... بر صحت ... ل ... در ... باز ... حرکت ...
خسته و ... از ... بهتر ... است ... حرکت ... [illegible]
... در ... نحیف ... که ... دارد ... در علاج ... [illegible]
... بود ... ثبات ... [illegible]
... قطع ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

و حتی طرف ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... تغییر تفرّق عظام

و صورت تغییر تغذیه شود که بیاید [illegible] و دو عضو مبتلا گردد، شود رفع شود و بعد از چند روز [illegible] تغییر [illegible]

و [illegible] باشد و [illegible] یک درجه سستی [illegible] در [illegible] طبیعی [illegible] تغییر [illegible]

علاج ——— معالجه تغیر پا تا حفظ صحت است [illegible] در [illegible] خاص [illegible]

[illegible] بقیه [illegible] بسیار [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]

[illegible] دارد [illegible] در [illegible] و [illegible] که [illegible] می‌شود [illegible]

(۷) نقرس

اگرچه علت نقرس و ماتیسم [illegible] است (در هم نسج لیفی [illegible]) و ماهیت نقرس

و ماتیسم [illegible] نقرس [illegible] از [illegible] نسج لیفی [illegible] در [illegible]

[illegible] در [illegible] شود [illegible] نقرس [illegible] است [illegible]

و [illegible] و حرکت [illegible] از [illegible] است [illegible]

نیز نقرس از ماتیسم است [illegible] و [illegible] است [illegible]

و [illegible] موضع [illegible] و [illegible] یا [illegible]

درجه [illegible] و [illegible] که [illegible] و [illegible] بزرگ و [illegible]

[illegible] است [illegible] که [illegible] و حرکت

[illegible] و [illegible] از [illegible] نقرس [illegible] از [illegible] روز

[illegible]

[illegible] در [illegible] از [illegible] است [illegible] و [illegible]

[illegible] که [illegible] و [illegible] در [illegible]

[illegible] و [illegible] و [illegible] که [illegible]

[illegible] شود [illegible] (نقرس [illegible])

نقرس) [illegible] که [illegible] و [illegible]

[illegible] (نقرس [illegible] و نقرس [illegible] و نقرس [illegible]) [illegible]

[illegible] که [illegible] شود [illegible] نقرس [illegible]

[illegible] است [illegible] و [illegible]

[illegible] که [illegible] شود [illegible] و [illegible]

[illegible] که [illegible] و [illegible] شود [illegible]

و [illegible] (نقرس [illegible])

علاج ——— [illegible] و [illegible] از [illegible]

[illegible] در [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] از [illegible]

وهم چنین از روماتیسم مفاصل ... است که زنان ... در ترکیبات ... و ... ۱
... (کنفات ... ترکیبات ...) ... از ... و ...

(۸) روماتیسم مفصلی

... عبارت از درد ... که ... و ... حرکت ... باشند ... است ... مفاصل
روماتیسم ... حرارت ... مفاصل ... می‌شود ...
علامات ... روماتیسم ... مفاصل ... و ...
... مفاصل ... است ...
... روماتیسم است ... مفاصل ...
روماتیسم مفصلی ... است ... علامات ... و ... دو ...
... در ... از ... و ...
... مفاصل ... حرارت ... مفاصل ...
... علامات ... باشند ... علامات ...
... حرارت ... مفاصل ...
... روماتیسم ... مفاصل ... و ...
... مفاصل ... مفاصل ...

... روماتیسم ... و ... روی
... و ... است ...
... روماتیسم
... روماتیسم مفصلی ... مفاصل ...
... حرارت ... مفاصل ... است
حرکت ... و ...
... روماتیسم ...
... مفاصل ...

علاج ——— در روماتیسم ... و ... علاج ...
... و ...
... حرارت ... و ...
... روماتیسم ...
... علاج ... مفاصل ...
... و ... علاج ...
... علاج ... باشند ...

...

خراج و جوش و مرض و تشنج و ذو ریح در بهار تعالی کنند و جهت عموم ترکیبات کاملی فصد کردن در بهار
مثل تنقیه از فصد و ... و جوهر و ... و تشنج ... و ... ثابت ... در بلغم
از دماغ ... عارض شده باشد ... و حمام و دمیات ... جهت ... ترکیبات
... تشنج و ذو ریح ... ارسال دارند ... خراج و ... مرض و جوش
... و ... و ... در ... تاسیم ... جهت ... یک جنبه ...
... ارسال دارند ... که ... و تشنج ...
... و ... غیره ...

... بعد ... و ... و تعالی ...
و ... تقویت ... و تعالی ...
و حمام و ... و ... حمام ... (...)
کم) و ... (... کم) ... (...) ...
و ... [illegible]

... تاسیم ... (...) ...
و ... حالت ...
... ...
[illegible]

... تاسیم ...
...
...
... دارند

... تاسیم ...
تاسیم ...
...
...
و ... تاسیم ...
...
...
تاسیم ... تاسیم ...
تاسیم ...
و ...
...

و این مرض با نقرس و شربت جدوار تبتی مداوا و به جلد شاهزنی با شیره تخم بنفشه صندل [illegible] اطبای فرنگ [illegible]
بیش چنین حصه نمود [illegible] هر کدر بعضی اوقات صورت [illegible] که بزاز [illegible] مسموع کرده مرض مرده [illegible]
منقطع است نقط فرست [illegible] شاه نمود [illegible] جدوار [illegible] بعد آن گرم [illegible] کمکین و علاج [illegible]
جهت علاج نقص تایفس [illegible] تجربه [illegible] نموده [illegible] بیچه [illegible]
رفع آن علاج رسانند

(۹) تایفیس عفونی

در صورت حاد و جمیع عفونی [illegible] در [illegible] است و تبید [illegible] شدید [illegible] علاج [illegible]
در جلد [illegible] نماید هم چنین بر جلد حرکت و تعاقب [illegible] اوقات [illegible] دارد [illegible]
و صداع و سرعت نبض در صورت [illegible] و علاج [illegible] در [illegible] بعوت در جلد [illegible]
[illegible] نام مختلف نیست صفت جمجه (صداع تایفس) و صفت قصر و حمله (تورنگ [illegible])
و صدای (بوردونی) و قطعی (دوبا کو) و غیره

علاج —— در صورت حاد [illegible] و حقنه و [illegible] و خرول و [illegible]
[illegible] تایفس [illegible] و [illegible] و نمک و [illegible] در صورت [illegible]
[illegible] (شربت تایفس [illegible]) و [illegible]
و حقنه [illegible] تحت [illegible] و [illegible] و غیره باید تجویز نمود

(۱۰) [illegible] (چیر)

عبارت از [illegible] در [illegible] و در [illegible] قسم [illegible] است عرقی
و رفعی قسم [illegible] حرارت [illegible] و صداع [illegible] حرارت
[illegible] و [illegible] و غیره [illegible] صورت
[illegible] ثبات [illegible] قطعیه [illegible]
[illegible] علامات [illegible] رفعی [illegible]
و [illegible] حرارت [illegible] محسوس [illegible]
[illegible] اکثر [illegible] نمود [illegible]
[illegible] صورت [illegible] قلب [illegible]
[illegible] علاج [illegible]
رحم

علاج —— [illegible] از گوشت و [illegible] نموده [illegible]
با [illegible] (م [illegible] کرم [illegible]) [illegible] و حقنه [illegible]
و [illegible] و سرد [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] باید تجویز نمود [illegible]

چنانچه در سیره بر او بنی قصه عمومی لدرم کرده

(۱۱) کلف

۱۲۷

عبارت از لکه‌هائی است که بطور کلی جمع (متعدد در نقاط مختلف جلد ظاهر و از جلد صحیح متمایز [illegible])

و بعضی بعد و بزرگ و کمتر از آن است در اشخاص و در پوست [illegible] است اکنه در کلف هم که کلف [illegible]

نسبت و پنجاه است بر جلد که کلف خون‌ها میشود نقطه در آب [illegible] زیاد کرده بعضی از مصنفین

از برای هر یک از کلف و بهق حد جداگانه قرار داده‌اند ولکن فعلاً بعضی از مصنفین

با لفظ کلف و بهق در یک مبحث بیان کرده علامات هر یک با یکدیگر جلد و ضعف بهق [illegible]

یا در شدت و شبه بلغم رنگ جلد و جثه محافظه مرتبه نجاست [illegible] و نمو [illegible] تا با [illegible]

محو شود و اسباب بروز آن معتبرت هر چند مرتبه و زرد است [illegible] و تغذیه غیر کافیه و نقص شرط

و کثرت تغیرات و عدم تأثیر آفتاب و خشکی و در رطوبت بلغم بر تغیر مهلک ببره از راه

ریاض مسئن نفس و خفقان پیر که در کلف و از بعضی از مصنفین علتی ذاتیه مخصوص [illegible] کند

و جرم یا نا پاک از او تصعیف شده بریده که رنگ فرو رو یا بزرگ شده جلد در رطوبت کوشش

بر آن و بعضی مجرد و نقطه آن شهر و بود بلغم و بعضی بجای جمیع ترکیب و تلخ و صفراء عصب تغییر

و طبیعی و عدم نقص و خستگی فوری و غذا چون حفظ [illegible] ما [illegible] در خود

و اقع کرده در نقطه نقاهت از آن بسبب گیرند صحت سوء [illegible] نگاه تدریج [illegible]

[illegible]

مرتب معروف بصورت پیدا شده صحیح شود و کلف و بهق تعاقب صحیح موجود و تمام نیست بلکه در آن

نشان داده و بعد از یک وزن مبتلی در کلف که با نقطه از [illegible] در حالت طبیعیه موجود بود در آن

نیز موجود است

علامات کلف و بهق جدا شده از رنگ جلد و جثه و محافظه و جلد است که نیست و در وجه [illegible]

و ضعف و گریه و خنده و بدن و چهره و حب [illegible] و مدح و مصرف و چه در جلد چهره و او [illegible]

عطف و باین جلد و بهق دخل بعضی در حکم آن ملتمس تب و خشکی و در جمیع [illegible]

و جمیع ناحیه از حمد و بعد و بعد و بسوء و بصر بعضی دیگر موجود [illegible]

فراوان و بلا زیر رنگ بجای حفظ نفیسه و عدم حفظ [illegible] رنگ آنها هر [illegible]

نیز تا دو مصرف بلغم

علاج ——— [illegible] بمعالجه علاج صحیحه [illegible] نمود و [illegible]

منفیه و تقویه مزاج ناتیه با باب بر غذا [illegible] و در بعضی از او در هوای [illegible] و آفتاب [illegible]

[illegible] و کوشش کنند جلد [illegible] بعمل مقطر [illegible] شرب [illegible]

[illegible] علاج صحیح تجویز کنند [illegible] [illegible] و کلف [illegible] نموده [illegible]

[illegible] روزانه و در وقت [illegible] کنند [illegible] علاج صحیح و [illegible]

[illegible] علاج صحیح [illegible] تجویز با نیه [illegible] تمام علاج صحیح [illegible]

آنلر دخی لفات و عفونت که بقعه اراده ایدرم اولورکه ایکی درت ساعت مده صلابت

یا نفوذ تعفن ایدرک یا کلیتی ایله عفونتی تجویز ایده

جراحت سحجه طرد ایدرک وجاهت ایله حرارت وتعفن ویا خود صدیدیه بوش ویا تداوی

ایلیه ... پر ... بکارت اولوب بعضا غذیه نفعیه ... باحمر کوشت سیاه اولوب

وشریان کسیلدکده حقوق اوله زیاده بها ... دکردی ... چوق ... نفاس ...

دکر بهار طرد ... کیف ... دخی ... حمی ... رفع عدم استعمالی

سرد جلانیاده کاسیاه ... کلیه و شربت جلانیاده ... لکلاری ... قبل الفصد

ایله کنابت ... ... بهار نکاری ... ... جهة نفع ...

ایت ... تجویز اوله ... فصل ایده قبل الفصد تجویز اولنه

جبه صدح ... ... ایدرک ... حسب ... ...

هر کز ... تجویز اولنه

(۱۲) بره‌ده ... بحر فاتق کوزک ... تسیر)

جائزدر ... کل ... حفنی ... حاصل اولور ... تغیرات صحیه

... درانه ... حصر ... فقعه ... غلیظ ... اولور ... دیده ...

... تقیح ... تغیری ... خلط ... ...

حلول

مکرر ... فقرات ... عوض ... کوزل ... زمانه مختلف ... ادرار

... تغیرات حال ... بعضا ... مختلف ... اولور ... ایدر ... کلک ...

... لفاوی ... ... حرارت ... ...

... لفاویه ... ...

... ...

... ...

... ...

... ... لفاوی ...

... ...

... ...

... ...

... ...

... ...

... ...

... ...

مسموم نموده به [illegible] طبیعیه [illegible] خرج نموده است

علاج ـــــ که گه بمقدار زیاد (روزی ۵ نخو) در معمول [illegible]

[illegible] چند قطره [illegible] در [illegible] مریض [illegible] زمان [illegible]

تحت جلدی [illegible] نموده [illegible] و [illegible] نموده

[illegible] نموده

(۱۳) ذیابیطس قندی

[illegible] بمقدار زیاد [illegible] (گلیکوزوری

ذیابیطس قندی) [illegible] آب [illegible]

[illegible] مریض [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ضعف [illegible] (آب سیاه) [illegible]

[illegible]

[illegible]

در عفانی شده [illegible] مریض [illegible]

بلدرک شود

علاج ـــــ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] بمقدار [illegible]

[illegible]

بمقدار زیاد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

(۱۴) ذیابیطس غیر قندی یا [illegible]

و نسبت متعفن شود به خروج مقدار زیادی از بول یا عرق که زود بدن خشک گردد اجزای دیگر
بطش بیمار شدید و بول در نسبت به بود و حرارت تمام و بعد حرارت و تب زیاد سوء مقدار
آب شرب با مقدار بول شرط نیست تام و درد دیده و شدت است در بعضی با سبب مرض
خورده هم نسبت بزرگ که در بعض و حقایری نیز با آن و بعد از مختلف نیست و اما ... گاه
اعمال نفس و ... دم ... طبیعی است

علاج ——— ... و ... و علاج ... مقویات مغذیه
و مسهلات

(۱۵) وبا

مرضی است حاد و سریع السیر بسیار خطرناک و مسری و علامات عمده آن قی و اسهال بسیار زیاد است
و نسبت بر دو قسم است وبای ایشیک و وبای ...

(۱) وبای ایشیک یا آسیاتیک ——— ... و ... صورت در ... صورت
خفیف (...) ... صورت خطرناک ... صورت ... اسهال ... بدن
قی ... و ... قوای طبیعیه ...
... حرارت ... و ... ضعف ... و ...
... ضعف ... بعض ... صورت ...

... آب ... ... بعد ... ...
... ... بعضی ...
... و ... مرض ... دیده ... است ...
... ... بعد ... مرض ...
... ... صورت ...
... ... و ...
مرض است ... ثابت ... و ...
... و ... ...

علاج ——— ... و ... و ...
و ... (... ...) ...
(...) ...
... علاج ... (...) ...
... و ... علاج ...
... ... و ... و ...
و شرب ... نماید

هر سه ساعت یک نصف فنجان با فاصله هر یک گندم یا یک گرم لودانوم یا عصاره تریاک (یک چهارم گرم)

در دفعات متعدد (یک گرم) نمک جوهر (ده گندم) بکار برده چند روز مداومت

کنند و زرق تحت جلدی مرفین و دو لک خشک ترتر جراف و نقاروار داخل رودی

نقار تجویز نمایند

در هنگام اول دوره بروزت ــــــــ مشروب گرم و دو لک محرک و ضماد کیسه آب گرم

ضماد خردل گرم یا خردل گرم در آب تنها یا آنچه برود علاج این حضرت کنند تیز و از رنگ غیر

سلطنی ضماد و ضماد خوب و کتان و زاج بگذارند و ضماد خود را بکار برند و در این بکار تجویز مداومت

جائز نباشد چون در مداومت کنند یخ در آب بیندازند تا شوربا و بادکش خشک و شیره زیره

دخول به روده شریف ارسال دارند

در هنگام عروج چون بعضی ضماد و صب بهم اخراج و هم جوشانده و ارسال تنقیه شریف و یا گزنه خشک

ترتر یا شیره لک زرده مشروب تیلین و ضماد یخ زیر و پنیر تحت و گوشت خفیف تجویز

نمایند چون جبر الرول موجود شود و بطحه گنه تر رالا رفع رنج نمایند و غول عمومی گرم

دقیقه ده دقیقه بزرگ دراز شیشه برده بر ان بکار برند

(۳) دوای تحفیه یا همراه یک ــــــــ در هضم و حصی در بطن موجود شود در آن بطحه

ق رنهاست کنند و ق و تنفیح و ازرق و ه چند ماه صفراوی و تبرید بکار حرف و تعقیب

دمعزادی

صفراوی و از بعث یا از هر نوع تا قوه نظر با ساحت نظره قدر عطش و ازان سبب ترقی عصر است تا تشنج تمیز

تشنج و سرد شدن جلد ضعیف و پریده کار مشخص مدت و کلوه و شانه و چشمان در رنج رود و بوده شود

علاج ــــــــ آب برنج مخلوط با آب لیمو روغن عطش شدید لیمو از کار برد و نطلات معطر

نخ تجویز نمایند با صفرو و که عصاره تا ناک و در طفل ال شربت و یا کوت تجویز نمایند چنین تو بیمار ما ساعتی

هر شش ساعت و در رنج بود شریف ارسال دارند و در طفل ال ضماد خردل بکار برند و در بالا با فاصله بیست

درجه باشتر قطره لوزانو در طفل ال یک با بیست قطره بکار برند و در دو لک خشک یا محرک و پنیر و رو هی خوار

لودانوم دارد رو در ششم و پس از توقف مشروب مخلوط در کام یخ در آب و در گچ پیه تجویز نمایند

(۱۶) طاعون

مرضی است عمومی حاد و مسری و در قرآن نیکانیا (امریکا) و نقاط اروپا نیز بظهور رسیده است

و نام خانه تکثر و بطحه روز حیاری و خراج و غیره تشریح است از برای طاعون سه درجه قائل شده است

(۱) تب خفیف موجود و پس از ان و حیاری تعقید میشود و رانح در خصوص تمام مرض بسرعت و بهبودی

حاصل گردد

(۲) تب شدید با و حیاری هر سه موجود است چند روز حیاری در بطحه و از جمله ضعف و شدت در

زردگی و شدت بعد با روز پنجم صحت یافته و تا پنجم تب کمکم رفع شود باز از مرض

در هیچ درجه میتوانند یافته

(۳) تب [illegible] شدید است حارّه و [illegible] رنج و تپش [illegible] خارج [illegible]
در اجزاء بدن [illegible] (کوفتگی [illegible] و سینه و پشت و اطراف) [illegible]
علامات عمومیه — [illegible] علامات [illegible]
[illegible] مرض [illegible]

علاج علامات [illegible] خارج [illegible]
[illegible] ضعف [illegible]
[illegible] خارج [illegible]
[illegible]
رطوبت [illegible]
[illegible] و اطراف [illegible] صورت [illegible]
[illegible] (کلانعش [illegible]) [illegible] علامات [illegible]
[illegible] خارج [illegible] مرض [illegible] علامات [illegible]
[illegible] علامات [illegible] مرض [illegible]
[illegible] کثافت و عفونت و تجزیه اجزاء [illegible]
[illegible] رطوبت [illegible]

علاج ———— [illegible]
[illegible] علامات [illegible]
[illegible]
[illegible] علاج [illegible] مرض [illegible]
[illegible] خارج [illegible]
[illegible]
[illegible] مرض [illegible]
[illegible]

(۱۷) اسکربوت

[illegible] ضعف [illegible]
[illegible]
[illegible] (ورم [illegible] اسکربوت) [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اسکربوت [illegible] صورت [illegible]
[illegible] علامات [illegible]

علامات عفونیه عبارتند از تب، تعفن نتیجه از ضعف و زردی رنگ و خستگی و اوجاع سهم المفاصل

و تهیج پا و صورت و سرعت و ضعف نبض و سرعت تنفس و اسهال و بلش تعب و رطوبت عفونیه

و ترشح نسج خون از لثه صعود و نزف خون در صفحات که علامات عفونیه عبارتند از بروز نزف

و بروز لکه های سیاه و زرد رنگ و کبود در جلد و در اعضای بعضی در جثه و طحال و کاهش وزن و تقیح

لثه، تعفن نفس و سقوط دندان

علاج ——— تقویت تازه و گوشت و میوه تازه و تب ... و نارنج و ترشی

تره تیزک و کاهو و ... و غذاهای ... و گوشت تازه ... از ... [illegible]

... رطوبت و ... باید ... [illegible]

... عرق شرب ... عرق ... [illegible]

... شربت ... [illegible]

(...) (...)

(۱۸) پورپورا

عبارتست از بروز لکه های ... [illegible] نزف

تدم (پورپورا نزف تدمی) پورپورا ... [illegible]

... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... پورپورا نزف تدمی ...

[illegible]

[illegible]

[illegible] (عرق تدمی) [illegible]

[illegible]

[illegible] پورپورا [illegible]

[illegible]

علاج ——— [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ضعیف و ... عرق شرب ...

(۱۹) حشمهٔ فارسی

مرض مزبور مزمن و دو قسم است حاد و مزمن اولنده حجرات لنفاویه وارد اولور که بحث و بردی و مزمن
ورمی است مزمنی ده تصلب ایدر تقدیل آبدست تعفن وغیره پیدا ایدر ترتیب حشمهٔ فارسی بعضاً
وغیره جرحی یکی آره لرنده دریاچه ده ورم اوعیهٔ لنفاویه ورمی و آثار عوارض عمومیه یه وارد
انکاحا ایلر بو خصوصه درجه عالیه ده متعدد رئیسه عمومیه متعدد و حالی ایدر بوبوز جلدی ...
یا ذو تقرحات احمر یا خود درجه حاده ده رطوبت مزمنی خارج کرده اوله رق ...
رطوبت مذکوره مفقود ایسه بعضی ادویه علامات موضعیه اولدقلری حالده علامات عمومیه اولور
نادیده ... مشاهده اولنور و ادویهٔ ضعف و تغیر طبیعی و ... مزاج
در حشمه علامات حکیه بو حال ایله بدنه ... ضعف و حرارت حمره کمی صورت و جلدی ...
در صورت و ... علامات مجبره ... و علامات عمومیه موضعی ... علامات عمومیه حاد ...
و جلدی ... ندر
فارسی مرض ... صورت ... اوعیه لنفاویه فارسی مرض ...
... فارسی ... فارسی حقیقی ... مرض ... تصلب ... دواعی ...
حشمهٔ فارسی ... مرض ... حشمه مرض ... تولد ... فارسی و علامات
معاینه ایله علامات صورت ... ایسه ... لازمدر

علاجی

علاج ——— ... علاج ... حشمه ... ایدر ...
... ایله ... ابتدا ... (...)
... ایله ... وخارج ... ایله
... (... کره ...) ... و ...
... خارج ...

تنبیه ——— ... فارسی ... مرض و ... و ...
... حشمه فارسی ... قسم ...
(حشمهٔ مخصوص یا حشمهٔ حاده) و قسم مرض فارسی مخصوص و ... حشمه ...
حشمه فارسی و حشمه فارسی مرض ... حاقیه

(۲۰) حب العنکب

مرض ... مخصوص ... و ... رنجوری ... ایدر که و
... ایله ... و حکت ... مرض ... نقطه ... ایدر و
... نقطه ...

... ارلی ——— ... مرض ... و ... بر ...
تنفس ... و ... ایله ...

ازهم پاشیده ورم است

بلغم [illegible] ——— هر چه زودتر بلغم [illegible] ——— در این بلغم [illegible]

شده مریض را [illegible] تب [illegible] عطش شدید دارد [illegible] مریض از تب [illegible]

[illegible]

[illegible] حرام [illegible] بلغم یک [illegible] ورم است

بلغم [illegible] ——— هر چه بلغم [illegible] عرق [illegible]

[illegible] عارض شوند

علاج ——— بعد از [illegible]

مقداری خون خارج شود «بادکش» بعد موضع را با [illegible] شراب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] «پنج گرم» [illegible] «[illegible] پنج گرم»

دفعه [illegible] کلروفرم [illegible]

(۲۱) ترس از آب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

علاج ——— [illegible]

[illegible]

(۲۲) استسقاء لحمی و تهیج

عبارت است از [illegible] رطوبات [illegible] تهیج [illegible] «استسقاء

لحمی» و تهیج را [illegible] بعضی از [illegible] «ادم» [illegible] استسقاء لحمی قسمی است از [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

است «استسقاء [illegible]» [illegible]

فشار گشت بزودی بر طرف شود نظر بحث دوری دقیق است (تقطیر بول) تقطیر بزودی علاج

و تقطیر دائمی غالباً قابل علاج است

حتا هم حال نقصان یا بعلت عارض شود در آن جز سهال روز که بول نقصان یابد کثرت ...

مرض رتبه بول و در ری باعث خشن است رطوبت ترشح در تقطیر خلا کثرت تقطیر ...

تغییر است و چون در نتیجه تعفین گشته جهت درد ب ... جلوگیری را در جلوگیری ...

دیده شود چون در تقطیر دائمی بسته شود غالباً مرکب شود ترشح رطوبت در جوف ...

شود مفتوق دیده باطن (تقطیر زدن)

تنبیه ــــــ چون تشنج و تقطیر از طرف نگاه نشد شده است در حسب بروز علامت

یعنی یک بر دو حالت دعا در صورت قرار دادن تقطیر ظرف تقطیر زدن قابل بود و چون ...

که زدن است یا طرف عالیه در نقاط مخصوصه ظاهر شوند ... مرض رتبه تمام در ...

در این نوع تقطیر کلیتین سا ... بیدا است حسب تقطیر مرض سبب ادرار یا ... رگ ...

علاج ــــــ سهولت و مدرات و مقویات تجویز گشته و چون در این ... دیده ...

بنا به نظر ... شود از استعمال محرکات و دوا ... اجتناب لازم است و در تقطیر ... با ... نقصه

و شربت ... و ادویه ... تقطیر ... شربت ... نمایند است

و کاه فصد مرض ... فاقه و مسکنه ... جنس ... و ... (زالو در فرج

و شروع از مال داروها و تحقیقات تا زه لیا ... بیضه نشته

تشنج اطفال جدید الولاده ــــــ بیدا نشست و در تشنج عمیق تقطیر ... ادرار

هر نگه در ... ترشح ... بگردد از دو باب است جلو تخریز ... علاج تقطیر ... عضب

رفع شود تا ... رحمت و گرفتن و ضعی ... مورث سهولت ... ادرار دوام ... عقاقیر لطف ...

تشنج با زور ... است در تشنج ... اقوی ... است و ... نشسته ... لکه در

مرضین ... تولید شود خارج ... گردد به یک تشنج مخصوص ... ادرار ... به اتشم ...

... و جمع ... سرد ... نفس ... بروز نموده و ... نفس ... نیز ... ودوست ...

تشنج ... طفل ... جلوی ... حصول ... است ... تو ... است تشنج از ... تخریب

... است در ... جدید ... مرجع ... و سبب ... است ...

... در ... مال ... طفل را در آب گرم گذارده ... قرار داد ... نشسته ...

مقطره و ... چون ضعف یا ... تقویت ... نمایند

(۲۳) استرخاء و فلج

عبارت است از نقصان یا فقد حرکات ارادیه و غیر ارادیه عارض شود ... انقطاع ...

عضلات حیوانی یا عضلات حیاتیه ... ایجابات منقطعه گردد ... (

... بر قرار شود و ... معدوم شود ... عضلات ... احتیاج ... عضلات ...

عضلاتی که تمام حس می‌خوابد از این نوع نیمه بدن (همیپلژی) و چون عضلاتی که نقطه نیمه تحتانی بدن را مبتلا می‌سازد

گویند پاراپلژی) و بعضی اوقات اثر فلج از این نوع محدود است به یک عضو بعضی از عضلات که از این نوع فلج

نامند چنانچه فقط نیمی از صورت در نقصان حس (اناستزی) و این قسم نیز شبیه محدود

به یک دسته عصب است (یا حسی و حرکت کم یا زیاد و یا از عصب یا از حس یکی از اینها صحیح است)

چون تمام اقسام فلج مربوط به یک اختلال فیزیکی در سلسله اعصاب و بعضی اوقات نیز مربوط

باشند به اختلال تغذیه مرکز اعصاب

(۱) فلج صرعی ——— مخصوص دوران کودکی است حالتی است که دستگاه مضطرب خفیف باشد

[illegible] حرکات تشنجیه در حالت ... ظاهر شود اختلال حرکات و لرزش در دست

و پا ... بطور جنبه و حرکت پیچ و پا را دیگر باز و یا حرکت و عدم تعادل

[illegible] تغییر کند و بعضی اوقات در طرف مخصوص تنگی و انقباض و اعمال سلسله اعصاب

بحسب اعمال را ترک کرده و در حال ... و صحت ضعف و سستی ... لکن صحت و حرکتی دقتی باشد

و از دو ... حس تشنجات و نقاهت و عسرت حرکت و حرارت و ... ظاهر گردند

[illegible] بطنی و ... حرکات فقط ... ضعف ... بعضی اوقات ... باشد

... اثبات ... ممکن است ... در ... و ... صورت و بهم خوردن

کلیه و عرض ... و اختلال حرکت و ... و ... بدون اراده خارج شوند

صرع ——— به اثر ... خفیف حس شود که ... از جهت معرفت سوء به اطوار نمود

وجوب ... ... در ... و ... و ... ... تب ... از ... و ... یک روز ...

و ... در کودکی ... دو ... و ... و ... در کودکی ... ... به یک باره ... ...

اسباب ... در صرع فلج ... قسم ... معمول است اول ... ... تا ... ...

ثانیاً کثرت ...

(۲) فلج نیمه بدن ——— (پاراپلژی) ... لفظ ... نیمه ... عضلاتی که ...

... اطراف بطنی و ... در ... و تمام اجزاء و ... حرکت ... ...

... حرکت در حالت ... و ... و ... ... تشنجات حس ... حرارت ...

... ... حس ... ... که ... تغذیه اطراف ... است ...

و ... اطراف ... صورت ... که ... اطراف ... ... و ...

و ... حرکات تشنجیه و ... و ... اثر فلج ... و ...

... و ... اختلال ... ... حرکت ... خروج بدون اراده ...

... ... در ... است ... اوقات ...

... و اطراف ... (و ... اختلال ... و ... ...)

... و ... در ... بعضی اوقات ... ... نقطه ... (... ...

کاهی و بعضی از مجاری اعصاب قاعده مغز) ؛ یا آنکه علت مختصر لازم باشد (شریان مخچه خلفی تحتانی و ...
کلیه و مجاری ...) بنابر آنکه بیشتر مربوط است با یک تغییر شریانی مخصوص است (شریان
نخاعی ... و ... و ... و ... ت ... ...
... ... (... ...) ... ...
(شریان ... ...
و ... ...)
علاج ——— از ... ...
با ... ...

(۳) مجاری ... و ... ——— ... از ... ... و ...
صورت ... ...
و ... ...
و ... ...
... ... و در بعضی مجاری ... ...
... ... (... ...) ... ...
... ...

در یک ... از ... ...
... ... ضعف ... ...
... ...
علاج ——— ... ...
در ... ...
... ...
... ...

(۲۵) جنون ...

... ...
... ...
و ... ...
از ... ...
و ... ...
... ...
... ...

ورم حار نفخ پیدا کند

قانغرنا ـــــ یکی از اجزای بدن ضعیف شود بر اندازه‌ای که عموماً حرکت شریان و حالت ضعف بودن
خیال [illegible] و [illegible] حالت عصب [illegible] و [illegible] از [illegible] داده شود

سوماتا ـــــ (جزئی از یک جزء) [illegible] که [illegible] محدود [illegible] بیشتر از [illegible]
[illegible] خون [illegible] است و [illegible] در [illegible]
[illegible] [illegible] است [illegible] صورت [illegible] از
[illegible] [illegible] است [illegible] [illegible]
[illegible] است [illegible] [illegible] است [illegible]
(حال ثابت [illegible] [illegible] و [illegible]) [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] است [illegible]
[illegible] ([illegible] و [illegible]) [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] در صورت [illegible]
[illegible] [illegible] است [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] شده باشد

قاقانس ـــــ عبارت است از [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] است [illegible] [illegible] است [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] عبارت است از [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] حرکت [illegible] [illegible]
ضعیف [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
علت [illegible] دارد.

[illegible] ـــــ [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]

مالیخولیای بزرگ ——— عبارت از مالیخولیایی است که متصف شود به بروز اختلال مهم در قوای فکری و اختلال [illegible]
با هیجانات و [illegible] محرک [illegible] و تشنجات [illegible] اختلال [illegible]
دیگر نتیجه [illegible] در مرتبه [illegible] از هر حیث [illegible] دارد [illegible] خاصه
در جزءها که مشتق [illegible] مریض [illegible]
[illegible] کند توجه مریض [illegible] شود و هر وقت [illegible] کند مریض [illegible] توجه دیگر شود و هیچ چیز
[illegible] مریض را [illegible] خاصه
[illegible]

هذیان ——— عبارت است از اختلال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] [illegible]
واقع هذیان یکی از صور [illegible] است

هذیان [illegible] ——— عبارت است از هذیان [illegible]

و عضلات ([illegible]) [illegible] است که [illegible]
[illegible] ——— عبارت است از اختلال [illegible]
([illegible])

[illegible] ——— [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

(٢۶) تنویمیه و تنویم

[illegible]

[illegible]

تنویم طبیعی ———— (در مقابل تنویم مصنوعی) [illegible]

علامات تعدیه یا بعضی از علامات شدید مثل کسالت عمومی تب بروز کند و بعد یا به جمله‌ای از شدت
و شدید شود بروز حرارت و ترشح عفن (تیفوئید [illegible]) با شدت توقف در روزهای [illegible]
مرض شاید بشود از علامات شدید و صداع گوش و بعضی از علامات [illegible] بعضی بقیه وارد [illegible]
اطراف ملتهبات که عطش شدید پیدا [illegible] [illegible] بشود [illegible]
اول علامات شدت کند بعد سه چهار روز دیگر علامات توقف یابند و جزء هفته اول [illegible] مرض
علامات نقصان [illegible] روز [illegible] و چون در روز [illegible] اول علامات [illegible] بسیار شبیه باشند به علامات
اولیه تب تیفوئید [illegible] سرعت رفتار [illegible] طبیعت تیفوس [illegible]
ظاهر شود بسیاری از علامات ممیزه تب تیفوئید [illegible] ([illegible])
[illegible]
[illegible] تیفوس [illegible] تیفوئید [illegible]
[illegible] تیفوس [illegible] تیفوئید شود [illegible]
[illegible] تیفوس [illegible] و تب تیفوئید [illegible]
[illegible] تیفوئید [illegible]
از [illegible] تب تیفوئید [illegible]

تب

تب تیفوئید ـــــ [illegible] ([illegible]) [illegible]
تب [illegible] از علامات [illegible] تیفوئید [illegible]
[illegible] حالت و ضعف [illegible] تب [illegible]
[illegible] صفات [illegible] تب [illegible]
[illegible]
[illegible] بعضی از [illegible]
و علامات [illegible] تب تیفوئید [illegible] تیفوس [illegible]
[illegible]
[illegible]
صورت [illegible] (تیفوس [illegible]) [illegible]
[illegible] عطش [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] تیفوئید [illegible] حالت و ضعف [illegible]
[illegible] صورت [illegible] (تیفوئید [illegible]) [illegible] صورت [illegible]

صفراویه (مثل نوبه‌های مرکب) بعضی از مصنفین قائل شده‌اند به صورت دوریه و مضاعفه و مرکبه
و بعضی دیگر به اعتبار تقسیم او از جمله علامات نافعه و بلغمیه و صفراویه قرار داده‌اند قائل شده‌اند به صورت
نافعه و بلغمیه و صفراویه

علاج —— معالجه نوبه غب شبیه به علاج است ... در ابتدا اغلب شربت‌ها تبرید و ... و بعضی از آنها
فصد ... و ... تسکین ... که در ابتدا هم اغلب شربت‌ها منقوله ... بعضی تجویز نمایند
و علامات دوریه ... و ... و بعضی اطبا بعد از ... شرب ... که است
در تجویز ... که ... بعد از ... و ... ۴
... دو ... و ... و ... به ... و ... در ... صورت ...
نافعه ... و ... در ... تجویز و ... که ... و ... اغلب ... و ...
(هر کدام ضعیف ...) ... علاج ... و ... که ... و ...
و ... به ... روزه ...

تنبیه —— بعضی از مصنفین بین ... تجویز و ... فرق ... و ... علامات دقیقه ...
ثابت ... تجویز ... و ... و ... بعد از ... که ...
که ... در ... و ... در ... بعضی از ...
... و ... تجویز ... و ... و ...

... در ... که ... بعضی ... در ... صورت ...
در ... و ... تجویز ... است ... در ...
... و ... بعضی ... اغلب ... و ... که ...
شرب ... و ... که ... که ... حرارت در ...
... و ... که ... که ... و ... که ...
... و ... که ...

(۲۷) حمّی دقّی و نوبه ...

حمّی ... عبارت است از ... و ... و ... و ... و ...
... و ... و ... در ... و ... و ...
صورت ... و ... و ... و ... و ...
و ... که ... و ... و ... از ... و ...
در ... و ... و ... و ... بعضی ...
... و ... که ...

نوبه ... —— ... است ... و ... و ...
... و ... و ... و ... و ...

که ما بین عارض شده هر نوع از حرارت حاد مهرب است رفع خفته چنانچه نام مرض در باب تشخیص گفته شد قوت

و حرارت به رنگ جلد که او را ده تشخیص کنند که آن بغیض در رنگ و در آن کاه و میل به نرمی و زرد شدن رنگ است و

چون مرض از شدّت خود ... به وقت خود شدّت نوبت نشود و عفونت از رنج بدن در خواب آن ورم و تراشح

مادّهٔ غلیظه موجود رجعت کند و تب رفت علاج آن قطع آن است و ... به طور ... یک

بار روزانه

علاج ——— رجعت و بر طرف شدن به تدبیر ... و سهل ... و از آن ... در ... کنند

که از رفع تب علاج قطع و منع آن را ... نمایند

(۲۸) حمیات متقطعه و نوبه

عبارت از حمیاتی است که در فترات و در فترات حکم همیشه در صحت و تحقیق آن باب در باب لحظه در ...

در حالتی که ... به چه سبب ... روز دیگر ... تب را ... سبقت ... در ... روز ... و

... او را ... تمام ... حالت طبیعیه ... او را به مقصود خود ... که

رسیده ... است ... تمام ... در حالت طبیعیه ... به قطع ...

با تغییرات حینه از ... رجعت حاصل کرده ... و ... پس از آن ... قوت

... رجعت (رجعت فوری حاصل) ... که ... به ...

طبیعت تغییر ... در ... صحبت ... تغییرات ... در ... ثانی ... خود

به ...

و نتیجه این طور به حالت متقطعه تب خاصه به حالت اولیه که به دور بهای بعضی ... دارد

شعریه ... (سه قسم بعضی و به حالت ... است) و حالتیکه ... به حالت ... حالت

حرارت (لرز و قشعریره) و به حالت ... از ... به حالت ... است (حس

برودت در حالتیکه در ... حرارت ... یاد ...) و به حالت ... پس از ...

شدت ... عفونت ... در ... ضعف ... کردد

قبل از روز ... تب ... حالت ... و ... قشعریره

روزانه ... تب و حرارت ... کرده و ... عرق ...

علائم لازم ... (برودت و حرارت و عرق) ... از ...

... علامات ... در ... و ... از ... به ...

و ... تب ... و ... علامات ... در مرض ... کنند و ... متقطعه

... در ... که ...

... متقطعه ... که ... کرده ...

... به حالت ... و ... است ... خفیف و ...

علاج ——— علاج حمیات متقطعه ... و ... و ...

... در ... تا ... و ... در ... است

دائم است در مدت زیاد و در تمام اغلب که شدت مرض بزرگ چند دقیقه سعه دیگر بشود

لاکن هر سه یکه مقدار ده آن شود به شرط آنکه بعد از معده تخم شب که باشد و لازم است سهل

کنند که در اول تخفیف در بعد از آن چون خطر غالب شد از رفع شده به بعد که تکرار کنند و لا

در نوبت روده هر روز آن تخم به بیرون که تازه نخورد بیشتر جفت از بعد تکرار نموده و بعد از سعه

و نجات تخم خارج سازند و سایر تخفیفات را به هر اندازه رفع کنند

(۲۹) رقیقات فیبرلدروه

نیست کامل از به بصورت رقیقات و که بصورت نوبه به ده بعد بزرگ و بعد از یک حمله آن

طولانی نشده صورت رقیقات گردد که به اطول تخفیف دوا بزرگ و بعد از جا

رقیقات شود در صورت اول در تب به احتیاط و فرد در خفیف و ضعف و کسالت مدعی در

بزرگ و فی عیب شده عارض شود عطش جزء شبها مقدار به هر حال مقاومت و دوام علامات

حمیه بطور شدت و نوبه و هر از شده و نیز به نجات به تخفیف حمی شدیده و نقطه‌های شمسیه

شدید نقطه‌های سیاه و علامات خفیفه و حمی رق

فیبرلدروه مکرر به تب است در طب بیوفوب داده حاشیه معرف به وجود بزرگ نامیده که

طبیعت حالت تقطیع و نوبه علامات آن باشد

صحیح ــــــ شربت حیات تخفیف است

(۳۰) حمی نفاسیه

عبارت از تبی است بزرگ که در زنان تازه زاییده بهمین سبب آنرا قسم نفاسیه گویند و به اقسام خفیف و

قسم شدیده و خطیر

(۱) قسم خفیف از بعد از رفع زایمان پس از چند روز صورت در این صورت منقطع و در صورت تکرر

و از رفع شدید و جود به خطر رجوع شود

(۲) قسم دوم از حمی نفاسیه یکی از حیات با چهل تب در روز اول بطور تب بزرگ که خاتمه در فوراً و شدت

نیست در بعضی از بعضی اول از مخصوص در تب در حالت نفاسیه و در زنه و بعضی از علامات خطیره به آن

اسم حمی نفاسیه و هر قدر در روز از رفع بیرون از رفع حمی رفته است که خطر آن بیشتر شود در شبها و خطر

رفع در رفع ضعف بیشتر است و آنکه بکلی آن با دوا در بعضی است کمتر به جهت بعد از کار و از رفع

و بیماری است و مرض با به آنکه پس از زایمان و به چند روز ساعت بعد از رفع حمی یک و صبح

که زیاد شده در معده رحم و در شکم کنند و بعضی از آن به رفع از شده و شدت دم لغاصی در عرض

و شش و نیم که چند ساعت و در کمال حمی نفاسیه دو که به شدت و نیز و علامات پس از زایمان تقلیل

رفع شده عارض شود بار و به فتح مقدار صورت در اطراف بعضی مریض

و ضعیف نبض صعب و منقطع و بعضی جهت تب عطش مفرط و زبان خشک و تیره شود

صحیح ــــــ در قسم اعلی فصد بعضی در رفع و خارج رفع و شربت مبرد تجویز کنند

و در صورت ثانیه از قسم اخیر بعد تا دو سه هفته بعد بلغم چرکی و در ریه فاسد علامات [illegible]

و تنفس تعفن [illegible] و [illegible] صورت خفیف [illegible]

بطور [illegible] از روز [illegible] هیچ خطری ندارند [illegible] چنانچه [illegible] کمتر

قسم ثالث [illegible] مرض را از [illegible] تفرق [illegible] در [illegible] [illegible]

و [illegible] خارج [illegible] مریض را [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible] است

(۳۱) آبله Variole

آبله قسمی از امراض عفونیه حاده است [illegible] در جلد [illegible]

[illegible] و [illegible] ظاهر [illegible]

[illegible]

علامات — پنج انگام دارد

(۱) انگام کمون مدتش ۹ تا یازده روز است

(۲) انگام بروز مرض — لرز [illegible] و عرق و [illegible] درجه حرارت

از چهل [illegible] [illegible]

و عرق

و عرق زیاد [illegible] جلدی [illegible] دوام آن سه روز است

(۳) بروز ثوران — که [illegible] قرمزی از زنخ و اطراف لبها [illegible] درجه [illegible]

و اطراف بینی [illegible] و حلق و قصبه [illegible] صورت [illegible]

در اطراف [illegible] ثوران [illegible] جلدی [illegible]

[illegible] درجه حرارت از ۴۱ و ۳۸ [illegible]

[illegible] روز چهارم [illegible] [illegible]

آن پنج روز است

(۴) رسیدن — [illegible] (حمی ثانویه) درجه حرارت چهل و [illegible]

[illegible] و اطراف [illegible]

و [illegible]

[illegible] حرارت [illegible] [illegible] روز است [illegible] از

[illegible]

دوام آن [illegible] است

(۵) انگام خشک شدن — از روز نهم [illegible]

[illegible] جلدی [illegible]

ترکیبات مرضیه ـــ اعراض عصبیه تشنج و نه ... و مثریت اعراض آلت هضم

فقاعات و ... دهان و اسهال و نزف ... اعراض تنفس تهیج حنجره و حنجره ذات الریه

ذات الجنب و اعراض دورانیه ورم ... و ... و اعراض ... درم

ملتحمه چشم ... ورم ... و ... و التهاب ...

قسم مرض ـــ ... ایکی هفته ... و ...

علاج ـــ راحت در ... و حرارت ... و ... و ...

ورم ... و ... و ... علاج ... و ...

... و ... و ... و صورت ... خلی ...

و ... و ... غرغره ... خلی و ... و ...

دفعه ... ایکی ... گرم ... گرم ... و ...

... و ... و ... و ... و ...

... و ... و ... صورت ... و ...

بلغمیه

در ... و ... و ... و ...

... و ... صورت ...

... و ... و ... و ... و ...

... و ... و ... و ...

ترکیبات ـــ ... علامات ... و ... و ...

... گرم ... و ... و ...

... و ... و ... و ... (... گرم) ...

... و ... و ... (... گرم) ... گرم

... و ... و ... گرم ... و ...

گرم ... گرم ... و ... و ...

... و ... و ... گرم و ... و ...

... و ... (۲۵ قطره)

... و ... گرم ... و ...

... و ... و ... گرم ... و ... گرم ...

... و ... و ... و ... و ...

... $\frac{5}{100}$ ... $\frac{1}{10}$ درجه گرم ... و ...

... (۵۰ گرم) ... و ...

در بیان عفونت

و وجه علاج عفونت دارد دوای درونی مجهول رنگ جهت (ده گرم در ۱۰۰ گرم) در هر ساعت یک دفعه مجهز دارند و در وغن ونه بر گردن و بانه وجه رفع بیان تماست هر کدام (۱۵ تا ۲۵ گرم) و تنفیذ رنگ (یک گرم) و کافور (یک چهار) و هم او تا یک پنج صدم عشر گرم دود از ۵ تا ۲۰ هی قطره بطور زیر پوست و بود در نصف گرم در یک جلد یا پنج ده گرم تماست هر یک و شربت رسید هر تا سوم و شربت گل و دو حرارت خیلی مرتفع بود هر عشر نصف گرم از گرد در یک سوم تا سه در آب مخلوط با شربت بدهند هر یک سه روز جوانی عالی کافر یا پوستی بر گر بیس ۱ تا ۵ گرم عرق و ده ۱ تا ۲۰ قطره دود و شستشو بازاریح با بچه دو ساله و ساعات روز شود اگر کنف بیش تر تعقیب و کار بوت که نه دارد و بولیفت هر بولیفت هر بوشش کرم بچه راپیش دفعه (ژاکو) در کنار توجید و غول الکل دوره و قطره با فلکیه (یک گرم در ۱۰۰ گرم) از دو حرکات هر تا پس یک عشر گرم و به وضعیف هر عشر یک گرم در روز هر بطور زیر پوست در مدت هشت روز بجز در مجلس عفونت با تجویز زیر پوستی فلکیه بنواز ته دو نیم درجه حرارت از ۳۹ تجاوز کند که از پنج عشر یک گرم و پوستی الکلیک هر پس یک هر روز به جهه

سن ـــ بیشتر در جوانها و اشخاص متوسط‌السن و در ایام تابستان در اشخاص سالم عارض می‌شود
بیشتر رطوبت هوا و ازدحام جمعیت و مسکن ناپاک و تغییر درجهٔ حرارت و کثافت و عفونت هوا و نیز درد
نشستن در زیر آفتاب و خوردن چیزهای سرد و رطوبت و کثافت و تقطیر و پرخوری و کثافت
شدید شود

تشخیص ـــ بعضی اوقات با دانه‌های مشتبه می‌شود که تب‌دار گشته و بعد از اتمام آن دانه‌ها ظاهر
فقط لکهٔ عرق جمع شده ولی قدری بزرگتر است و بعد از ایام دو شب به
روی پوست ظاهر شده و دانه‌ها بعضی وقت ظاهر می‌شود
رفع منحصر عبارت از خروج دانه‌ها و خارج شدن یک یا دو کیسه‌های خشک
قطره‌های بزرگ‌تر

(۳۲) عرق گز suette milliaire

علامات ـــ ابتدای مرض خستگی و بعضی اوقات تب مختصر دارد و اطراف
دست و پا و در اطراف بدن و بعد از آن تب شدید و پس از
آن لکه‌های بعضی اوقات خفیف و عرق زیاد شده و بعد از آن دانه‌ها ظاهر می‌شود
در ایام مرض و تعفن و افراط حرارت و عرق و تنفس و تشنج و عطش شدید
و کمی و غلظت بول و حمی حاد و تنفس یک یا دو هفته از ۲ الی ۷ روز

بود

بود عرق گز در روی سینه و پشت و اطراف و کتف و زیر بغل و ران و زانو و بعضی نقاط دیگر
بروز می‌نماید

انذار خفیف و یا ناخوشی متعدد مهلک نیز در صورت اختلاف با امراض

ترکیب مرض ـــ بیشتر در اشخاص ضعیف و در بعضی اوقات مدت مرض از ۷ الی ۱۵ روز

علاج ـــ تجدید هوای اطاق و پاک نمودن مریض و تجدید لباس و شربت
سرد و کم ترش و شربت ترش و لیمو و آب لیمو و تغییرات
و ساکت نمودن مریض با احتیاط و آهسته یک مقدار از جوهر (کرم) و رفع
ضعف بود و بعد دفع نفخ و بیست قطره و تنقیه و اخراج جزئی و داخلی
شربت و بعد و بعد بیرون دمیده تا یک مقدار ترشی و شربت
و شربت داخل در تحت جلد مریض و بعد خوردن داروی مسهل و شربت
و تنقیه تنگ (کرم طرطیر) و اگر حرکت شدید بود بعد از
مسهل و اضطراب زیاد بعد خوردن داروی آرام و ترکیبات مرفینه و
و حرارت جلد بود بعد خوردن دواهای Diaphorese
و بعد دیگر دو فوطه بیرون از ۵ الی ۱۰ قطره هر روز دفعه ریقه
و بعد که از یک الی دو گرم در روز

(۳۳) سرخک

مرضی است عمومی حاد که با ضعف شروع و بروز جوش جلدیه مرض است مسری و غالباً اطفال را عارض
کسالت عمومی و لرز و تنفر از غذا و صداع عارض شده و از روز اول تا چهار روز عوارض بروز نمایند
و اسهال هم دارند با عطسه و سرفه و علامات ظاهره اولیه سرخک است

علامات ـــــ (۱) کمون مرض ده تا پانزده روز است

(۲) ابتدای مرض ـــــ لرز و تب و بعضی حرارت بدن تا چهل درجه رسیده صداع
و رعاف و ورم گلو و بعض اوقات سرفه و قی و اسهال و تشنج و سرسام
عارض شود و ابتدای مرض از یک تا سه روز است

(۳) بروز جوش ـــــ سه روز بعد از ابتدا جوش قرمز رنگ بروز نمایند
ابتدا در گردن و پشت گوش و صورت ظاهر شده و بعد در تمام بدن منتشر شوند جوشها
در ابتدا کوچک شبیه به سوزن و بعضی از جوشها بزرگ مثل عدس و با هم ملحق و
در اطراف آن جوشها پوست سالم دیده میشود و بعد از چند روز رنگ آنها زرد شده
و جوش در سه یا چهار روز تمام بدن را فرا گیرد و تب در این مدت بروز و زیاد
شده در اطراف گردن و صورت بیشتر است حرارت از سی و نه تا چهل درجه
بعضی اوقات بیشتر میرسد و این حالت از پنج تا هفت روز است

(۴) التیام و رفع مرض ـــــ بعد از چهار یا پنج روز از بروز جوش تب قطع شده و جوشها
زائل شده پس از آن پوست بدن ریزه ریزه پوسته شود

ترکیبات مرض ـــــ تشنج و ذات الریه و التهاب گلو و خناق و ورم گلو و علامات مغزی و ضعف
و ضعف قلب و ورم چشم و گوش گاه ظاهر شده و علامات عصبی ورم و ورم روده و غالباً اتفاق افتد
بعد از آن خشکی و ورم چشم و ذات الریه ورم قلب و دیفتری و التهاب دیگر اتفاقات
و اختلالات مرض جلدیه و ذات الریه عارض شوند

علاج ـــــ علاج سرخک مانند علاج سرخجه است هرگاه علامات درد در صدر
ظاهر شود بیمار را در بستر داخل نمایند و سرفه و قی پیدا شود با دادن آب گرم
علاج سرفه و ورم چشم نمایند و بعد از آن مریض را از رطوبت و سرما محافظه نمایند
و از سرماخوردگی و ذات الریه محفوظ دارند

(۳۴) سرخجه

مرضی است عمومی که با ضعف شروع و بروز جوش جلدیه ضعیف همراه است و یا همراه دارد با تب
و درد گلو و ورم گلو و سرخی چشم و سرفه

علامات ـــــ یک یا دو روز کسالت و صداع و قی عارض شده پس مرض ظاهر شود
و ضعف و عدم اشتها و صداع و حالت تب و درجه حرارت از سی و هشت تا ۳۹

نفوذ و فهمی در یوم و چهارم و غیره تا یک شدت کنند و در غش و تهوع و قی (عطف در کلام) و غش و
تشنج قصبه (سرفه در نفث دم الصدید و درد نفس) و غش و ضعف حلق (ورم حلق
خفیف) فاسد و غیره یا تشنج و دق و [illegible] و سهال بزرگ که جلد گرم و سوزان
و رطب است از چهارم تا پنجم که [illegible] در روز غیر منظم و رنگ خاک هر کرده و ازرق رنگ است
زرد تر نه است و در جلد [illegible] تا بعد طلوع رونه و چرک مستحکم تر و [illegible] وارد و با عارض و
قاس صورت و خفقان و لرزه و علامات نقه و حمی و [illegible] و غیره جلد خشک و درجه
حرارت ۳۹ تا ۴۰ نبض مرتفع با [illegible] حرکت عطش و عدم اشتها موجود از علامات
مرتبه نقاهت و یبسه سرفه زمان تب مفقود که [illegible] رنگ و سیما کرده نه

ترکیبات مرض ـــــ تشنج و عفونت و حالت ضعف و [illegible] و ورم [illegible] و نقرس
و رفق [illegible] و [illegible] و نقرس باشند

علاج ـــــ راحت در بستر زیاد و گرم [illegible] و تجدید [illegible] کماکان با
و حمل و تنفس و سعلات صدریه و تبرید [illegible] تجویز کنند جهت رفع [illegible] تب یک یا کسر درجات
دو گانه مرطب و [illegible] تحت [illegible] علاج ترکیبات [illegible] با
جمله تقویات و شراب [illegible] که در اطفال شربت [illegible] و [illegible] تجویز
کنند

(۳۵) حمّی دقّ *fièvre hectique*

حمای است [illegible] با [illegible] و هزال و ذبول و در درجه آخر تشنج تام شدید و ضعف
و برودت و حرارت [illegible] و حرارت [illegible] در کف دست ها در گونه
[illegible] شدت که در درجه دوم هزال زیاد شد و جمیع [illegible] و عرق [illegible] و اسهال
صفراوی [illegible] و [illegible] تب [illegible] شدت که در درجه سیم
[illegible] حمّی [illegible] در رقت [illegible] برآمده [illegible]
و [illegible] همیشه [illegible] مرض [illegible] از مرض [illegible]

علاج ـــــ رفع مرض اصلی باید نمود که [illegible] جهت رفع کثرت عرق [illegible]
و [illegible] که [illegible] برای رفع اسهال [illegible]
و [illegible] کنند

مقالهٔ پنجم در امراض جلدیه و شرح مختصر آنهاست

(۱) دمامیل و عفونتهای جلدی

دمل عبارت است از جوش ورم‌دار و ... که در مقدمه به واسطه حصول ورم در وسط آن در دمل کوچک ورم حاد ... غده‌ای ... بلکه به حجم دانهٔ ... زیرا که ... جوش ... کیسه‌ای بزرگ از ماسیده ... بلکه پردهٔ مرض گرفته ... بعد از آن دمل ... تهیه میشود و ورم و ... ورم از آن ... بعد از ... و نطع ... کننده و نیز ... در همین حصول ورم ... در موضع ... لازم است

دمل کوچک ... پرده ... ماده‌ای ... به ... و ... علامت ... دمل ... که ... در ... تحریک ... و صلابت ... دمل ... در سطح ... و ... اگر ... بعد ... دمل ... ضعف ... تب ... و ... به ... بزرگ ... دمامیل ...

(۱) دمل گرم یا عفونت جلدی ———— تومور یا عفونت ... به جهت حرارت و درد ... در موضع ... تحریک ... در جزء ... ضعف ... به تحلیل ... تعفیم (دمل) در ... تومور ... تعفن ...

دفع آن

دفع آن ... جوش ... که ... به ... خلط ... عفونت آن ... جلدی ...

علاج ———— ... در ابتدا ... جلدی ... در ... ورم حاد ... نمک ... ماسیده ... بر ... علاج ... ماسیده ... بزرگ ... و ... در ... ورم ... دمل ... در صورت ... پرده ... در ... ماده ... بزرگ ... که ... گرم ... دمل ... در صورت ... ادویه ... در ... ورم ... در صورت ... و ... در ... ضعیف ... تقویت ... گردد ...

(۲) دمل بارد ———— تومور ... یا ... ورم ... و ... دمل ... بی درد ... و ... رنگ جلد ... و ... حرارت ... ضعیف ... عفونات ... باشد

علاج ———— ... تومور ... تحلیل ... و ... خوردن ...

و علاج صفراوی درست نکرده، بیشتر و در ملک پهلو درد و دل با تب لال و در سر بعضی گرفتاری گشته

هم بروح به تولید نحو تشنج و تکرر و پا خمیدگی و ورم و بالاکثر خفگی و در هم بینه و شرب سعتر

و تکمیل ورزش، انقطاع و در رطوبت کردار، بهتر آن است در و تر بو غلطان پس گرفت و خمیر

اخلاط نیز بعد از خوردن ببینند و پگیرند که تحت علاج باشد و کار به حضور من نیز محتاج است

(۳) و نقل مقعد ـــــ در تعطل از ورم و غالب در مقعد ورد حس با درد که هم ربط

فشار و حرکات شدت یابد و در بعضی مواضع در و انقطاع و دیده شود بعد تو مرض از حس بی درد بارد

ظاهر کرده و حوصله به دو ، در جثه و تحریک تعفن یابد در داخل و پشت و تقطر و جرا در علی

خواهد یافت (رجوع شود به مرض بوت)

علاج ـــــ در دفع اعمال و انجام بیرون و درست نکرده، علاج صفراوی و بلغری اخلاص

و بهتر تنقیه به کار برده و امر حفظ در معالجه گشته و تجدید و ربط به پگیرند تحت علاجی

با استعمال تنقیه آن و حقن بدن یا در کار و انقطاع بعد ورق هم نیز داده و در توقف

هم، در فحص آن رسم به حقن ما شو لیسرا تکثف و لعل، و انتهار به تقویت

و حرکات و شرب سعتر و به تکثیر تکثیر به کار برد

(۲) ثقل تناسلی تفسیر به جزء قعده یا و

ابتدای این مرض ریه انگار است در اول ابتدای دی پس از ابتدای مرت وقت و ثانیا انقطاع

تقویه انقطاع در بعضی اوقات و جمع و کاستن و جهت تنقیه بلغمی کنند و خلط هاضمه دیده شود به رنگ

تیره در آن است و تیره دیده شود در مکولات و جا بها و ظاهر و اطراف و تشنج نیز منبع کاکلیده و قوام

تقصیر در تنقیه اجزاء امعاء و نیز تشنج در دلی جانب و صدمات و تعادت

در انقطاع هم بعد از خوردن با اثر ریزه حالت توقف انقطاع علامات بر تنقیه و تشنج

دیده شود در انقطاع تیم ظاهر و اطراف با زمین رطوبت بیرون خون آن گاه خارج شود جهد از رگ

تشنج ظاهر بر گشته بر حد جهد، و تنقیه در انقطاع و صفراویه

از روی حرارت و سرعت نبض و حالت حمیه نیز در بعضی اوقات شاید به هم رسد و در انقطاع هم

ثانیا علامات مذکوره توقف یابند و در انقطاع ثالث علامات عفونیه و التهاب و قی و تهیج

و عرق فراوان و چهره و ضعف ظاهر شود

علاج ـــــ دو نوع است یا و از بیت آنچه با دارهای و از او دیده تنقیه یا و زرده

حضور درد است به کار برده تا خون یا خارج شود و منع در تنقیه و حقنه هم روغنی و قار

بر تنقیه از انقطاع طوری و حقنه به مجرای برده

(۳) جراحت حاصله از آلت برنده

این جراحت عبارتست از تفرق اتصال جلد و نسج و غیره به واسطه آلتی که بریدگی داشته باشد

و منبع و عروق و اعصاب و از زخم و تشنج و خروج خون نسبتا در تعقیب و حدوث عظم جراحات و ...

و ضعف و غش و تب را دور کنند و شراب به جلد و صحت جراحت و مزاج مجروح

علاج —— جای فشار مجرا را از نو دو را آرزانه بند زخم را با آب سرد شستشو نموده بیرون رابطه بخیه

و ایله از خون استحمام ساخته شستشو معقم به قطعه نبنند و ضمیمه بخیه رجب ترتیب و مقرو حیا ملحق نمود

و در اعمال ساعات طبی سرد راحت و رها از جنگ و فشار بیاب و چون خون و چه مرطوب رابیز

و علاج نمود، تقویه گرفتن و هر سبب و تأثیر و لفه یک جهت زخم به پای خون جای و، با انتظار مداوم

نظر تقویه و تربیت مزاج و بتر و بر مزره مطلوب را لکه با تجویز کنند و به علاج گذارد و عمر (رجوع نمود

به ص ۷ کلاژ)

(۴) جراحات حاصله از آلت خنده

در این جراحات علامات موضعیه کمتر با این دیده میشود و هیچ نباشند و مختلف از نه جهت آلت

جارحه و عمق جراحت و عده آن و چیز دارف تیم جراحت نقوده با تیر ... جراحات سریع آلت

علامات عمومیه هیچ ارزنکنند و به پایه خطر داشت ندارند رجب اختلاف عمق جراحت

و عمق آن و طبیعت آلت جارحه

علاج —— چنانچه جای جرحه را بپوشانند از روی زخم را با آب سرد یا عرق شراب شستشو

تعقیم نمود جراحت و تمیز آن زخم و بخیه نموده رنبانند زخم را زود و تحت ضماد و غذای حیتی

در تشیع یا ضعیف یا ملحق جراحت گرفته ضماد و داخل و دارو به سرد و ایجاد کاذب از رنج

چون آلت جارحه تحت سوراخ جنگ و کمین شد در موضع تب بگیرد و دارد و مملکه و ضابط آن باب

شکل سطحی گرفته چون در جرح شدید مرطوب نیست ناپی موضع زوال و احتیاط خیل لوده دار

گذارند

(۵) جراحات حاصله از ضغط

علامات موضعیه مختلف از نه جهت اختلاف کیفیت و قوه ضغط و جراحت آن ظاهر گشته ازل جراحت

کوبیده و سر و خراب شد و جز دارات و عضو بشر گشت یا منی یا خیز گشته تنه ازین

کوبیده شد و در قطعه و ضغط رجب که آلت جارحه سنگ بگیرد در مثال آن شد و بر

حسب قدر و ضغط رجل دارم و حسب مرطوب فعال رفت و آن تغییر بعقود است جراحت

با نظم و کوبیده است علامات عمومیه رجب خطر جراحت دشوار یا مختلف شد

علاج —— آب سرد تحت دردها جراحت ریخته تمیز کنند و جراحت طرقه اثر

متعفن نمود جراحت را نظم داشته جزو اخراب شده و چرکه با قطعه قهرمانه برداشته از زخم

دور کنند

(۶) جراحات حاصله از اسلحه آتشی

(۱) جراحات حاصله از گلوله —— سوراخ دخول که رادو و خروج آن پیدا و دیده

میشود و این نوع ظاهری جراحت کوبیده سوراخ خروج بگو رد بانظم و گلوله نفس شکاف و نقب

و رباط‌ها پاره و یا بریده باشد و سر استخوان هم مستقیم خارج شود و بالجمله قطع بدن از عضو متوقع گردد
نیز نباید دور انداخت و بعضی از آن‌ها است اول سیم و نفوذ حاصل شود و ثانی در صورت [illegible] است که
برعکس بیاورد و خارج شود و چون حرکت کرده حتی پا سر فشار داده شد طبقات عروق متقعر
شده یک [illegible] اول سیم صورت بند و در جمع فرق کمتر باشد یا در جای ضغطه دیگر عظام مستقیم
باید مستقیم حاصل شده باشد جراحت مرضوضه از کوفته شده ترتیب یا از نقطه و استخوان داده و قطع و [illegible]
بدن عضو

(۲) جراحات مرضوضه از کوفته شده سر بازشدن پیشه و تفکیک مخصوص چون از ضرب [illegible] دارد شود
ضربه و سایر علامات آن خفیف شده و در مواقف جمع از ضرب شدید رسیده شده و به نهایت سرخ می‌شود
شده جراحات کم یا زیاد متعدد و کم یا زیاد عمیق و سطحی حادث خواهد
در تمام جراحات مرضوضه از جمله اینست رنگ جراحات سیاه و کبود رنگ و درد آن‌ها قهر
بی‌شعور است و جمع ملتهب و حالت رنجش و خون نقره از [illegible] و دیگر عضلات [illegible]
علامات عمومیه به ضعف جراحات و حدت و حال آن مختلف شده رنگ پریده و [illegible]
سرد نبض ضعیف غشی و تهوع و [illegible] و اوقات رو به [illegible]
علاج ——— باید تفحص نمود و نسبت و وسعت و طبیعت جراحت نمود و بجای آن‌ها پرستاری
و حفظ نمود که [illegible] در زخم موجود است [illegible] و نیز در زخم [illegible] پاک شود

دفع

و غیره و خون جمع شده باید خیر حالت و عوارض عفونت نباشد و از جمله حرکات و حرکات نبض [illegible]
و بادکش به و چیزی رو به فرو نهید و آب شراب دارو و پنبه تر [illegible] کرده و حمام [illegible] از
قطعه و جمع شده باید از طرف حالت مخصوص بیرون نمایند و به جای [illegible] سرد و به اصلاح [illegible]
حال سرد و بعد بیرون از آنجا وارد نمایند و قطعه جراحت را [illegible] حالا گرم [illegible] بعضی از آن‌ها است
آب [illegible] وارد و آب سرد و ضمادات [illegible] کرده به زخم جراحت را باید وسیع نموده [illegible]
[illegible] آب [illegible] خروج کرده و بکار [illegible] در [illegible] حاصل شده باشد و قطعه [illegible]
[illegible] باره شده را به [illegible] [illegible] باید شده باشد و در صورت [illegible] را
[illegible] و تحت [illegible] [illegible] [illegible]
چون ورم شده عارض شود [illegible] و سرد و [illegible] وارد نمایند [illegible] [illegible] ضعیف [illegible]
زخم را [illegible] [illegible] و مطبوخ [illegible] و شراب [illegible] و عرق [illegible]
[illegible] کرده [illegible] [illegible] از [illegible] [illegible] از [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] در صورت [illegible]
[illegible] و هر گاه [illegible] [illegible] و [illegible] حاصل نموده [illegible]
[illegible] شود و چون [illegible] شده [illegible] [illegible] جراحت [illegible]
و چون [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] و [illegible] قطع [illegible]

(۷) نزف الدم جوفی

عمل نزف الدم عبارتست از شیوع و خروج مقداری از خون از تشریح و قسمی جوفی ثابت کرده نوع اول
نزف الدم را تقسیم بندی میباشند از عروق کبار از ادعیه دمویه
خروج خون که از شریان و اورده منشعب میشود بغیر از ضربات قلب و انقباضات در حرکت وریه خود را از
طرف عروق پاره شده ظاهر نماید خروج خون بطور بی توقف گردد و با بطء یک رنگ
وارد آورنده عروق در این حرکت وقت و خون حرکت آهنگ خود جریان خون را از
ادعیه دمویه تنبیه خود را بخیره نمیدهد و شود (نزف الدم شریانی)
خروج خون سیاه و با جهش که متصل میشود و خون بدون تقطیع این حرکت را از ادعیه شعریه
نشان میدهد وارد آورنده خروج خون با نقص با توقف شود و قسمتی از وریه هم بار و قلب کم خالی
نمایان و متقلص شود (نزف الدم وریدی)
سیر خروج خون هم دوام و رنگ خون سیاه رنگ و دو لخته خون را اثری برنگرداند و علامت آن نقص
مجروح (نزف الدم شعریه و ثانویه)
علامات عمومیه مختلف شوند باختلاف شدت و کثرت نزف الدم جلد بدن با رنگ عرق سرد و غشی
بروز کند تنفس ضعیف و نبض صغیر و دقیق و حرارت هم برند
معالجه ——— در نزف الدم شریانی با بند شریان با کمربند و لیگاتور و تقبض شریانی غلطیه

نور و بند و تطبیقات و خوابیدن و حرکت ندادن عضو (سی در رگه) و فشار دادن آن و تیغ کوبیده
هم در شریان های کوچک باشند بکار برده در نزف الدم وریدی تطبیق دست و رگ نمایند در نزف الدم
شعریه فشار و تطبیقات مخرج ادعیه دموی و آب گرم و حرکت ندادن عضو و در تیغ آب
یخ بکار برند تجویز معالجه عوارض عمومیه مانند تنگی و حرارت و منبهات و حرکت ندادن
خونریزی بکار برند

(۸) کدمه

عبارتست از جمع شدن خون در زیر جلد بعلت تصادم یا ضربه در وقت تفرق اتصال در جلد ورم ظاهر
آن کدمه با لیف ناسج پاره شده ترشح دم حاصل گردد و تا کم باشد و کم نمود و در
خفیف باشد بعد خون در محل تحت الجلد ریزد و خوب کنده شود و جذب شود و تا ماه
کند بعضی از تراکمات خون منعقد شده تقریباً بکرده بجای علامات موضعیه باختلاف درجات
کدمه مختلف شود در درجه اول در عضو ورم کبود میباشد و در درجه ثانیه ترشح خون
و کبودی حاصل شود و در درجه ثالثه پاره شدن نسیج عضلات جلدی و باین عضلات ورم
شود و در درجه رابعه جراحت تقریباً رسد و در درجه پنجم مقطوع شده و جمع کم یا زیاد
شده بطریق زرد رنگ شود
معالجه ——— مالیدن آب سرد گذاشتن و حرکت ندادن تمامیات ورم و آنچه مرکب و تشریک (ملاح)

و هشتم تیغ بهترین ... است و برای ضماد ... عرق کافور و ... جوش دارد
مفید است و ... و است در جذب خون ... درد ... است در ضماد ...
غلیظه ارسال ... و ... است که ... و ... ... در تمام ... قبل از ارسال ... قصه
... شود و چون ضماد ... و ... که ... تقویت ... و چون در عضو ...
... و حرارت ... و ... است و ... تقویت ... قلبیه
بکار برد

(۹) قانقرایا

عبارت است از مفقود شدن تمام حیات ... جزء ... از بدن با ... حیات در اجزاء
... و پس قانقرایا ... شش ... و چون عضو ... رطوبتی ... تعفن
قانقرایا ... است ... در ... چون جزء ... خشک ... بدن ... رطوبت
... قانقرایای ... و ... است قانقرایای ... و چون
قانقرایا تمام ... سیاه ... و ... در ... از ... نسج ...
... است ... قانقرایای ... از ... مخصوص ... و ...
... و در ... و چون ... قانقرایا ... و ... است ... را ...
... رنگش ... و ... و حرارتش ... و ... ... اجزای فرنیده ...

بعد قوای ضعیف شده ... و ... گردند ... و ... اجزاء ... و ...
... نسج ... را خراب کنند و ... شود ... تعفن ...
بعد ... شود و ... تمام ... اجزاء ...
و ... اجزاء ... را خراب کنند و ... قانقرایای
دیگر ... است ... قانقرایای ... و ... اجزاء ... را ...
... قانقرایای ... است ... است ...
... از ... در ... شش ... بدن ...

علاج ——— پس از بروز قانقرایا ... و ... و ...
... اجزاء ... و ... تقویت ... و ... را ...
... و ... است ... قانقرایا ...
... در ... است ... و ... علت ...
و از ... عضو ... تقویت بدن و قوی

(۱۰) تعفین مرضیه

عبارت است از قانقرایایی که ... و ... مرضیه ... و ... کرده ...
و ... که ... و ... خفیف و ... و ... است ... است ...

چند صورت از مجدوع و بعد که در یافت شود

صورت جرجتی ——— وقتی مجدوری در جرجت بجرت و کوری متعدد پیدا کند، آثار آنها
دفتر مجدوری را در روی پلو ناحیه دیده شود پیدا، فاز جرجت یقین است جرجت پهن شده
رطوبت در مجاور آن نشر نماید

صورت پولیپوز ——— وقتی در جرجت ناحی نقصی پوشیده از یک پرده پولیپی خیلی نازک
موجود شود متعفن و عمیق تر شود به پرتگاه نشر رطوبت در مجاورت

صورت پولیپوز رفت قرمزی ——— لوزی را دارای وجود برزرن ناحیه و نشر رخ و فوج
دیده شوند

صورت دیفتریک ——— ماده سفید رنگ در زیر پرده بطنی جرجت موجود است و از
دیفتری جرجتی که دیده و پوشیده از ماده پولیپوز دیده شوند

علامات عمومیه مانند آنکه عبارت از تب و ضعف و درد است و چون تأثیر نبوده تا نام و مع
ترشیف و سرفه و حمی و صداع و فقاهت یا در اسهال با تو تنفس و کلادو نهایت شدت
شدت است

معالجه ——— در صورت حفظ صحت ناحیه و مراقبت کننده ... از ... مرض مدرم
تمیز شده اسباب و اهمیت جراحی را استعمال کنند که پهن را ... بعد کلرمنه و ... نوشته

با آب فلیکه مجدد و مقویات و ریت گنگه و تفریحه تغذیه کنار نه فغار غالب و ریت
گنگه خاص ... با ماهی ... با ماش و سرکه یا سرکه کافوری و تنهیه فلیکت یا آب
فلیکه و تنهیه تفریک با آب لیمو و بعد کلرمنه و شربت بعطره بک ... زخم و استعمال
عذار کافوری تا پنج لیموی یک ماه بخشند چون جرجت و تعفن عمیق شده از ابتدا جمیل
و کرنبات مانند بس آب که کسته و ... پس نزرد ... پرده ... ابتدا بایع سرخ
و زنگ کسته

(۱۱) تعفن ریه ـــ خبث ریه ـــ مرده شدن ریه ـــ چوبی

چوبی مرضی است حاد و حدیث بازا از مرض بوده و خیال بریم است در و در اثر ورم و عفونت
در عارض شود و بجهة درم و ریه و تضیع جاهی (حش نفاسی) و چال پدید خافضه قطع عضو
و مکتم است در نتیجه سبق تب بودن مرض او در ریه و پس از آنکه مرض منتشر و تعفن
شروع کرد و لرزی بروز کند در نظر بالات ثابت و بجریت و اینکه لرزه و زرد شده
نفس و تنها جمره تکرار شود و در ریه و کبد و ... و حبیب و نفاصدر و بخیر می‌تواند نهایت
نهایت خطر است

هشت یا پانزده روز بعد از حصول جراحی لرزه و عرق و بعد از بروز ... زرکشی
ریه ... صدید و مخاطی و نفخ یا ... و سرسام یا ضعف و موت یا ... تعفن متعفن و نفس

باد و خشک شد منتج نقطه محدود بعض دفعه حرکت با جدار آن در تنها و بعضی تیره تا یک
در نوع سوء مزاجی صدید مند فوری با بادات حدت سطحیه دقیقه یا در دیه (سرخ و مزاج
نفخ رمدی و مائیه) دیگر در حال ملتهبی ظاهر نه رنگ جدید بی حد خشک
یم روی ملتحمه و مجرد در اطراف هر جهت و ورم او عنبیه تا به درجه نظر بیشتر و ورم
دریه دیده شوند

علاج ——— مرض را از خشکی متفرق کننده بعد یک نوع در جهت تحت حفظ نموده
سقوط اشک دیگه نه از جهت تا با پس نحوه در روز تجویز کننده بقدر قرص ها منطوی (حب
۱/۸ گرم در صابون مخفی) و پنبه آبکی در آن تخته خشکیده دارد و کافور و ما
در تغذیه مرتبه یک و مسکن بقدر یک سقمه از بهمت ۱/۲ و کدام اشکالی در روز آن
در تمام شیء بزرگ و از تریاق ارسال دارند در صورت لزوم وضع آن بعد بسرعت شکار را بدهد
ثم را در و در جدول نسخ چشم با جدول لیقه یا در سر که تقطیه با نهگ آب فرو برده
زخم را با پا بر بنهند

(۱۲) ورم دریه

عبارت است از ورم ملتحمه و جدار آن رده شده که در محل و رخ شده باشند و با علامت ورمی خروج در اینجا
مجری شده منتج و مبطل ورم دریه مدرک شوند (ورم دریه حرجی) از این اثر ورم دریه مجاور خود
را لعاق

و لعاق جدار آن آورده است و لذا لرزش حواس محموع و موقعه در میان تقسیم شده رطوبت بیرون
در اجزاء انتقال منتشر کند هرگاه آورده طرف جمع عوارض ورم کانه با آنچه شستشو ملتحمه روشن
بر هم مجرد ها است از مجاری آنجا مرحلة تا بروز کند
دفع و شدت صلبی منتشر در زیر ورم را بسبب آنکه جزء اطراف در زیر ورم تا به حسب تهیج ام
و دارای تمام و اطراف در نتیجه باشند و مختلف است تا بیخ بروز کند و زنتیجی از ورم دریه ممتاز شده و تشخیص
کرده در نسج مجاور و بعضی اوقات غده لنفاویه مجاور در زیر تا اتساع کننده و در تمام اطراف درد
تورم و رخ باقی موجود است به اندازه ورم ورم تا آنکه درج بر زیرشت کرده همراه با تب
مریض شدیداً تب دارد که است عوض و لرزه و سایر عوارض در نتیجه

علاج ——— وضع و بر زیر تخ در صورت امکان و تزریق بدین زیر پوستی و شربت مبرد
تجویز نمایند بعد از یک هفته و بروز علامات عمومیه غده نهری نشان دارد باید رجوع کننده بحرکات
و مختلفت و تعویقات (تکات مرهم پاک و دست نکنید) و حقنه با پرگرم از تحریک
و مسهلات و تنقیات (اسیک بقدر زیاد) و تکمله و مدارات قویه و غیره

(۱۳) تهیج سفیده موجب چشمگی را با جم لعاق

عبارت است از التهاب حاد و یا مزمن جدار و بطن ملتحمه و بعضی اوقات در زمان بزرگ مطلع جدار و دیده
شود و بعضی اوقات مسبوق شده با عرض های که با علامات ورم دریه خاص (رجوع شود به ورم دریه)

وحتی نفاسی) بعضی اوقات این قسم جنون که [illegible] در [illegible] می

[illegible] بروز کند و در [illegible] جنون [illegible]

[illegible] خون

[illegible] ضعیف [illegible]

[illegible] تجربه [illegible]

[illegible]

[illegible] تجربه خون [illegible]

[illegible] است [illegible]

[illegible] خون [illegible]

حوادث خون

علاج —— [illegible]

[illegible]

[illegible] در صورت [illegible]

[illegible]

(۱۴) [illegible] در طبابت نفسی [illegible]

[illegible]

عادت است از جهت [illegible] و علاج [illegible]

[illegible]

علامات [illegible] و بعضی اوقات علامات [illegible] و بعضی از اوقات علامات [illegible]

بروز کند ضعف [illegible]

دیده شوند

علاج —— [illegible] جهت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] جهت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و ریح شنیده و غیره ، اگر نفس یا اگر کالبد مفروضه باشد

(۱۵) سمّ نفس و بنگ و آزر و شاربنج

(۱) اگر گزیده نفس و مار و غیره — علامتش آنکه زرد رنگ شده و جمیع شیره و نفس در حرکت
و برودت حادثه و ورم است در اطراف بدن متصل و حال دل و گاهی از زرد شده بعد وجع و تشنج
نقص نفس یا فتق که آن حال که رنگ و رنگ کبود شده نفس که نفس بلا و عطش یا بی ریح صورت زرد
نمایان شدگی لیموییتی و غشی و عرق سرد و برودت بدن و تشنج و ... و اسهال و حالت دیوانگی
علاج — شاربنج و جراحت و عقب آن روی جراحت داغ کشند و داغ نیز
جراحت را روغن داده و چند قطره تریاک در آن ریزند و داغ آن نیز و بطلای کشته و تریاق
روغن زیتون و به ماء العسل آب بکشند و آب تا یک کاسه آب بکشند و ریزند از حقنه
با ده قطره تریاک در بعضی شربت و شراب بدست که گاه و تریاقات و تریاک با آب
پارو و گرم بطلا ریزند یا بخورانند

(۲) گزیده نفس بنگ آمار (رجوع شود به بحث بعضی و ترس از آب)

(۳) شاربنج — عبارتست از برزرگ یا چغندر و پیتول سیاه رنگ تمام از رطوبت
شیرین و خوش رنگ با حرارت دهقه و ایغ و پیتول و آتع ، شاید در مجلس ... رنگ
حب هر بخت رنگ یا کم شده و بعد تریاق و جمع آن و تعدد و حرارت شیره بعد تعدد و در خرما

مواد و چشم بیرون و سرما و رنگ شده و در حار و سرعت و ضعف نبض و بعضی اوقات اتساع
نبض و غیره شده حدقه چشم چشمان یا غیره ضعف و غشی عارض گردد

علاج — بدون آنکه اثر کند شاربنج را صاحب و ارتکاب آن با نیز قلیه و بخور با
آب زرد داغ کنند یا به جهت دفع و طلای کنگینه و گلاب و مرکب رنگ و گلاب و مانند آن و غیره آب
آب سرد و غیره و داغ کنند از دو خرما فرو دلالک و دست که گاه و شراب بخورانند

(۱۶) عطاول نفس

مرضی است و بروز آن در نفس و نمایان شده است و مرض آن و بعضی مرات ترشح و غیر ترشح
ماده حامله از بیخ حیوانات است با زرد و در خون و سایر اجزای حیوانات بعد از مرگ حیوانات و
شانه خواه مرگ حیوانی را بعضی مرض شاربنج و یکجا شده با تجزیه خواه بعضی مرات از حیوانات
مگر بطریق تجزیه و تعفن یا از دفعات حیوانات و بعضیت در شکم از ... و مر هر جهت
حیوانات مقدار شاربنج را اگر کنند مقدار تا به نیکه بیش از آن تا وقتی که از ... ضعف تا صحت
جلد حیوانات مذکوره و جلد و پشم و سایر اجزای حیوانیه چنانچه تر مقدار که تا به تب آورده و اولی
بودن خون حیوانات شاربنج و آثار نکته و از بیخ بطلب و داغ شود سبب بروز علامات و
تب و از بعضی لمس و ریح کم شدن یا خون حیوانات مقدار شاربنج را اگر دیده باشند
بگام امتیاز — گفته و بروز در گوش سرزرد و مبتلا شود در غیر از بعضی چک زرد ازو

باره که مدام این هنگام از بیست و چهار تا چهل و هشت ساعت است

هنگام دوم ـــــ در زیر در کول چند یک صبر صورت بسته و تمیز عرض نگفته ظاهر می‌شود به رنگ تیره و خارش شدید به جلد قرمز و اطراف آن در کول متعدد و فاصله در یکدیگر از آن دو رنگ آن اطراف سخت و سیاه است و دیده می‌شود مدام این هنگام چند ساعت است

هنگام سوم ـــــ در زیر دیده و هم و متعدد کلفتی و کاسه تنگ شدن به کار در جاهای تحت و تفنن و حکاکی و خارش ـ نوبه مدام این هنگام یک تا چند روز است

هنگام چهارم ـــــ علامات عمومیه ضعیف و ترشح برطرف شده کم رو به کاستن زیاد می‌شود و بعد آن خارش باعث است و چون رو به فساد آورده یک دایره و دیگر در اطراف که ظاهر می‌شود علامات ستره جاری می‌شود نیز اختیت از شاید به آن است و در شاید علامات عمومیه برطرف علامات عفونیه شدت دارند و نیز از شاید تومور سیاه و عوارض و مهلک و در شاید قرمز است و در طاول روی آن که در یکدیگر و تومور ول در گنگ که سرچه موجود است

علاج ـــــ تو تیرول را به جوش سالم کثافه با آب نفتیده یا حبایی گوگرد جیوه و زیتون داغ کنه و دیده با آهن قرمز شده را باد و آب بریده فرو برده و روی حرجت گذارند و روی آن را برفاد سبول در آب گرم کنند بر پشته خاد رگ گرم دیده بر جمله گرد زیف بر روی طبقه از شمع یا عضو که درجای نیمه باشد گذارده مدت بیست و چهار ساعت با آن که مداوی شود است

باطل تو تبه

(۱۷) خراج

عبارت است از از تومور ورمی در جلد و نسیج سلیه تحت جلدی که از شبه عفنی شده تقیح شده و هر جلدی در دقیقه از آن در رود و داغ است و حجم خراج زیاد است و از جنت ممکن بزرگ از آن متفاوت است بعضی از بعضیان هر قسم خراج تا تازه جلدی و رودی (شاربن) و بعضی دیگر را جلفاد از آن است و هیچ تفاوتی بین خراج و شاربن نیست هر حال خراج تومور است در جلد و در پای و رسوخ و حجم قرمز تیره و جوار تا تومور آن هر در جلد و در چند روز شاید تیر قطره به بانه و از طلع جلد به آخر تو چرت آن تیره و در رنگ جلد بعضی و تیز در سیاه و تو خارقه در رنگ تومور چون جلد خراب و در خراج تو عامل از چند روز منع منظر نگفته شود و داغ بود و خارجی خود خارج تو ممکن در خراج محور خاد است شاید در روی کیف و گرده است و یا از ترکان شایع در خلف یا طلع است و در بیرون و گردن بعد تعفن و تقیح ترشح است چون در طرف عمق شده و دست است الحب جو چون و در بینه از از شود و بعد از بعض خارج جهل و دلایل جا جاق نقرس را حقوقی که و نیز بعد از خوردن غذای رو به رف و در جلد و ضعف مزاج عارض شود که بیماری شدید است بعضی گردد هر کسی که در کاهی علامات عمومیه یافت می‌شود

علاج ـــــ در ابتدا خصوصا روی تومور از سال دارند بعد از دو روی اشخاص ضعیفی عارض تومور دارده به جلد فن رسیم بزرگ خراج شانه بعد بزرگ تاب رها گرد و بر بعضی بسته خاد تا از آن

پرهیز و لیموناد و مزیله در حوالی قصه جاریست بطرف در سر پا [illegible] نموده [illegible]
شرب [illegible] و [illegible] تجویز نمایند

(۱۸) ورم جلدی

عبارت از تورم محدود و کوچک که در مرکز آن یک برآمدگی کوچک ظاهر و چون بزرگ شود [illegible]
تورم (کهیر [illegible]) و تورم جلدی [illegible] بروز کننده [illegible] و در [illegible]
از [illegible] در معرض [illegible] [illegible] [illegible] و از [illegible] [illegible]
[illegible] حرارت و ورم جلدی [illegible] [illegible] معرفت قرار و [illegible] [illegible]
[illegible] و غیره [illegible] [illegible] مختلف [illegible] بروز کننده [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
خواه [illegible] شده [illegible] [illegible] و خواه [illegible] [illegible] از [illegible] طرف دیگر [illegible]
کند و [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] زیادی [illegible] [illegible] کرده

علاج ——— چون [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
پس از آنکه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] پس از آنکه [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] حرکت [illegible] [illegible] ضعیف می‌کند

(۱۹) احتراق و سوختگیها

عبارت از [illegible] [illegible] [illegible] عارض شود از [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
برای سوختگیها شش درجه [illegible] [illegible] علامات [illegible] [illegible] مختلف [illegible]
[illegible] و درجات احتراق را [illegible] [illegible] درجه [illegible] [illegible] [illegible]

درجه اولی ——— ورم [illegible] سطح جلد بدون تاول
درجه دوم ورم جلدی و تشکیل تاول
درجه سوم صورت غانقرایا در جلد گشته [illegible]
درجه چهارم صورت غانقرایا در تمام جلد [illegible] [illegible] [illegible]
درجه پنجم صورت غانقرایا در تمام [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
درجه ششم [illegible] ذغالی شدن کامل

علامات عمومیه مختلف [illegible] [illegible] درجات احتراق [illegible] [illegible]

در تب [illegible] و چیزی [illegible] که [illegible] حالتی [illegible] بکار [illegible]

[illegible] تولید [illegible] حصول [illegible]

علاج ——— در زخمهائی که در درجه اول و دوم [illegible] باید [illegible] استعمال

برودت [illegible] نگاه داشته خود زخم را در آب سرد فرو برند و [illegible] آب [illegible]

تازه کنند و چون [illegible] در آب سرد [illegible] پارچه [illegible] در آب سرد [illegible] بر موضع

گذارند و بعد از آن [illegible] آب [illegible] گرم [illegible] تمام [illegible] قرار داده و از

موضع زخم [illegible] بپوشانند [illegible] و بعض اوقات استعمال

[illegible] و [illegible] بعض [illegible] آنها ترجیح دارند [illegible]

از [illegible] و چون [illegible] و [illegible] بکار برده [illegible] زخم

[illegible] برای خروج رطوبت

جوف [illegible] و چون [illegible]

[illegible] قرار [illegible] و روی [illegible] مرتبه [illegible]

[illegible] از آب [illegible] و چون [illegible] قرار [illegible]

مرتبه [illegible] که [illegible] حالت [illegible] استعمال

[illegible] تصفیه [illegible] علاج [illegible] حرکت [illegible]

[illegible] و [illegible] قرار [illegible] و [illegible] وضع [illegible]

و در درجه چهارم و پنجم [illegible] رفع [illegible] و [illegible]

پس از [illegible] قسمت [illegible] روی [illegible]

[illegible] با [illegible] حرارت [illegible]

[illegible] روی [illegible] پنبه [illegible] روی [illegible]

قطعات پنبه [illegible] گذارده باشند [illegible] و [illegible]

و [illegible] روی [illegible] پنبه [illegible] آب [illegible]

[illegible] برای رفع [illegible]

در زخمهائی که در درجه ششم و هم [illegible] در زخمهائی [illegible] و [illegible]

[illegible] قطع [illegible] لازم [illegible]

(۳۰) اثر برودت و سرمازدگی

عبارت از [illegible] که از [illegible] و در اصابع [illegible] و [illegible] است

[illegible] در [illegible] و [illegible] ضعیف [illegible]

در [illegible] و [illegible] بعض اوقات [illegible] حرارت و [illegible]

[illegible] و در [illegible] حرارت [illegible] و بعض اوقات [illegible]

مرهم و ضمادها بر روی گذارند هم قسمی باشد از رطوبت مزاری که تا زمانی با آن عضو گاه جو و [illegible] شاید نمایند

در تقویت بنیه [illegible] و عظام نفوذ کنند تا بر برودت در جمیع بدن در صورت نقصان حرارت

طبیعیه گرد و سبب بروز عوارض [illegible] شود و اوقات حس حرکت نماید در جمیع بدن [illegible] نقش

شود و چون بر برودت تمام بدن باشد پس از تنفس شدن رنگ چهره سفید شود با [illegible] و ضعف عمومی [illegible]

مفرط در شخص [illegible] از حرکت [illegible] شده [illegible] نماید [illegible]

علاج ——— چون علت مرضی در جزء یا عضو [illegible] معطر و غیره [illegible]

[illegible] و [illegible] و غیره تقویت کنند و از غذا [illegible] گرم و از منبع [illegible]

[illegible] رطوبت [illegible] و دارو [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] باشد چون [illegible] و [illegible] معمول [illegible]

[illegible] جراحت مرهم [illegible] و مرهم [illegible] [illegible] باشد [illegible]

[illegible] عضو [illegible] با آب یخ و برف [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] و [illegible] ظهور [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] معمول [illegible] [illegible] [illegible]

(گره [illegible] باشند) چون جراحت [illegible] (گره [illegible])

[illegible] باشند) [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

داخل [illegible] و شستشو نمایند قبل از خروج از منزل غذا [illegible] کنند و در موضع توقف نکنند

چون [illegible] منع کنند [illegible] هوای گرم [illegible]

[illegible] جمیع بدن [illegible] با برف و یخ [illegible] کنند حرارت

غریزیه [illegible] پس از آن [illegible] معمول [illegible] عرق [illegible]

تمام باشد

(۲۱) ورم اوعیه لنفاویه

علامت [illegible] ضعف [illegible] اوعیه لنفاویه [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] جراحت [illegible] اوعیه لنفاویه [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

(ورم اوعیه سطحیه لنفاویه) [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] (ورم اوعیه عمیقه لنفاویه) [illegible]

[illegible] حرارت [illegible] [illegible]

علاج —— جراحیدر اگر مورث بر ورم او غده لنفاویه‌نك چابك دخی تقیح ایتمش ایسه ضماد تقیح

ورجحاً کزاره حرارت جدیده دخی ضماد و تطبیق و تشریح تنقیح و چادر کافوری کزارته بر

ورم و تکمیل ... شرح خشن وارد ایچ حوضین بزه ده استعمال اولنه (دلپو) دخی عادت

... ادویه و قره ... کافوری و آب ... استعمال کشنده حقنه

برق تجویز اولنه

(۲۲) ورم غدد لنفاویه

(۱) ورم حاد غدد لنفاویه —— وجع برضمن و حرارت و ... اولنمغله حرارت

تومور تحت جلدده ... بعض اوقات جلده ... تورم ... اغلبیت منتهی اولور بکید

یا انفجار علامات حمرت ... باشده حس وعدم ... موجود تب

علاج —— هر چند درجه‌ده ... کزارته ... ورم

وحلول ... دیزه اولنمه و تشنیع ... استعمال اولنه ... درجت

کزارته پس ... ورم ... اولنه کزارته دخی تقیح

... مزاج لنفاویه ... علاج فردیه

(۲) ورم مزمن غدد لنفاویه —— تومورلی ... جلده و ... متحرك ...

تغییر رنگ جلده ... تقیح ... توقف ... ورم ...

علاج

علاج —— ... ورم ... ورم ... دخی ... تشنیع آنك

دوکلك تعفین ... استعمال کشنده مزاج لنفاویه ... علاج فردیه

(۲۳) سلعه

تومور عبارتدر ... نسیج ... نسیج ... صفات

لطیفه نسیج ... تومور ... حجم ... مختلف ... بعدده ...

کاه ... تحت جلد ... متحرك ... نسیج ... جلدی ...

... جلد ... رنگ جلده حالت طبیعیه ... تومورلر ...

... جلده ... تومور ... جلد ... مورد ... کف ...

... ضعف ... حجم اولور

علاج —— ... جراحی ... برقدن ... دخی ... اولور

حجم اولور ... شق ... جلده ... جوف ...

... آب ... اولنه ... حرارت

... اولور

(۲۴) کیست

کیست عبارتدر ... اولنمش ... جوف ...

و غیره محتوی باشند رطوبت مزبوره گاه زیاد و رنگین و گاه محتوی ذرات ... مخلوط با خون و دانه‌ای

و دوست و غیره و گاه نیز ممکن است ... چون که رطوبت مخاطیه بود (رجوع شود به کیسه

که دکلیه و شبیهه و غیره)

تومور صلب و محدود متحرک یعنی ... بدون تغییر رنگ جلد ... و دارد و دیده می‌شوند

در بعضی اوقات حجم و رنگ زرم می‌شوند

علاج ——— همین در معالجه کیست‌ها ترکیبات ید ... و ... و ... و نیز ... می‌شود

ازردن زرق شرب ... یدی ... استعمال شود

کیسه‌های کبدی ... حجم ... بزرگ ... ازاله ... ترکیب

و ... از صد ... و ... و ... از رطوبت ...

شیر ... که ... جزء ... متعدد از ... اینجا که

در کیسه دیده می‌شود است ... مرض ... ممکن است که ... بزرگ شوند بدون

ظهور ... و علامت ... بزرگ و ... در ...

... شود ... حس ... است ... نبض ...

مرض است ... بزرگ ... است و ... که ... همراهی

دارد

(علاج)

درمان

ازالۀ کلیه در بعضی ... در ... تا ... جزء ... و ... شود ... شیری ... باب

و ... است ... و ... در ... ترجیح دارد

کیسه‌های کلیه ——— کیست ... به ... در بعضی ... دارای رطوبت و ...

... حال ... و جمع ... بدون صورت ... شوند ...

... کیسه‌ها باشند (تومورهای ... و جابجا ... رحم و ...)

علاج ——— ... معالجه ... و ... باب ... و

رطوبت ... نمایند

(۳۵) تومورهای نئوها و خال

عبارت از لکه‌های طبیعیه در جلد بوده و از نه خال ... که است در جلد اطفال ...

... در ... رنگ ... تیره ... قرمز و ... تومور ... باشد

... باشند در ... رطوبت ... ... باشند

تومور ... رنگ ... کوچک ... متعدد ... در سطح زرم ... دارد

دیده شوند ... دارای ... است ... در ... رحمت ... و ... وقت

زدن ... یا ... بزرگ شود بعضی اوقات همراهی کند

... با ... عقب

تومورلردر که تا [illegible] باشنه مربوط [illegible] نسج سلولی تحت جلدی یا تحت مخاطی [illegible]
ومرض ابتداسی ارتشاح باشنه و [illegible] جلد رقیق [illegible] رنکی [illegible]
دبلوق [illegible] طرف شونه

علاج ——— [illegible] تومور قطع [illegible] تومور [illegible] بو جهته [illegible]
[illegible] تومور [illegible] دبلوق [illegible] تومور [illegible]
ضرب [illegible] تومور [illegible] طبقه طبقه
[illegible] نسج [illegible] نسج اطراف [illegible]
[illegible] خمیره [illegible]
[illegible] تومور [illegible]
[illegible]

(۲۶) قروح

عبارتدر از فرق [illegible] جزء [illegible]
[illegible] جروح و قروح [illegible]
[illegible] جروح [illegible] قروح [illegible]
[illegible] جروح [illegible] و قروح [illegible] جروح [illegible]

[illegible]

و قروح [illegible] علاج [illegible]
[illegible]

[illegible] سطح جلد [illegible] قرحه [illegible]
[illegible] قرحه
[illegible] جلد [illegible] (قرحه درمی)
قرحه [illegible] نسج سلولی تحت جلد [illegible] جلد [illegible]
[illegible] قرحه [illegible]
[illegible] رطوبت [illegible] جلد [illegible]
نسج سلولی [illegible] (قرحه کالو)

[illegible] قرحه [illegible]
[illegible]
[illegible] (قرحه [illegible])

[illegible] سطح [illegible]
[illegible] (قرحه فونکوز)
سطح [illegible] جلد [illegible]

« قرحهٔ منفقه »

علاج ——— در منع فتق قرنیه و رفع درد و در جهت مطلق شرط نمیدانند معالجهٔ قرحه است در
قرحه در حین حمله به حقنه زخم ، بطور ساده بر بعضی از ادویات زائل نمیشود در قرحه کاتو حجلاً تعیین
و محلولات مرضعه و آب ولرم و ادویه ، برنگ جوهر و رمدی بکار برند
در قرحه هم اضطرار ، بر رفع بکار رود و رمدی و دفع آب برد تشنج و حمام برضعی در آب
جاری و ... بسیار و ... در ... « دکترین صد و بیست و پنج گرم
آب جوش ... یک لیتر » و ... بر قرحه ... ریختن ...
نگه دارند تا خشک شود و پس از چهار یا شش روز دیگر ... بستند
در قرحه فرنگی ... و ... بیک جوهر و ... آب ...
ریخت ... و آب ... و ... بکار برند و در قرحهٔ منفقه ...
... خاص ... و ...
... بکار برند

(۲۷) ورم غشاء و ورم صلبیه

... در سطح ... و ... بعضی از ادویات ...
و حرارت ... و ... ورم صلبیه ... علامات مرضیه ... نموده

بدرجهٔ حاد ... علامات ... و ورم غشاء
ملتحمه شود

علاج ——— ... در جهت ... بکار برده ...
... و ...
... بکار برده ... بر دارند

(۲۸) نکرز و کاری

نکرز عبارتست از ... و کاری ...
نکرز ... در ... ورم ...
... کاری
...
...
...
... کاری
...
...

زخم ریم و صدید زردی چرکی و متعفن بیرون می‌آید شکننده که از زیاد بیرون بکشد و نتیجه‌ای رسیم

نه گرد آن چه باشد

علاج ——— در گزیدن حالت گزنده چاره نیست جز آنکه جراح و محتاط باشد را بزنند دست علم

نیست را خارج سازند که در کار بپرکاری که در طبیعت ریم تغییر بدهد که وضعش هر او ضعفی

ندارد واروی جوی آن علتی بیخ مخروجی زبر اینه وسعت یاری وارد کنند نقطه‌ای که هنوز منحرف نشود هرگاه اگر

هیچ قسم تحریک نباید بزند اینکه تمام دوش آب یا جای دو صدیدی و بهتر و بوفور در

دو مورد بکار بزنید پس از اینکار رفع بود و با جانش مرتب بتین بیرون کار و صبر زرد بنبه بگذ

رفع شود رفع فوری خانه بکاری را بدل کنند بگذرد با بعد خوردن قسمت کم کتک را بدو هیچ قسم

ساکن نشود آن گرد علاج منحصر بهتر بدین قسم مریض واقع بزند و صبر بگذرد تخلیکاری شود بدن

بی‌مکمل نیست به حال ابدی فرقهای در دوغ بدو بدو رفعت بشود بخانه بشدید دو رنگ خاک

و سلانه بی‌همتی و ترکیبات بدین و آب یک دو راغ بشدید باشد

(٢٩) مرض پوت

نیت عبارت از کاری فقرات مهره جدید که یک یا چندین فقره از فقرات را بدهم بروزم شکست

در جمله گفته پوت نام جراح انگلیسی بود اشروشان ساختن بدن و کاری فقرات رفته بهتر اکنه

بوم جاده بزرگ عظام فقرات نیست مهره جدید که خناری بزرگ جابه‌جا و آنهم بر دوم عظم

رو به زوال گذاشت و پس از آن فقرات را در بر محکمی که تعفن مرض نمی‌تواند شد و نفوذ زیادی

بگذارد بخوبی و فقره گرفتن را چون فقط نه ملتهب را تکیه بدو و بخوابد و به چون یک حرکتی با کوره

بطرف عقب باید دو بخوابانید و به چون بسته و برآمد شده مریض وضع بدی پیدا کند و درد رش

بطرز آزاری باشد خارج طرف سائد ضعف پیدا کند و بعضی از اوقات بطرف ... تمام در پشت پیدا شود

(بو بخوابانید رکابه یک رنج و دار دارد) چو مرض شفا شود بخیلی با مدت و رفع مرض که بوجه بود

رفع شده همچنین تا یکی شد رکابی بر بطرف شود و مریض را حرکت و عمر و دانم در وضع

و شفا ورقه را بجا و بنیه کار و دیگر مرض شفا شود بکاری و در هم شدن عظام جمله را زیادتر

گشته تمام علامات تولید بود را فقط هر شده بعضی از اوقات بدن را بروز هیچ علامتی و نهایت

انتقالیه در قطع یا در بعضی از موارد فتح یا تیرشه صورت بسته مریض را بخط قوی بعد کند

علاج ——— باید از بدو تجلید شود و بر هر طرف برآمده از فقرات رفع می‌کنند را

بصفحه بعد از تعویض بکار بسته چو رنجور جا و دو ده شبه در بها تولید درد با جانب حرکات

بر قرار و در آن مریض را بر کسته رحمت و رحمت لاحق و رفع همی بعد از هر حرکت فوری

اتفاق ... به بنیه و هر وقتی در تلف بدن شود و ... (بو بخط ... خیلی سختی تا که

بود از قبل جراحت شود) و بر بدو کامل باید خود منغولونه بسته تکیه گردد و ترکیبات

تو گرفته و یدی و باد و پوت استعمال کنند

٣٠) اگزوستوز

عبارت از تومور عظمی ظاهر

ومنبسط اولور سطح عظمده وبا جزء آنی مختلط بر نتوءه شبیه اولور ازدیاد ونموضی نسیج عظمی بقایا
وضع طبیعی آنلاردر نتوءت نسیج عظمی صلب وشبیه اولور نسیج عظم صدفی وکاه شبیه اولور نسیج اسفنجی
عظامه وکاه مثل آن بر جسم دجسم ایله روی تجزیه فی فرو رفته بر حال تحجر انکاس ناحیه وار
حاصل ایدر بو نتوءت دروم عظام ومنبسط دار اوله برعظم دوار جبهه ایله کوفت تها
تومورده ور شبه دارلربه حجم وشکل مختلف بر کره مرجح ایدر وعمق دیده اولور اکثر کیفیتی کوشی
بر (وحج شباینه) واقع تومور بولورکه دورتر وه وقطعه کبری ومکث خفی وعظم حقوق اجتماع
درنه بالاوره حفره وقلز وبعضی اوقات درقطرات وعظام اربع و بیاض بولورکه جلدی را
ش رواده سیقی دوده رک ساز ودام جابین عضلات دادها رد اوروه وتشر یچین وجهار
بتشر ندود ربصورت جیزه جیرات اولجاع عصبی بعضی وعیره کنه (اگزوستوز خارجی)
وحج وعضلات تحفظ بحقدف عمیق بولور اگزوستوز دیده اولونه (اگزوستوز داخلی)

علاج ——— تشنج خفده حج عظم وتشنج ودکو وجب مر روده وقوه حقه ذوق دیر ورد
حاصل سیوم تکرار نسنه ترجمت زیادی موجه حال عمریده وشکا ایتن ناحیه فوادبعضی اوقات
قطع عضو لزوم اولور جراحی معالجه جبره تتقضی علاج لفاتیم وکوفت تها.

(٣١) سرطان عظم

بته اولرج مهم خفیف بولورکنده مهتها جاوزره حجم عظم تاو اولور بس تومورکم زیادیچم ومحیط
بعظم وقوز ورلرده بده اولور جلدر رک طبیعی زمو ورتاق ودقیق ودوررای سیلوبه وز اوررده جلدیه
بوبه بعضی اوقات حس تموج عظمه یکر کما ن یولود بعضی اوقات غربا ناش بریچین وصورت
تومور وه بعدا تحقیق تی جلدا تومور ومورارج بدنا جلدو بولورکب ملمه تارجی مجروح
وخون ایکوریده اولور جلدت نزیه باعضلات عمق برطا ن مختلف بنه تنیز ایجات وجروح
وقروح تحجه وتومورتقیه دیده اولونه

علاج ——— منحصر بت بربرینه وخارج تومور وسرطان وایصال بجزیه جلد کوفت
دخار ایر

٣٢) کیسهء عظم

عضلات دقیر کنیز اوده دیده اولور جمع از حصولات مختلف لطیفه درصورت واوده بر کیسه تولد اولرب
لیط بیر طقسه بعظمی مستعد بتشعب جنس کرجیب مو تام یاره یو چوتر کیسه دارروای محصول اصلب
بر جلدینه برابر اولور کیا وعضلات تومورکبر تومور اگزوستوز وکو هردوم بر وحجم کیسه داراوی محصول
ابرن بوحس تموج اولور دربعضی از سرطانهای عظم وبعضی از کوهرده

علاج ——— کیسه‌یا ابعضی کشفنه وله اچوقته ایله ارتی یولویس کوله ک شارپ
درونی فرو برنه تبایروم نفید

(۳۳) کوندروم

عبارت از تومور غضروفی است که در روی سطح عظمی یا ملتصق به نسج مختلف دیگر دیده می‌شود و تصور
بعضی بر آنست که از ریشه‌های غضروفی [illegible] که از خارج محدود شده است و بعضی غضروف عظمی
دهست یا در بعضی از غضروف نشکند و در بعضی از نسج موجود است و [illegible] سرعت طولی
و نسج مفصل و تومور انتیکت بعضی اوقات شده است در اجزای ورم [illegible]
و چفه و غده یا رو تیروئید

علاج ——— عمل جراحی با [illegible] و برداشتن [illegible]

(۳۴) انوریسم عظام

در بسیاری از نسج [illegible] موجود است [illegible] شده وحشی [illegible]
[illegible] بزرگ [illegible]
[illegible] تومور [illegible] مختلف [illegible]
[illegible] شده [illegible]
[illegible] توقف [illegible]

علاج ——— منحصر است به بریدن و قطع [illegible]

(۳۵) ورم مفصل Arthritis

از جهت عبارت از ورم [illegible] نسج [illegible] مفصل [illegible]
[illegible] غضروف [illegible] مفصل [illegible] ورم [illegible]
[illegible] نسج [illegible] علامات
[illegible] حرارت [illegible] حرکت مفصل [illegible]
[illegible] حرارت [illegible] مفصل [illegible]
[illegible] خارجی است

علاج ——— [illegible]
[illegible]
[illegible] مفصل [illegible]
[illegible]
[illegible] مفصل [illegible] ورم [illegible]
[illegible] مفصل [illegible] ورم [illegible]
[illegible] مفصل [illegible] مفصل [illegible]
[illegible] قطع [illegible] مفصل [illegible]

(۳۶) ورم سینوویه

بعد از ضربه و قوت یا در کار زدن و دوران و حتی که تغیر و تورم و حمی در بعضی قیر و سینه و دیده و نفس

اوقات صورت گرفته تبدیل و صورت محکمک و قطعه تجویز بیگیر مسمع زند در حالت رجعت

وجع رجوع شود

علاج ——— در حالت وضع رفاه و محکم و تغیر کار شود و رکاب زیر و حرج و قرع

موجود بشود و اطراف نسبت به کسی که بیرون و درد آن موجود شود بدارد و کف فرع تشخیص

نمایند و تحقیق تفصیل به حضور او کار کند و حرکت نماید

مقاله ششم در امراض آلات بول و تناسلی

(۱) ورم حاد ساده یا نزله کلیه

وجع قطنی که همیشه نبود خراش و حلقه و درد که با یک و شدید و بعد از آن تب حاد و بعد از تب شدید

و حالات بدنیه و سرفه و حمله و کلیه گرده و اطراف حمید و از حرارت تب زیاد که بول قلیل

و ادرار آن هم کم و تیره و بعد از آن نیز بیماری ماده را دارد بعضی اوقات

بول قرمز و تیره رنگ و تیره و ادرار آن در وقت بیست و ده کلیه موجب شود و با ماده بهرنگ

به درجه و ده و هم نبضها و به شدت و درد که به خفقه کلیه بعضی در مریض و جدید بعضی

اوقات در کلیه و تب حاصل شود و در وقت به کلی خاصره باز شود

اسباب معتاد ورم کلیه عارض شدن از جذب در مثانه است و بعضی و انحطاط و جدی و تب

و ضربه و ضغط و ادرار و رفع کلیه دو چیز حادث و کلوی و بزرگی بیرون است و غیره

علاج ——— در ورم حاد کلیه راحت در بستر و حمام گرم و ملین و مسهل خفیف تجویز کنند بعضی

شربت و تقویت خفیفه کلیه بدهند چون ورم به سبب نقصه عروق و مرض تکرار و حاجت هست

و حمام و حقنه و اطراف و شربت و تقویت و زرک و خلع و ماده تغییر معتدل و رق و غیره

و کلیه نقاهت و مواد صبح و عصر کار زیر و مسهلات خفیفه نمایند و فوراً لعاب و مانع بیرون است

و خضری تجویز کنند و پای گرم و مواظبت شربت گاری و تخلیات نخ و خود دل و تسمیم و ادرار را یکبار نماید

(٢) ورم حاد ضرعیه

وقبی

وجع، بتقادت و بلور، بیته لو وقعیاره رعاف اجتمع و بیهم دوام ایست بوجهه وارقی ربو ضع
حتی وجع نفوذ اولاب و تیرو منبعه بقصوده است بعده قطع نفوذ و ابتدادن نقصان ... قلت
و ودادی اعلاج (قف) آنکاو قضانیه و دانیا که و کنبو اسای محافظه نیم علامات عمومیه ایله‌رک
بعقود نه

علاج ـــــ پرهیز حویه و انبات ... اجهه تسکین عمومیه کیلر زیره
مرهم مخدره ... موضعی تکرار و حجامت ... و تقرح نفوذ موضع و تشقیق زرادیع و و اخ
و مکث در موضع ... ایتدک کنه شرب بتقوی و محلل و محدر است و قطرات و تجب ...
و منهات ... تجویز اولنه

(٣) ورم کهنه ابو مغزی ابو مغزی

: برص ریت

اینجا به صورت مختلف بیرون کنده اولان ورم ... انتفاخ ... و خشونت ... (...)
وتی ... حدوث ... چند فقره ... بزر ... حادث اولوبیه بعضده
تکرر ... و بقتیم ابومغزی را ... علامات عمومیه ... اجتماع ...
و ... قطع و نقصان ... و ... تیتیع ... و تورک ... و ضعف و ... جوی

ازانه

ذریه و جهدل ... حقن ... و کهنه مبنی و ... ساید و ... اولادی ... و کری و
و جهدل ... و ... و اورمی و ترکیبات قلبی و ... رضی و خلی ... و سعدی و سموم و غیره
ابو مغزی ... اولمی است در صورت خیره ... ریت ... در صورت
بورگیه ... حاد اورم

علاج ـــــ در صورت حاد ... و موضعی و حجامت ... و ... اوزره وار
و ... مسهلات خفیفه ... تجویز کنه ... مسهلات ... و ... جقانب ... تعدد
جونه ... مسهلات خفیفه شربت ... و جیب و ... (وجع ...
اتقاد ...) حمام ... و ... روزه ... و ... و قلیجی ...
در صورت ... (پنج گرم ... تقریب) و ... وار ل
حجامت ... تحفظ ... در صورت ... علامات حاد ... و ... ل
و ... ترکیب ... ترکیب ... تجویز کنه ... ی
... ترکیب ... شراب ... ایدوت ... علاج ... تجویز کنه
رجوع نفوذ ... اولمی

(٤) اوزمی

مرضی است ... نفوذ ... اوزره ... علاج ... وجهه ...

اوره‌دو اورت پاشنه مواددی تخفیف هر بر جهة کلیتین خارج اولنه پس هرگاه جقدار کلیه یا غنی دربحران
ابراز ایدوب بو دفع مواد او مقداره غیر ممکن اوله حالت ترفیه مخصوصی ایدرکه و مسمومیت خاصه اسمی ویریلور

بسم اوره‌می خوانده نه

ابو مرض ده دو حالت ابراز ایدرکه اولا قبیله کلیه مجموع اولور دفع اولو ثانیا قبیله کلیه سالم است دیلن
در حالبوکه بشاشه نفی مرجع دور ایسه بو کلیه بو خطه دخول ایدرده نانستی ده ظهور ایدر چنین کلی
شده است و ترشیح بیگانه هم اوله دخی ده بل بعضا بر کبابت ورده یابک بشودم سم دخی است دیلنرا
انتفاخ ایدرکه مجموعه ثانیه نوبت ده اوله و نا یریلور بو انتفاخ تریجیه خفیه ثالثه ۱۹
ده ابراز علامات دو مرض اوله من مربوط بتمیه بتقاربطه ثانیا ترده بر بکره انفیت نزده است
بتقاربطه ضعف ثانیا و لی نهر و خفیه خیره پنجیه دتره ده

مکمل است ده مرض بتدریجا یا فجئتا ابراز ایدرکه و سه صورت مخصوصه ده صورت تشنجیه و صورت غشائیه
و صورت مرکب از تشنج و غشاوه

صورت اولی علامات شاهت تکلم علامات صرعیه دن ورود خیر تکمیل حمله صرعیه مخصوصه رات
صورت ثانیه حالت سباتی ابراز ایدرکه ده ابراز اده سبرل بغشاوه صورت بر وله نفس طویل
تنفس اخر خرخره

صورت ثالثه اخرتره ده صورت اولی و ثانیه ده تعاقب نوبه بزده غشاوه و حالت تشنج نعلق

چونکه مرض حالی تهره و مربوط ایدر جقدار ابرازت نزنه کلیه و رجنه بحقه مرض هرکز اولورجونکه مرض حاد
ابرازجنه سابقت اجنه روزه مرض دوکنه دور بحقه جنده ونه قه حقن و یخ تبیر ادرار
ادرار مواد و سایر تعقل ایله مواد تیعده طلیعه مواد مرض ده تیمر زایدر مرض معطل اولوبه شمدی
جقدار کلیه بو بحقه مرض نرتی سرطانی و ورم کلیه چرتی و حمه کلی بود جقدار ابرازت شانی و خیره
مرض شاهقه ترنه پس انتحصیر مرض بو سبب بزاده نسبت ایکی در بول اوره و اورودت اشکر
بزو نحفیف درینج تا بود و نفس مرض طبیب ثانیا که بویکی دخ سبب دخول اوره‌دت در
ورم و هرکاه مرض حقیدر بتقادلی عام و یا تتبیع ایله صحیح تقاربطه ثانیا
ضعف ثانیا پاری انتحفیف عوارض اکبد جنس ده زنانی ثانه زیاده بیش ایدرکه مربوط ایدر
حقت وقته‌ده

معالج ——— بو خوزانحفیف و بتقادر ازاله ایکر دو لدرا هزارت وسهرت قوتیه الی
که حقه رفع تشنج طرف و کلورفرم و بوره و پطاسیوم و غیره تجویز ایدرکه

(٥) ورم پرکلیه و کلیه حوالی کلیه

رتبه تانج اسم تحویله ورم فص دهنی غلافی ورم بحقده بو کلیه پرکلیه و کلیه‌سی حوالی کلیه ده التهاب مرض
ورم کلیه اوراه است و اسباب برورنعفت وجوحه و هزارت سرایت مرض نوعیه دو
عبور سوادو محرکه تهرد و دیج یا ترشف بول درکلیه تهاده نا تعفیت در جوانان تشنج و حبوه

[illegible]

علاج ——— در ابتدا [illegible] حصاة کلیه [illegible]

[illegible]

معالجات جراحی

(۶) حصاة کلیه و قولنج آن

[illegible]

([illegible] تحقیق)

[illegible]

بعضاً هم دوشمز حصه‌دن کلیه در جلدی نه بعضیلری رشاح سبب زیرا هم نه وقت هیچ اولمادن مریضه
باشنه هر مریض جواری بول آزلغی وحصول حصه کلیه اولور نه
جم حصاة مختلف ایسه ده اوچ کلیسه تا بزرک تخم کبوتری صورت ظاهرنی نهایه‌ده دخی عظیم ایسه
کا حصاة نه در بعضه حرکت یابید کلیه‌ده وارد تعب جمعی کثرتیت لونی وضعیت ایله حصاة
مختلف ایسه بحدوث ترکیب بعضاً دورده‌م اینها حصاة تحقیق حرکت در ایله‌دن ترکیب وارد ایکا
بعضی رنجت وبعض صاف ورنکش قیرمزی ده ایسه حصاة بعدت هم بوزلری رخوت ایسه
بعضی صرفی ویونه کالیفیه بیاضی حصه نفخات ویابوک وبیضی ده ایکی بنفیه ورست ده
ومعلوم ایسه هر حصه جواری بول ازمواد مخلوط ترکیب بیضه باشنه در معیتیت آکرچه کشف‌نه همچه
دکری ترکیب ازجنسیم طبقه ورژ ادنا رخوت ایسه ده وجوابکه ایسه ترکیبا ایله‌دن سببی کنجرح نه
دیمنم ده ناتمجه ورکلیه ورکه وحالنی
درحالت اولا ازجوبی بول مسه در مجرح جوبه ده ناکجه درست حوت صدره دادنی ایچه
بنی درحالت ثانیه دربعضی آلام علامات دربه نفی رفع طول کلیه وجروم باربده جنینی بول
تره وری نبض ودر قطع وجمی برزکده حتی ضعف نظر هرشیله‌نی حجاره‌نی قولنج کلوی تکرار
حالت ثانیه مرض بتکثیر حجاره قولنج کلیه ربردنه
قولنج کلیه ———— عبارتدر اوزاجکیه برابعه حرکت حصاة در حالتی بروزیکه مختلفیت تقسیم

اوله

درنفس هم اسپوچه عبده برابعه جواری بول مودده ابورکنه ولی اینجه ازنوادر اینجه قالت وخفاب بروز
قولنج ورکی دلالت هر جلدی حصه کلیه دوره نهوده تاکلیه نهایه حرف دوده تمامی و درد قطع
دباوری بتره کره دار ایکیجه‌نه بوز ضرر ونفیه تحقیقی تقسیم تونه نهرحو ده قولنج معلوم ایسه
ابورکنه مریض ازشدت و درج روی ریحی انقطاعه دمتو بیحالت خوردده باتانی ازتنی بول
جزمستقیم ترو (زیرا هم بعدت دیده تمکوده حالتی هرم تکرار مسه دده ترنمه ینه مریض‌ده کلیه
دیته بی) مریض بشدت حته قطره بولکه هردکا مرض وروشن دکا تکرر وقوعاتی
خوده ایسه قولنج معلوم ایسه جنیی ساعت هرام‌نامه دکا تاثیر وجود رسالت طول کشته
بعضی ازده است درج تعقب ربطرف نهره مریض رحمت تو درمیعیت حصاة ازحالتی بکرته
ودخی شانه نهره پس بول ایادی ازنی نه خارج تربحصه کلیه‌یه نیرخارج نود کرادیغ
حصه وورشانه بانه ستره ورتکش حصه شانه قولنج دکفه ایسه هم درج ستره قولنج نو
معلوم ایسه هم درج مجدوده بعض یک حصه بزوله یا رنه درست ومعلوم ایسه هرعوارض حصه
شانه ده بردکنه ونیز معلوم ایسه هر مریض هدده هر جلدی بحصه کلیه بزوله ده قیش خوف دکا
هرایسه
علاج ———— بکلا هم درج بزاکیت تعبدازیاده (هرکنده شرب دبایقی حقنه بکولکنه)
مرضی قطع رده ازخادو لداده دار بونشینه برلطیفه ودخی بونه ترکیب نه وجنبه تا ترق ترتب کلری

بخور بدهند تا ادرار بعد شروع به کار کند و اطراف کلیه [illegible] و حرکت
حقنه [illegible] و اغلب حالت [illegible] تعداد ادرار [illegible]
[illegible]
[illegible] (سرکه و [illegible] و غیره) [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

(۷) سرطان کلیه

مرضی است نادر [illegible] سرطان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] کردند

وجع قطنی و بول الدم و [illegible]
[illegible]
[illegible]

علاج

علاج ـــــ جز علاج تسکینی چیز دیگر [illegible]

(۸) بول الدم

عبارت است از خروج مقداری از خون خالص [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بول الدم [illegible]

علاج ـــــ [illegible]
[illegible]

درجهٔ بعید آن نه و اجزای ادرار ضعیف [illegible] حالت معمول [illegible]
ترکیبات جدیدی در آن [illegible] تفاوت کند [illegible]
و هم ادرار است [illegible] در تغییرات مجاری بول [illegible]
[illegible]
[illegible] بزرگ [illegible] مثانه [illegible]

(۹) ورم غدهٔ پروستات

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

علاج ——— [illegible]
[illegible]
[illegible]

(۱۰) ورم مثانه

[illegible]

تشخیص روشن است حاد یا مزمن

(۱) ورم حاد مثانه ——— بول کم و ادرار [illegible]
[illegible] ورم مثانه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

علاج ——— [illegible]
[illegible]
[illegible] ([illegible]) [illegible]
[illegible] ([illegible]) [illegible]
[illegible]

(۲) ورم مزمن مثانه یا نزلهٔ مثانه ——— علامات [illegible]
([illegible]) [illegible]
[illegible]

راه خروج یا مجاری ادرار [illegible] بی عفونت و [illegible]
[illegible] خفیفه یا بصورت [illegible] متعلقه [illegible]
و نقصان قوه و [illegible] بزرگ شده

علاج —— [illegible]
[illegible]
[illegible] ([illegible])
[illegible] ([illegible]) [illegible]
[illegible] ([illegible] گرم [illegible]) [illegible]
[illegible] ([illegible] گرم [illegible] گرم
[illegible] ۰۰۳ گرم [illegible]
و [illegible] نیز مفید است

(۱۱) سلس البول

[illegible] عبارت از [illegible]
[illegible] مثانه [illegible]
[illegible] مثانه [illegible]

[illegible]
[illegible] مثانه [illegible]
[illegible]
[illegible]

علاج —— ([illegible])
[illegible] ([illegible]) [illegible]
تسکین حس مثانه را از [illegible]

(۱۲) حبس البول

[illegible] چهار صورت دارد اول حبس البول [illegible] مثانه [illegible]
و [illegible] مثانه [illegible] حبس [illegible] حبس البول [illegible] مثانه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حبس [illegible]
[illegible]
[illegible]

علاج پیدا ایده

علاج ـــــ درقسم کوچک بولونمغه عقید لوزالمعده ... [illegible] تشردات وعقبات و
حقنات استعمال کسنه و استعمال مدرات ... [illegible] بنقشت سحاق و تقیئات و
... [illegible] محور کسنه دورقسم ... [illegible] بول خارج بوجون سبب تشنج
مثانه بولوچ ... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible] ترکیبات ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
درخارج بول ... [illegible] ... [illegible] عنق
... [illegible] ... [illegible] ... [illegible]

(۱۳) سیلان منی

مریض ... [illegible] ... [illegible] منی ... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible] ... [illegible] حرارت تیز
... [illegible] ... [illegible] (جلدم ثبانه) ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible] منی خارج ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible] (جلدم ... [illegible])

علامات ... [illegible] صورت ... [illegible] ... [illegible] ضعف ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]

علاج ـــــ اگر ... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]

(۱۴) سرطان مثانه

بول ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] مثانه ... [illegible] سرطان ... [illegible] مثانه ... [illegible]

جای تورم را در زیر بغل شود بول آید باید و بعد با ریشه دیده حس است و جمله شود بشکافتن نیمی
اوقات قطعات سفید را زه داده سرطان دو در حق شده است جمع ، ولی خارج نمودن نوع
سبب حبس بول گردد ولی بسبب رگش چه بود ، بو تنقیه (بوی تعفن) بعد
علامات عمومیه در به انعقاد بود ، و چرک بود ، بقیه سرطان را دیده شود
معالجه — ... است چون حبس بول بشود ، جهت ذوبان ... فرو کرده قسطر
و جمیع اجزاء ... و غیره که زخم کرده جهت رفع بول آید (رجوع شود به مبحث سرطان)

(۱۵) ورم غدهٔ ودی

(۱) ورم حاد غدهٔ ودی — در نتیجه در جای حبس شود بخیر و با خروج جماع و از
لمس و ادرار ... صحیح در نتیجه حبس بر اثر ... در جای است از غدهٔ ودی ضخیم شده منفعل جمع
حاد و ... در رنگ ... و تقیح حبس شود غدهٔ ودی ... جمله شود و در آن از
مجرای بول ریزش و ... شود
معالجه — ... با ... داده بعد ... در صورت لزوم ... کنند
... از ... دستمال ... شده که ... گذارند
(حقنه در ... مرجع است) ... نموده
نا ... (از تشقیم ... را با ... باز کنند)

(۲) ورم مزمن غدهٔ ودی — علامتیکه در ... ظاهر میشود ... علامات مذکوره در ورم حاد است
... باشد و علامت شرح حبس ... میشود ... ولی نه ... و بعد ... چون
... مستقیم فرو برده حبس ... نمایند ... غدهٔ ودی ... است ... غده ودی
علامات عمومیه منعقد ... باشد ... با ... که ... نماید ...
... دیده شود

معالجه — ... که ... شود ... و ... که ...
... نصف ... که در ... نصف که ... نمایند

(۱۶) ورم بیضه و ضمایم آن

(۱) ورم بیضه — علامت است از ... که ... باشد ... است
در ... بیضه ... که ... بزرگ ... از ... و ...
... (ورم ...)
مجرای بول) ... ودی ... نتیجه ... است ... در ... و ...
بیضه ... بیضه ... شود ... بیضه ... شود ...
خفیف ... و ... بیضه ...
بود ... که ... بیضه ... بود

و ممکن است حشفه [illegible] ... [illegible] رطوبت شود [illegible]
علت [illegible] روز [illegible] و [illegible] هر وقت [illegible]
[illegible] حشفه [illegible]
[illegible] حشفه [illegible]
شود

علاج ——— [illegible] حشفه [illegible]
[illegible]
[illegible] است [illegible]
حشفه [illegible] حشفه [illegible]
[illegible]

(۲) ورم جرم حشفه ——— [illegible] ورم جرم حشفه ممکن است [illegible]
و [illegible] حشفه [illegible]
علت [illegible] حشفه [illegible] حرارت [illegible]
[illegible]

[illegible] ورم [illegible] عارضه [illegible]
[illegible] کنند [illegible]

علاج ——— [illegible]
[illegible] حرارت [illegible]
[illegible]

(۱۷) نقوط مزمن ([illegible]) [illegible] ۲۰۲

[illegible] حرارت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

علاج ——— [illegible] حرارت
[illegible] حرارت [illegible]
([illegible])
[illegible] ([illegible])

(۱۸) [illegible]

عبارت از قضیب با شهوت هیجان و ... بر آن ... خود گرچه ... کثرت ...

حالت طبیعی ... بود ... وقت ... مرض شمرده ... علاج آن ... از

[illegible] ... و کثرت جماع ... قبل از وقت ...

دلیل بزرگ جماعت ... از ... و ... ضعف مزاج و کثرت ...

دفعه و ... خیال و ... و ... از ... علاج

انقسام از علل است

علاج ——— تبه از اسباب به گرده ... نمانید ... و ... مزه و شرب

تحریک کننده مأکولات و مشهیات ... در ... و ... بعضی ... در ... ل ... برود ... که

و ... در طبع ... و ... در ... و ... تحریک کننده

... از ... دست ... بر آن ... باید ... باید نفیه باشد

... تحریک کننده ... و ... طعام ... کن ...

ازار ... خاقه ... باشد

(۱۹) ساتریازیس یعنی نعوظ خودبخود

عبارت از حالت ... و ... حال ... است ... نعوظ ... و ...

... جماعت ... از ... نعوظ ... شود

... حالت ... ظاهر ... حالت ... و ... که ... ادرار ... مثل

کند و ... حالت ... مثل ... نباتات ... کند

... و ... یا ... از ... بهیات ... خاقه ... در ...

و ... در ... و ... کند

علاج ——— ... نباتات خاقه ... و ... شرب ... باید

یا ... باشد

(۲۰) نمفومانی

عبارت از زیادتی شهوت جماع است در زنان ... که ... از ... است ... در ... حد

... زنان ... مزاج ... است ... از ...

... کند ... جماعت ... باشد ... کند ...

... و ... است ... و بعضی ...

... مرض است ... و ...

... و ... جماع و ...

... شود

علاج ——— گرچه ... سبب تخفیف شود ... طرق ... شود

عفونات هر چه غلیظ حتی با هم مخصوص و درست تعلیقات احتقان و اجرت رحمیه است که با یکی از دو در این
حالت ترکیب ناشی از ... جمله ارتباط عمق و ورم ترشح بیرون کنند

(٢١) ورم رحم

(١) ورم حاد رحم ـــــ ورم رحم منقسم شود به رحمی و دائم و شدید و ناقص و جوار رحم بروز با
با ... ورم و محدود و در ... منتشر شود به کمر و فرج و مهبل و تأثیر و صدمات وارده و جسم لقمه رحم و جهیر
و فرج و انقطاع یا احتقان طمث و نفاس و غیره رحمی و جماع مرتب و انقباض سرایت دیگر ...
داء جاری ... [illegible] ... گرم و ... نیز بروز کند
علت حاد ... ورم است ... [illegible] ... با ورم ... از ...
حمی عارض شود ... [illegible] ... عبارت است از ضربه و سقط و خرق رحم ...
گرد و در ... و وضع حمل ... و جماع ... حمل و قطع ... طمث و نفاس و غیره
ورم مزمن رحم از قسم حاد ... شود ... از ... طمث ... [illegible] ... و ورم مزمن
تا ورم مزمن رحم عبارت است از ورم ... [illegible] ... عارض شود از ... مدت
بروز ... ورم ... [illegible] ... و ... در مهبل ... [illegible]
جاری شود ... و ... [illegible] ... و پس از چند روز ... [illegible]
علامات سخت باشد

علاج ـــــ ورم حاد رحم ... [illegible] ... و ... منع ... دارند
و ... ضعیف شود ... [illegible] ... ورم ... [illegible]
... [illegible] ... و ... و ... [illegible]
... بعض از ... ورم رحمی و ... [illegible] ... و ... اینکه در این
صورت ... [illegible] ... تجویز نمود

(٢) ورم مزمن رحم ـــــ (١) ورم ... رحم ـــــ ... [illegible]
و ... [illegible] ... مزمن ... [illegible]
... [illegible] ... ورم ... [illegible]
... [illegible] ... و ... [illegible]
... [illegible] ... و ... [illegible]
حالت ... [illegible] ... و غیره ... [illegible]

(٣) ورم ... رحم ـــــ ... [illegible]
و غیره و ... [illegible] ... طمث ... [illegible]
... رحم ... [illegible] ... طمث ... [illegible]

(۳) ورم پارانشیماتوز رحم ——— علامات تجاوز این ناخوشی ظاهر نمی‌شود مگر از دوره اولیه
خلاصی است بعضی از علامات ناخوشی رحم مزمن بروز می‌دهد از قبیل ضعف و انقباض و تجاوز ناخوشی رحم به
علاج ——— در ورم خارجی رحم خیلی احتیاج به معالجه نیست به جهت آنکه ورم خود به خود برطرف می‌گردد
معالجات دست گرم خوب و داخل نشستن در آب گرم و [illegible] مسهل و حمام عمومی و زرق جهت تنقیه
و [illegible] داخل نمودن [illegible] سطح عنق [illegible] رنگ [illegible] است در ورم داخل رحم [illegible] رواج
[illegible] معالج [illegible] (حبوب [illegible] سوم [illegible]
[illegible] گرم) بعضی از اوقات [illegible] قطع عنق [illegible] می‌شود

(۲۲) سرطان رحم

سرطان رحم خارجه سرطان عنق آن [illegible] ورم مزمن رحم [illegible] در خود رحم [illegible]
علامات آن [illegible] است علامات ورم مزمن [illegible] بعد از آن [illegible]
[illegible] علامات [illegible] ورم مزمن رحم است [illegible] بعد [illegible] حکم [illegible]
مرض [illegible] رحم [illegible] حالت [illegible]
علاج ——— [illegible] است [illegible] تقویت کند [illegible]
[illegible] تقویت کند زرق [illegible] و تنظیف [illegible]

(۲۳) حالت [illegible]

[illegible]

عبارت از [illegible] ورم [illegible] رحم خارجه عنق آن و [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
است [illegible]
علاج ——— [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

(۲۳) عدم [illegible] و [illegible]

(۱) عدم [illegible] عبارت از [illegible]

علتی مزمن شود و بعلاوه ضعف عمومی ، بی‌رغبتی رحم و در قطعه علتی را از هر جنس دوا در کرده [illegible]
[illegible] بخواهد فقط رحم علت [illegible] بخود [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] نسبت [illegible] بعلاوه [illegible] [illegible]
صاحب [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] نسبت [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] رحم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] حرارت
[illegible] [illegible] [illegible] رحم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] قطره [illegible]

علاج ـــــ [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] چاره
[illegible] حرارت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] فصد [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] حرارت [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] ترکیبات [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] علاج [illegible] [illegible] ترکیبات [illegible] [illegible] علاج
[illegible] [illegible] [illegible]

(۲) [illegible] ـــــ [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] نسبت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
جاری نمود پس از برقرار شدن جریان علامات گذشته خفت یابد

علاج ـــــ در [illegible] [illegible] مشروب سرد و حمام سرد [illegible] و فصد عمومی یا فصد
موضعی [illegible] زالو [illegible] (چهار یا پنج زالو [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible]) [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] علاج [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

(۲۵) نزف الرحم

جریان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] نسبت [illegible] رحم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
مرض [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

چون رفع نزول رحم خیلی مشکل است در جای بلند هم دستگاه درست در نصف شود و پیوست که
فقط زنی هم است و از طرف پیش شود و بهم و پیوسته است در خیلی زنان هم رحم
عرض است و اغلب زنان بهتر که با همه جاهای محفوظ در رحم همراه با دیگر نقطه است و بر
و سبب آن وجود پولیپ و سرطان در رحم هم است و در زنان یک تن بیشتر روی کرده در زنان
هم جا هم بر روی که در زنان جوان و موی اخراج یا صاحب و عدد بهتر که
و بعد حرکات لطیفه و جای ثابت و ساقه در رقص و سواری و ... است و سهولت
توقیه و حرکت رحم و در سال ... و غیره بعض از ... رحم و ... بهتر جمیع دیگر است
و حیات ... از ... بر طرف شود

علاج —— رفع سبب در راحت و ... پشت ... از ... و ...
تر رفع ... است لازم ... که ... مستقیم ... که ... کنند و ... برده
... و زمانی ... کنند ... رفع ... کنند و جای ... و جمع کرده
با ... و دیگر ... و ... است ... خاصه ... کرده ... حرکت
و ... در ساق و ... کنند ... رفع شود در ... زرد ...
... و ... آب ... در سال ... در ... کنند ... جای
... در ... مهبل ... نماید ... که ...

صدیدیه و عفونات ... در زنان ... بیضه ... که ... و ... است که ... و
کنند اگر ... تکرار ... صدیدی و ... بهتر ... علامات ... بعد ...
... که ... است ... و ... خفیف ... کنند ... و ...
در زنان ... مزاج و ... طریق ... در زنان ... بیشتر ...
... شود ... در مهبل ... کرده ... خارج ... و ... در ...

(۲۵) ورم مهبل

در این علت و جمع شده ... زردی ... و حرکت ... در زنان ... که و ...
در ... خاصه ... و ... است ... که ... است و ... و رحم
رحم ... از ... که ... مستقیم ... و ...
جای مهبل ... کرده شود ... یک ... است ... از رحم ... خارج شود
در شانه و جای ... کرده ... و ... و جمع ... و ...
... رحم مهبل ... رحم ... در ... شود ... در ...
و ... و حرکات و ... است ... که ... بهتر ...
و ... کرده ... جهت ... شود ... رحم ... و ... رحم ... حرکات
مرجح است ... و ... بر ... و ... مهبل

تورم کهف رحم قبلاً ... است و از این سبب تحت جسم صلبی شکل در خلف و فوق طرف از رحم شود و در

صلابت بطنی حاصل و بعضی اوقات در اوائل امر کم سرعت باشد حقتل انضمام و لکرد ... بینی

و ... از اجسام صلبی و فقط بیماری با ماطوالفی ... باشد

علاج ـــــ ... است دانه زلوار بجهت ... دو ... هم بالای ...

اندکی ... است بعد از یا ... تحت جلدی و تزریق ... و ... بعد ... و لطف

حقنه صبح و عصر و تنقیه ... زیر ... و حمام ... در ... و ...

در ... حاد ... از ... و ...

... و حمام و ...

و حمام ... تحریر کننده

(۲۷) کیسهٔ ...

Ali

امشب از [illegible] بیدار [illegible] از

[illegible] با [illegible]

از [illegible]

از بهر [illegible] از صنع عزیز میار

[illegible] نخجیر و وقت آثار

[illegible] یادگار مشد پیر [illegible]

[illegible] دروغ [illegible]